

صفحاتی از تاریخ اسلام

(جلد دوم)

گروه ترجمه و تألیف:

سایت نوار اسلام

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۹	محاصره اقتصادی مسلمانان صدر اسلام در مکه
۹	وفات امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین در یکم محرم سال ۵۰۰ ق،
	امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین بنیانگذار دولت مرابطین در آفریقا (یوسف مشرق و
۱۰	یوسف مغرب)
۱۰	سرزمین‌های پاره پاره مغرب
۱۱	بر آمدن جنبش مرابطین
۱۲	یوسف بن تاشفین، بنیانگذار سلسله بزرگ و نیرومند مرابطین
۱۴	از توحید مغرب تا نجات اندلس اسلامی
۱۵	امیر مستجاب الدعوه
۱۵	قهرمان جنگ زلاقه
۱۶	یک مصیبت برای قهرمان پیر
۱۷	فریادهای اندلس
۱۷	بزرگترین دستاورد این قهرمان
۱۸	آیا مسلمانان می‌دانند که امرای ملوک الطوائف چه می‌کردند؟
۱۹	وفات قهرمان بزرگ:
۲۰	منابع و مأخذ:
۲۰	قیام زید بن زین العابدین بن حسین
۲۳	الغای دادگاه‌های شرعی مصر

۲۴.....	قتل عام ممالیک (زمین‌داران بزرگ مصر)
۲۵.....	وفات سلطان آلب ارسلان سلجوقی
۲۷.....	وفات سلطان سلیمان قانونی - سلطان قدرتمند عثمانی
۲۹.....	استقلال اندونزی
۳۱.....	تأسیس حکومت فاطمیان در مصر
۳۳.....	وفات برکای خان؛ نخستین پادشاه مسلمان مغول
۳۵.....	اعدام استاد سید قطب
۳۸.....	وفات شاه عباس صفوی
۴۰.....	حادثه قصر سلطان
۴۲.....	فرمان تبعید مورسکی‌ها (بازماندگان مسلمانان اسپانیا)
۴۴.....	سلطان عبدالعزیز آل سعود، حجاز را تصرف می‌کند
۴۵.....	جنگ زلاقه سرنوشت‌سازترین پیکار در تاریخ اندلس
۵۰.....	احیای خلافت عباسی در قاهره
۵۲.....	جنگ چالدران
۵۵.....	سقوط یافا (بندر زیبای فلسطین)
۵۶.....	جنگ جهانی دوم
۵۹.....	تأسیس کشور اسرائیل
۶۳.....	جنگ بزرگ قادسیه (فتح ایران)
۶۷.....	نخستین روز نبرد که به روز ارمات شهرت دارد در ۱۴ شعبان ۱۴ هـ

۶۸.....	دومین روز نبرد مشهور به روز اغواث ۱۵ شعبان:.....
۶۸.....	سومین روز نبرد مشهور به روز عماس.....
۷۰.....	وفات عالم ربانی، سفیان ثوری.....
۷۲.....	وفات پزشک فیلسوف ابوبکر رازی.....
۷۳.....	وفات ابن حزم اندلسی.....
۷۵.....	وفات خلیفه عباسی القائم بامرالله.....
۷۷.....	وفات تیمور لنگ.....
۸۱.....	اعلام پادشاهی در افغانستان.....
۸۳.....	غزوه بدر.....
۸۶.....	جنگ سرزمین شهیدان اسلام (پیکار تور با نبرد پواتو).....
۹۰.....	قیام محمد النفس الزکیه بر ضد حکومت عباسیان.....
۹۲.....	تأسیس دولت امارات.....
۹۴.....	فتح مصر.....
۹۸.....	فتح شهر هر قله در آسیای صغیر.....
۹۹.....	وفات امام ابن جریر طبری.....
۱۰۲.....	نوال (در کشور مغرب).....
۱۰۳.....	بدعت عید غدیر خم.....
۱۰۵.....	قتل عام بخارا.....
۱۰۷.....	پیش بینی موسی، قهرمانی برای همیشه.....

- ۱۱۰..... قهرمانی برای همیشه:
- ۱۱۱..... **جایگاه دیگران (غیر مسلمانان) در مسأله تولا و تبرا**
- ۱۱۴..... «دیگران» (اقلیت‌ها) و نقش آن‌ها در سقوط اندلس
- ۱۱۸..... عنصر «دیگران» و نقش آن‌ها در حمله مغولان به دمشق
- ۱۱۹..... «دیگران» و نقش آن‌ها در حمله فرانسه به مصر:
- ۱۲۱..... «دیگران» و نقش آن‌ها در براندازی خلافت عثمانی:
- ۱۲۱..... اولاً: نقش مسیحیان
- ۱۲۳..... نقش یهودیان در براندازی عثمانی
- ۱۲۸..... **سقوط سلسله قاجاریه در ایران**
- ۱۳۰..... **عزت اینگونه بدست می‌آید!!**
- ۱۳۲..... **گوشه‌ای از زیبایی‌های تمدن اسلامی - نظام اقتصادی در تمدن اسلامی**
- ۱۳۳..... بیت المال: وزارت دارایی
- ۱۳۴..... درآمدهای بیت المال
- ۱۳۴..... اولاً: زکات:
- ۱۳۵..... ثانياً: خراج:
- ۱۳۵..... زمین‌های خراجی دو گونه بود:
- ۱۳۷..... سوم: عشر
- ۱۳۷..... چهارم - جزیه:
- ۱۳۸..... پنجم: غنایم
- ۱۳۹..... ششم: عشر تجارت
- ۱۴۰..... هزینه‌های بیت المال:
- ۱۴۲..... **مختصر تاریخ اسلام در شبه قاره هند**
- ۱۴۳..... مرحله دوم ورود اسلام: دوره غزنوی

-
-
- ۱۴۶..... مرحله سوم: دولت غوری
- ۱۴۷..... مرحله چهارم: عصر هند اسلامی تا یورش تیمور لنگ به هند
- ۱۴۸..... مرحله پنجم: عصر دولت مغولان هند (گورکانیان)
- ۱۴۹..... مرحله ششم: ورود استعمارگران اروپایی به هند
- ۱۵۱..... مرحله هفتم: تقسیم هند

محاصره اقتصادی مسلمانان صدر اسلام در مکه

(زمان: ۱ محرم سال ۷ بعثت ۶۲۸/۵/۱۳ م)

در سال ششم بعثت، چهار حادثه مهم در زمانی نزدیک به هم اتفاق افتاد: نخست اسلام آوردن حضرت حمزه رضی الله عنه و در فاصله اندکی پس از آن اسلام آوردن حضرت عمر رضی الله عنه بود. سومین حادثه مهم زمانی اتفاق افتاد که مشرکان مکه به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پیشنهاد کردند که به صورت نوبتی خدایان همدیگر را پرستش نمایند! (یعنی یک مدت مشرکین خدای مسلمانان را پرستند و مدتی هم مسلمانان خدای آن‌ها را پرستند!) ولی حضرت رسول این پیشنهاد آن‌ها را به سختی رد فرمود. چهارمین حادثه آن بود که همه افراد طایفه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اعم از مسلمان و کافر عهد بستند که تا پای جان از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - دفاع کنند. به دنبال این حوادث، مشرکان تصمیم گرفتند که اقدامی جدی و همه جانبه علیه پیامبر اسلام و پیروان ایشان به عمل آورند. از این رو همه سران مشرکین مکه در محلی اجتماع کرده و پیمان بستند که بنی هاشم و بنی مطلب را تحریم اقتصاد کنند چنانکه از هر نوع معامله و رابطه ای با آن‌ها خودداری نمایند. این پیمان را مکتوب کرده و در داخل خانه کعبه آویختند. لذا همه بنی مطلب و بنی هاشم ناچار شدند که به شعب ابوطالب پناه ببرند. این اتفاق در یکم محرم سال هفتم بعثت بود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

وفات امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین در یکم محرم سال ۵۰۰ ق،

امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین بنیانگذار دولت مراپطین در آفریقا (یوسف مشرق و یوسف مغرب)

وقتی از قهرمانی و سلحشوری و شجاعت و کارهای بزرگ سخن به میان می‌آید، بیشتر مسلمانان از هر عصری فقط چند اسم مشهور را به یاد دارند. مثلاً از دوره صحابه، خالد بن ولید و علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب را نام می‌برند و فراموش می‌کنند که اکثریت نسل صحابه رضی الله عنهم قهرمانان و شجاعانی بودند که دشمن حتی سوار بر شتر نمی‌توانست در مقابل آن‌ها که پیاده بودند، مقاومت کند. اکثر مسلمانان از دوره‌های بعد از عصر صحابه، یوسف بن ایوب معروف به صلاح الدین ایوبی و سیف الدین قطز و ظاهر بیهرس را می‌شناسند و تازه همین چند نفر را هم اکثر مسلمانان نمی‌شناسند. این در حالی است که چه بسیار بوده‌اند سلحشوران مسلمانی که صفحات درخشانی از شجاعت و شهامت در کتب تاریخ ثبت کرده‌اند و چه نقش بزرگی که در حمایت از امت اسلامی ایفا کرده‌اند.

یکی از آن دلاوران، قهرمان این حکایت ما، یوسف بن تاشفین است که در یکی از حساسترین دوره‌های تاریخ مغرب، بلاد مغرب و اندلس را از نابودی نجات داد. این عجیب است که فقط یوسف مشرق، صلاح الدین ایوبی، که بیت المقدس را از اسارت صلیبی‌ها رهانید، مشهور شده و در این میان یوسف مغرب؛ ابن تاشفین؛ به فراموشی سپرده شده و نسبت به نقش بزرگ وی در نجات حکومت اسلامی اندلس توجهی نشده است. در حالی که بعد از خدمت بزرگ ابن تاشفین ۴ قرن دیگر اسلام و دولت اسلامی در اندلس دوام آورد.

سرزمین‌های پاره پاره مغرب

از زمانی که لشکرهای صحابه و تابعین وارد آفریقا شدند و به سمت مغرب آفریقا پیش رفته و نقطه به نقطه آن را فتح کردند، نور هدایت و ایمان قبایل گمراه بربر رادبرگرفت و گروه گروه به اسلام گرویدند و این قبایل یکی پس از دیگری از ضلالت

بت پرستی به شرافت خدا پرستی هدایت یافتند. متعاقب آن بلاد مغرب عربی از لیبی تا اقیانوس اطلس بخشی از خلافت بنی امیه به حساب آمده و پس از آن تابعه خلافت عباسی قرار گرفت اما زمانی بر نیامد که نخستین حکومت‌های نیمه مستقل و بعد هم مستقل در آن نواحی سربرآوردند و بخشهایی را از پیکره خلافت جدا کردند. از جمله حکومت بنی اغلب و ادرسیان و خوارج و رستمیان و از همه بدتر فاطمیان خبیث. اگر بعد از کشته شدن خلیفه متوکل عباسی، نظام خلافت عباسی ضعیف نمی‌شد بیشتر این دولتها مجال ظهور نمی‌یافتند.

قبایل بربر نخستین و بزرگترین قربانی جدایی این پیکره بزرگ خلافت اسلامی بودند. زیرا بربرها که خود را به خلافت وابسته می‌دانستند اکنون می‌دیدند که بین چندین حکومت کوچک که هر روز بر سر تصاحب سرزمین بیشتر با یکدیگر در حال کشمکش‌اند دست به دست می‌شوند. از این سبب بربرها فرصت نمی‌یافتند که اصول اسلام را به خوبی فرا گرفته و با آنها انس گیرند. لذا بسیاری از بربرها علیرغم اینکه مسلمان شده بودند، همچنان به همان آداب و رسوم قدیم خود دلبسته بودند و جهل و خرافات بین آنها ریشه دوانیده بود. این‌ها از اسلام جز یک نام چیز دیگری نداشتند. همه آنها در خرافات و انحرافات و شرکیات غرق بودند.

بر آمدن جنبش مرابطین

سالهای طولانی بلاد مغرب صحنه نزاع و کشمکش بین دولت‌های کوچک بود و قبایل بربر از تعالیم اسلام دور مانده بودند و حتی از قبل هم بدتر شده بودند تا اینکه در سال ۴۳۴ ق - ۱۰۴۲ م جنبش مرابطین بوسیله فقیه زاهد «عبدالله بن یاسین» پدیدار شد. او می‌کوشید که دین صحیح را در میان بربران نشر دهد. ولی با استقبال چندانی از سوی آنها روبرو نشد. لذا وی رباطی در یک جزیره در رود نیجر برای عبادت بنا کرد. و به همراه چند شاگرد خود برای عبادت و تعلیم در آنجا ساکن شد. اما به زودی روز به روز بر عده هواداران و شاگردان وی در آنجا افزوده شد تا به آنجا که تعداد آنها به چند

هزار نفر رسید. با این وصف، «عبدالله بن یاسین» تصمیم گرفت که جنگ با قبایل بربر مدعی اسلام ولی دور از تعالیم صحیح اسلام را آغاز کند. در این راستا وی از امیر یحیی بن عمر لمتونی، امیر قبیله لمتونه که یکی از شاخه‌های قبیله بزرگ صنهاجه و از هواداران وی بود، کمک خواست. بدین ترتیب فعالیت جهادی جنبش مرابطین که خالصانه برای نشر اسلام صحیح و مبارزه با شرکیات و یکپارچه کردن سرزمینهای مغرب تلاش می‌کرد آغاز شد.

در چنین محیط جهادی و جو ایمانی و در رباط رود نیجر و به دست شیخ زاهد و عبدالله بن یاسین قهرمان ما و تأثیر گذارترین شخصیت در حیات امت اسلامی در آن عصر، یوسف بن تاشفین لمتونی پا به عرصه وجود گذاشت. پس از وفات امیر یحیی بن عمر در سال ۴۴۷ هـ برادرش ابوبکر بن عمر جانشین او شد و اقدامات برادرش را برای متحد کردن بلاد مغرب و مبارزه با گمراهان ادامه داد. وی پسر عموی خود، شیر زیان، یوسف بن تاشفین را که در آن هنگام ۴۸ سال از عمرش می‌گذشت، در سال ۴۴۸ ق به فرماندهی ارتش خود برگماشت.

یوسف بن تاشفین، بنیانگذار سلسله بزرگ و نیرومند مرابطین

«عبدالله بن یاسین» در جنگ با قبایل بت پرست «براخوطه» در سال ۴۵۱ ق - ۱۰۵۹ م به شهادت رسید. از این زمان ریاست جنبش مرابطین هم به ابوبکر بن عمر رسید و او هم راه ابن یاسین را ادامه داد. وی بسیاری از شهرهای مغرب را فتح کرد و اسلام صحیح را در آن پیاده کرد. در این زمان جنبش دچار اختلافات داخلی شد. زیرا بین دو قبیله «لمتونه» و «مسوفه» که بدنه جنبش را تشکیل می‌دادند جنگ در گرفت و امیر ابوبکر ناچار شد که فرماندهی مرابطین را در اختیار پسر عموی خود «یوسف بن تاشفین» بگذارد و خود برای اصلاح امور به قلب صحرای آفریقا بازگردد. شیوخ مرابطین هم که از دیانت و شجاعت و فضل و حزم و عدل و تقوا و متانت رأی یوسف آگاه بودند با انتخاب امیر ابوبکر موافقت کردند. از همان روز نخست یوسف بن تاشفین کوشید که

تحولی عمیق در جنبش مرابطين ایجاد کند و آنرا به یک دولت واقعی تبدیل کند. او در نظر داشت که جهاد برای نشر دین و محاربه با مرتدین و وحدت بلاد گسترده مغرب حول کتاب و سنت، پایه‌های دولت جدید باشد.

یوسف بن تاشفین برای تأسیس حکومت، سیاست ماهرانه ای را در پیش گرفت. از این قرار که وی ارتش خود را که به چهل هزار نفر می‌رسید به چند گردان تقسیم کرد و هر گردانی را به یک سو گسیل کرد همزمان ساختن پایتخت مرابطين را هم آغاز کرد. شهر مشهور «مراکش» در سال ۴۵۴ هـ ق برای پایتختی آماده شد. کلمه مراکش یک لغت به زبان قبيله «مصامده» است که پر جمعیت ترین قبيله مغرب بوده و ستون ارتش مرابطين را تشکیل می‌دادند. ابن تاشفین طرح خود برای متحد کردن بلاد مغرب آفریقا را به سرعت و دقت ادامه می‌داد. وی برای دستیابی به این هدف، هرگز روی راحتی و آرامش به خود ندید و علیرغم گسترده‌گی قلمروش، غذای خوبی نخورد و مسکن باشکوهی نداشت. در تمام طول زندگیش فقط لباس پشمین می‌پوشید و نان جوین و گوشت و شیر شتر می‌خورد. پیوسته مترصد و مراقب احوال مرزهای جهان اسلام و امت اسلامی بود، فقط به احکام شریعت حکم می‌کرد. یوسف بن تاشفین از سال ۴۵۴ ق که هدف خود برای توحید بلاد مغرب زیر پرچم مرابطين را آغاز کرد تا سال ۴۷۴ ق یعنی بیست سال پیوسته در جهاد بود تا اینکه توانست همه سرزمینهای مغرب آفریقا از تونس در شرق تا اقیانوس اطلس در غرب و از دریای مدیترانه در شمال تا مرزهای مالی و چاد و نیجر و سنگال را زیر پرچم مرابطين متحد کند. وی در این مدت سایر امرای محلی که مغرب را پاره پاره کرده و به دولتهای کوچک و ضعیف تبدیل کرده بودند، برانداخت. وقتی که یوسف چنین مملکت پهناوری را ایجاد و بر آن حکومت می‌کرد، عده ای از بزرگان کشور و علما به وی پیشنهاد دادند که خود را خلیفه بخواند زیرا که اکنون قدرتمندترین مرد در سراسر جهان اسلام است. ولی آیا می‌دانید که این قهرمان امت اسلام چه جواب داد؟ او این پیشنهاد را نپذیرفت چرا که از جهاد خود هدفی جز رضای

خدا نداشت. او که آدم زاهد و دیندار و متقی بود، دنیا را نمی‌خواست. از این رو در برابر آن پیشنهاد، وی تحفه و هدایایی برای خلیفه وقت عباسی المستظهر بالله فرستاد تا حکم تأیید حکومت خود را از خلیفه بگیرد. او می‌خواست بار دیگر شوکت و هیبت خلافت را احیا کند در مقابل خلیفه هم برای وی حکم و خلعت فرستاده و او را به امیر المسلمین و ناصرالدین ملقب کرد.

از توحید مغرب تا نجات اندلس اسلامی

در همان زمان که یوسف بن تاشفین سرگرم متحد کردن بلاد متفرق مغرب و بازگرداندن قبایل بربر به اسلام صحیح بود اندلس، دوره ای حساس و خطرناک از حیات خود را تجربه می‌کرد. تشتت و اختلاف بصورت خطرناکی در آن سرزمین رخ داده و خلافت یکپارچه اندلس به حکومت‌های ملوک الطوائفی کوچک و ضعیفی تبدیل شده بود که این وضعیت دشمن قدرتمند صلیبی آن‌ها را به طمع انداخته بود، سرزمین‌های مسلمانان را بگیرد. در آن اوضاع نابسامان حکام ملوک الطوائف غرق در فساد و عیش و نوش و سرگرم جدال با یکدیگر در همان حال دشمن صلیبی برعکس، خود را برای حمله به سرزمین‌های اسلامی آماده می‌کرد.

با گذشت ایام صلیبیان به شهرهای اسلامی یورش آورده و تعدادی را تسخیر کردند و حکام ملوک الطوائف در تحقیر آمیزترین حالت مجبور شدند به پادشاه بزرگ اسپانیا (آلفونسوی ششم) جزیه بدهند. ولی این آلفونسو برای تحقق طرح بزرگ صلیبی خود مبنی بر استرداد اندلس از مسلمانان که در تاریخ به اسم جنگ‌های استرداد شناخته شده تلاش می‌کرد. آلفونسو با تسلط بر شهر بزرگ «طلیطله» که سابقاً پایتخت اندلس بوده در سال ۴۷۶ هـ ق گام بزرگی برای تحقق طرح بزرگ صلیبی خود برداشت. متعاقب آن همه چشمها بعد از خدای عزوجل به آن سوی دریای مدیترانه یعنی به مغرب و پادشاه قدرتمند آن دوخته شد.

امیر مستجاب الدعوه

درخواست‌های عاجزانه حکام و مردم اندلس برای کمک به امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین رسید بعلاوه اخبار و گزارشهای تأسف باری از وضعیت اندلس و تسلط صلیبیان بر مسلمانان به وی می‌رسید. در پی آن یوسف، فقها و مشایخ مغرب را برای مشورت در این خصوص جمع کرد. همه آن‌ها نظر دادند که نصرت مسلمانان واجب است. متعاقب آن یوسف در سراسر بلاد مغرب برای جهاد اعلان عمومی کرد. که در پی آن دهها هزار نفر برای جهاد با صلیبیان اسپانیا در پایتخت گرد آمدند.

در اوایل سال ۴۷۹ ق امیرالمسلمین با سپاه خود وارد دریای مدیترانه شد هنوز کشتی‌ها مسافتی از ساحل دور نشده بودند که دریا طوفانی شد. لذا امیر و رهبر مرابطین در میانه کشتی ایستاده و دستها را به سوی آسمان بلند کرد و عاجزانه به پیشگاه پروردگارش چنین دعا کرد: «خداوندا تو می‌دانی اگر عبور ما از دریا برای مسلمانان خیری دارد، پس عبور ما از این دریا را آسان بفرما! و اگر خیری ندارد پس عبور ما را چنان سخت بگردان که نتوانیم از آن عبور کنیم» هنوز دعای امیر تمام نشده بود که دریا آرام شد و ناوگان مرابطین به سهولت از آن گذشت. بله چنانکه می‌بینیم این مجاهد قهرمان پیر بر پروردگارش توکل دارد و در سختی‌ها از او کمک می‌خواهد و بین او و پروردگارش هیچ واسطه‌ای ندارد جز اینکه بگوید: «یارب» پس در این صورت خداوند هم می‌گوید: «ای بنده‌ام! خواسته‌ات را اجابت کردم.»

قهرمان جنگ زلاقه

یوسف بن تاشفین با لشکر بزرگ خود برای جهاد با دشمنان اسلام و نصرت مسلمانان از دریا عبور کرد و خبر به آلفونسو پادشاه صلیبیان رسید. او هم به نوبه خود در سراسر اروپا و اسپانیا برای جنگ اعلان عمومی کرد. که در پی آن هزاران داوطلب از اسپانیا و فرانسه و ایتالیا و مقرر پاپ مسیحیت به سوی او سرازیر شدند. وقتی که آلفونسو

چنین دید به پیروزی خود مطمئن شده و نامه‌ای طولانی برای یوسف بن تاشفین نوشت و به وی گوشزد کرد که با سپاه گران خود به زودی او را شکست خواهد داد. اما این قهرمان شجاع ما در پایین نامه آلفونسو فقط سه کلمه نوشت: «به زودی خواهی دید.» وقتی آلفونسو این جمله را دید گویا برق او را گرفت و دریافت که با یک فرمانروای مصمم و با اراده روبرو می‌باشد.

در روز ۱۲ رجب سال ۴۹۷ق که روز جمعه بود، سرزمین اندلس شاهد یکی از بزرگترین و هولناک‌ترین جنگ‌ها بین مسلمانان و مسیحیان بود. مسلمانان اندلس و مغرب تحت فرماندهی قهرمان مجاهد «یوسف بن تاشفین» که به مرز ۸۰ سالگی رسیده بود ولی مانند یک جوان پرشور می‌جنگید و با شمشیر آخته در میان صفوف سربازان خود می‌تاخت و آن‌ها را به جنگ تشویق می‌کرد و از سوی دیگر مسیحیان اسپانیا و ایتالیا و فرانسه تحت فرماندهی «آلفونسو ششم» پادشاه اسپانیا قرار داشتند. نبرد به اوج شدت خود رسیده بود و هر دو سپاه به شدت مقاومت می‌کردند. یوسف بن تاشفین تاکتیک ماهرانه‌ای اندیشیده بود و وی قسمتی از سپاه خود را در پشت جبهه مستقر کرده بود و در نظر داشت سپاه صلیبی را به تدریج به سمت مؤخره سپاه خود بکشد و به یک بار سپاه آماده در پشت جبهه به قلب سپاه صلیبیان بتازد و چنین هم شد. وقتی که بدین ترتیب مقاومت صلیبیان درهم شکست، گردانی که از نگهبانان سیاه پوست تشکیل شده و جنگجویانی بسیار ماهر و جسور بودند به سپاه صلیبی یورش آورد و به طور قطعی آن‌ها را در هم شکست. سرانجام جنگ با پیروزی درخشان مسلمانان به پایان رسید. این از فضل خداوند بر آن قهرمان پیر یوسف بن تاشفین بود.

یک مصیبت برای قهرمان پیر

بعد از این پیروزی بزرگ در زلاقه، مقرر بود که جنگ را تا استرداد شهر «طلیطله» ادامه دهند ولی در همان روز پیروزی در زلاقه خبر تأسف باری به ابن تاشفین رسید که پیروزی را در کام او تلخ کرد و آن خبر در گذشت پسر بزرگ و ولی عهد وی، ابوبکر

بود که در هنگام ترک مغرب او را به جانشینی خود گماشته بود. متعاقب آن یوسف بن تاشفین ناچار شده سریعا به مغرب بازگردد مبادا که بعد از درگذشت امیر آن اوضاع نابسامان شود. یوسف، سه هزار نفر از جنگجویان خود را تحت امر «معمد بن عباد» حکمران اشبیلیه گذاشت و خود به سرعت روانه مغرب شد.

فریادهای اندلس

از بازگشت امیر یوسف بن تاشفین به مغرب هنوز چند ماهی نگذشته بود که مجددا فریاد کمک خواهی از مردم شهرهای بلنسیه و مرسیه و لورقه که در معرض تهدید صلیبیان بودند به وی رسید. مسلمانان اندلس می‌دانستند که بعد از خدای عزوجل هیچ یآوری جز امیر مجاهد یوسف بن تاشفین ندارند و می‌دانستند که وی حتما به فریاد آنها خواهد رسید. امیرالمسلمین مجددا در ربیع اول سال ۴۸۱ ق با سپاه خود به اندلس بازگشت و از حکام اندلس هم خواست که به وی ملحق شوند. در این سفر وی در نظر داشت که سراسر منطقه شرق اندلس را از تهدیدات صلیبیان پاکسازی کند. ولی مع‌الأسف امرای اندلس که اختلاف زیادی با هم داشتند، نزد امیر از یکدیگر شکایت کردند و حتی کار به جایی رسید که بعضی از آنها مخفیانه با آلفونسو مکاتبه کردند تا این حمله مبارک به شکست انجامد. این حوادث به شدت امیر را خشمگین کرد که می‌دید چگونه این امرای غیرت دینی آنها ضعیف شده و خون مسلمانان برای آنها حرمت ندارد. لذا تصمیم گرفت به کشورش بازگردد. اما موضوعی دیگر خاطرش را آشفته کرده بود.

بزرگترین دستاورد این قهرمان

امیر در سال ۴۸۲ ق. به کشورش بازگشت اما پی در پی خبر اوضاع ناگوار اندلس و حکام سوء آن به وی می‌رسید. سرانجام این سلحشور پیر ۸۰ ساله با نگاهی واقع بینانه به آینده تصمیم گرفت که کار حکومت ملوک الطوائف اندلس را یکسره نموده و سراسر اندلس را متحد و تحت حکومت مرابطین درآورد. بدون تردید این اقدام یوسف،

بزرگترین دستاورد حیات وی می‌باشد. چه عواملی باعث شد که یوسف بن تاشفین این تصمیم حساس و بزرگ را اتخاذ کند؟

اولین و مهمترین علت حفظ دولت اسلام در اندلس و نجات آن از نابودی حتمی بود. از همان آغاز که یوسف پا به خاک اندلس گذاشت، از اختلاف امرای آنجا افسرده و متأثر گشت و دید که چگونه سرگرم خوشگذرانی و فساد شده و از دین دور شده‌اند. بعلاوه می‌دید که چگونه این امرا هزینه‌های اسراف کاری‌های گزاف خود را به زور به عناوین مختلف از مردم می‌گیرند. امیرالمسلمین مشاهده می‌کرد که آن زندگانی پوچ و پرعیش و نوش امرا چگونه بر زندگی سایر مردم هم تأثیر گذاشته و کم کم مردم هم به آن زندگانی خو می‌گیرند. یوسف دریافت که ادامه این وضع سستی و رخوت را در ارکان حیات مسلمانان اندلس خواهد آورد و آن‌ها را از جهاد دور کرده که در نتیجه نخواهند توانست از سرزمینهای خود در برابر صلیبیان دفاع کنند. و چنان خواهد شد که دوباره همه این سرزمین به دست صلیبیان افتد و همه بار دیگر نصرانی شوند.

علت دوم: یک دلیل استراتژیک بود که نشان از عمق فهم نظامی امیر مرابطین دارد زیرا اگر اندلس سقوط می‌کرد و به چنگ صلیبیان می‌افتاد، پس از آن، آن‌ها به سرزمین مغرب چشم طمع می‌دوختند. بر این اساس اندلس برای مغرب یک دژ و سنگر دفاعی محسوب می‌شد و بسیار اهمیت داشت. امروز متأسفانه این دور اندیشی در حکام مسلمان وجود ندارد آن‌ها با خشنودی یا با ناخشنودی کشورهای عراق و افغانستان را بعنوان طعمه ای لذیذ برای صلیبیان رها کردند و گذشت ایام، عواقب ناگوار این اقدام را آشکار خواهد ساخت. ازهم اکنون آشکار شده که آمریکا چه خوابهایی برای اشغال سوریه و سایر کشورهای اسلامی دیده است. ای کاش تاریخ می‌خواندیم و از تجربه‌های گذشتگانمان درس می‌گرفتیم. در اوایل سال ۴۸۳ ق. این قهرمان پیر بزرگترین اقدام خود را آغاز کرد: متحد کردن اندلس و برانداختن حکمرانان ترسو و ذلیل ملوک الطوائف

آیا مسلمانان می‌دانند که امرای ملوک الطوائف چه می‌کردند؟

اعمال ننگین آن‌ها می‌طلبید که یوسف بن تاشفین آن‌ها را براندازد و چقدر این کار ضرورت داشت. امرای اندلس با آلفونسوی ششم، فرمانروای اسپانیا بر ضد مرابطین هم پیمان شده و همکاری می‌کردند. آن‌ها اموال فراوان و قلعه‌ها و روستاهای زیادی را به آن صلیبی تسلیم کردند. در این صورت آیا جایز بود که آن امرای ناخلف باقی بمانند؟

یوسف بن تاشفین از علمای بزرگ زمان خود نظیر امام محمد غزالی طوسی و طرطوشی و دیگران در این خصوص استفتاء کرد. همه آن‌ها متفقا فتوا دادند که واجب است ملوک الطوائف سرنگون شوند. حتی علما و فقهای اندلس در این باره نامه‌ها به یوسف بن تاشفین نوشتند. متعاقب آن امیرالمسلمین از سال ۴۸۳ ق تا سال ۴۹۵ ق. در حدود ۱۲ سال سرگرم برانداختن ملوک الطوائف و متحد کردن اندلس شد و سرانجام توانست این غده سرطانی خطرناک را از پیکره جهان اسلام جدا کند. در پی آن اندلس اسلامی بار دیگر دورانی از اقتدار و شکوفایی را آغاز و برای مدت‌ها صلیبیان را از خود ناامید کرد.

این مجاهد بزرگ هنوز از آثار کهولت که اکنون به مرز ۱۰۰ سالگی رسیده بود، متأثر نشده بود. لذا در سال ۴۹۱ ق. تصمیم گرفت که شهر زیبای «طلیطله» را از آلفونسو باز پس گیرد. علیرغم اینکه در جنگ بروی پیروز شد. اما متأسفانه نتوانست شهر را فتح کند. پس از آن بود که پسرش امیر علی را برای استقرار و ثبات اندلس امیر اندلس کرده و خود به مغرب بازگشت.

وفات قهرمان بزرگ:

در یکم محرم سال ۵۰۰ ق در سن یکصد سالگی (یک قرن کامل) این قهرمان شجاع درگذشت همان کسی که توانسته بود امت اسلامی را در مغرب و اندلس متحد کند و اسلام صحیح را در اقصی نقاط مغرب پیاده نماید و شر جباران و ستمگران را از سر بندگان خدا کوتاه و تهدیدات صلیبیان را از مسلمانان اندلس دفع نماید و برای مدتی طولانی جنگ‌های استرداد اسپانیا را متوقف کند و شوکت و شکوه مسلمانان مغرب را به

اعلی درجه برساند. درست در زمانی که در مشرق جهان اسلام، امت اسلامی با ضعف و تفرقه روبرو بود و بیت المقدس به دست صلیبیان افتاده بود. اگر تقدیر چنان می بود که یوسف بن تاشفین در مشرق باشد، قطعاً سرنوشت جنگ‌های صلیبی عوض می شد و مسیر تاریخ تغییر می کرد.

رحمت‌های واسعه خداوند بر آن قهرمان باد که خداوند به واسطه او امت اسلامی را در بخش بزرگی از جهان اسلام، نجات داد.

منابع و مأخذ:

نفتح الطیب / الاستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصى / تاریخ ابن خلدون / روض القرطاس / الحلل الموشیة / المعجب فی تلخیص أخبار المغرب / دولة الإسلام فی الأندلس / بیان المغرب / الكامل فی التاریخ / الروض المعطار / أعمال الیوم / سیر أعلام النبلاء / وفيات الأعیان / شذرات الذهب / أيام الإسلام.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

قیام زید بن زین العابدین بن حسین

(زمان: ۲ صفر ۱۲۲ هـ ق)

پس از شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه به سال ۶۱ در کربلا، اهل بیت در برخورد با حکومت بنی امیه جانب احتیاط را می گرفتند و قیامی بر ضد دولت اموی برپا نکردند. تا اینکه زید فرزند امام زین العابدین رحمه الله قیام کرد. زید در سال ۸۵ هجری به دنیا آمد. آدمی پرهیزگار و متقی بود. در علم و فضل، سردار علویان بود. در جوانی در بلاد شام و عراق در طلب علم و سماع حدیث به گردش پرداخت. بزرگترین استاد وی،

برادر بزرگتر وی امام محمد باقر بود، زید بیشتر علوم را از ایشان فرا گرفت. در حلقه درس واصل بن عطاء رئیس معتزله شرکت کرد و از افکار و اندیشه‌های وی تأثیر پذیرفت. تأثیر اندیشه‌های معتزلی در مبادی مذهب زیدی، جلوه گر و آشکار می‌باشد.

زید با شیوه ای که برادرش محمد باقر رحمه الله در پیش گرفته بود مخالف بود. زیرا ایشان زندگی خود را وقف عبادت و تعلیم و تعلم کرده بود و در سیاست و حکومت دخالت نمی‌کرد. زید اما به دنبال حق علوی‌ها در امامت و حکومت بود. او خود را برای امامت و حکومت جامعه از اموی‌ها شایسته تر و مستحق تر می‌دانست. لذا از بلادی به بلاد دیگر رفته و مردم را برای حمایت از خود دعوت می‌کرد. زید فردی شجاع و با هیبت بود. بویژه سیمای زیبا و شکوهمند وی دلها را می‌ربود و جلالت و مکانت وی جانها را شیفته خود می‌کرد.

آغاز کار قیام زید زمانی بود که حادثه ای در عراق اتفاق افتاده بود و زید را در سال ۱۲۱ خواستند که به کوفه برود و در دادگاه در خصوص آن دعوا، شهادت بدهد. زید متهم شده بود که والی مخلوع عراق (خالد قسری) اموال هنگفتی به وی عطا کرده و او هم آن‌ها را تصاحب کرده است. زید در دادگاه از این اتهام تبرئه شد اما پس از آن به مدینه برنگشت و در همان کوفه مقیم شد. در کوفه بود که رؤسای شیعه او را فریفته و وادارش کردند که مردم را به امامت و حکومت خود دعوت کند و با او برای خروج بر ضد حکومت بنی امیه بیعت کردند. به روایتی چهل هزار نفر از شیعیان کوفه با وی بیعت کردند. زید به عده فراوان پیروان خود فریب خورد و نصیحت خیرخواهان و مخلصان که او را از خیانت شیعیان برحذر می‌داشتند نپذیرفت. آن‌ها به زید یادآوری کردند که همین شیعیان کوفه با پدرانش امام حسین و امام علی رضی الله عنهما هم بیعت کرده بودند اما در روز نیاز آن‌ها را تنها گذاشتند و حتی آن‌ها را به دشمن تسلیم کردند. اخبار تحركات زید به والی جبار و ظالم عراق یوسف بن عمر، رسید. یوسف هم فوراً دست به کار شد و به تعقیب سران قیام بویژه زید و پسرش یحیی پرداخت. والی عراق کار تعقیب و

ردیابی زید را بسیار شدید و جدی پیگیری می‌کرد. از این رو زید ناچار شد که هر چه زودتر و قبل از فراهم شدن همه اسباب لازم قیامش را آغاز کند. لذا جلسه ای با رهبران شیعه برای هماهنگی تشکیل داد. در آن جلسه ناگهان رهبران شیعه نظر زید را درباره حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما پرسیدند: زید برای آن‌ها دعای خیر کرد و از خداوند برای آن‌ها طلب رحمت کرد و ادامه داد: «هیچ فردی از اهل بیت را ندیده ام مگر اینکه برای آن دو طلب رحمت کرده و از خداوند برای آن‌ها آمرزش خواسته اگر چه ما اهل بیت از آن‌ها برای خلافت مستحق تر بوده ایم.» از اینجاست که در مذهب زیدیه معتقدند که حضرت علی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما افضل است ولی هرگز آن حضرات را سرزنش و بدگویی نمی‌کنند. شیعیان به وی گفتند: پس تو چرا برضد این حاکمان قیام کرده‌ای؟ سپس او را ترک کرده و تنهایش گذاشتند و مدعی شدند که: امام ما جعفر صادق فرزند محمد باقر رحمه الله هستند. امام باقر در سال ۱۱۵ ه. ق در گذشته بود و از آن رود، شیعیان به دو گروه شیعه جعفری و شیعه زیدی تقسیم شدند زیدیان کسانی بودند که آرا و افکار زید را قبول داشتند و البته در اقلیت بودند.

بعد از این گفتگوی تلخ و دردناک علیرغم اینکه بسیاری از شیعیان از او کناره گرفته و از اطرافش پراکنده شده بودند قیام را در یکم صفر سال ۱۲۲ آغاز کرد. اخبار قیام زید به والی عراق رسید. متعاقب آن سپاه بزرگی را برای سرکوب قیام زید و پیروانش اعزام کرد. زید فقط ۳۱۸ مرد داشت. جنگی نابرابر آغاز شد و زید و همراهانش یک روز تمام پایداری کردند. در روز دوم به دستور یوسف بن عمر، تیراندازان بارانی از تیرهای مرگبار بر مردان زید ریختند. تیری در آن میان بر سر زید اصابت کرد و ساعتی بعد به حیات زید خاتمه داد. اینچنین شد که قیام زید به همان سرعتی که آغاز شده بود سرکوب شد. امام زهری در این باره چه خوب گفته است: «عجله و شتاب، اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و سلم - را به کشتن داده است.» قتل زید، مصیبت دیگری بر مصائب اهل بیت افزود و فاجعه تازه ای برای مسلمین بود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

الغای دادگاه‌های شرعی مصر

(زمان: ۴ صفر ۱۳۷۵ هـ - ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۵م)

رهبران انقلاب سوسیالیستی و سکولار ژوئن (انقلاب افسران آزاد مصری) دادگاه‌های شرعی را ملغی اعلام کرده و این محاکم را به دادگاه‌های عمومی ضمیمه کردند! بعلاوه همه قوانین جزائی و مدنی مربوطه را نیز ملغی کردند و حتی دعاوی احوال شخصیه از قبیل احکام ازدواج و طلاق و ارث و وقف و ولایت و قیمومت را به دادگاه‌های عمومی ارجاع دادند که با قوانین وضعی (عموما قوانین حقوقی کشورهای اروپایی بخصوص فرانسه) حکم می‌کردند.

این تصمیم ظالمانه را که دشمنان اسلام در طول قرنهای متمادی موفق نشده بودند بر مسلمانان تحمیل کنند رهبران انقلاب مصر به یک بهانه واهی اتخاذ کردند. طبقه حاکمه مصر دو تن از قضات محاکم شرعی به اسامی شیخ «سیف» و شیخ «ضیل» را متهم کردند که از یک زن مطلقه خواستار همخوابی شده‌اند تا در دادگاه به نفع وی حکم صادر کنند ولی البته آن دو از این بهتان مبرا بودند و این ماجرا توطئه ای بود از جانب رهبری انقلاب تا دادگاه‌های شرعی را به این بهانه تعطیل کنند. قبل از این ماجرا هم هیأت حاکمه انقلاب از این دسیسه‌ها زیاد چیده بود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

قتل عام ممالیک (زمین‌داران بزرگ مصر)

(۵ صفر ۱۲۲۶ هـ - ۱ مارس ۱۸۱۱ م)

در سال ۱۷۹۸ م ناپلئون بناپارت، سردار معروف فرانسوی کشور مصر را که در آن زمان جزئی از امپراطوری عثمانی به شمار می‌رفت، تصرف کرد لذا دولت عثمانی یکی از سرداران مشهور خود بنام محمد علی پاشا را برای باز پس‌گیری مصر به آن سرزمین اعزام کرد. وی با کمک مردم، فرانسوی‌ها را از مصر بیرون راند و با جلب رضایت سلطان عثمانی بر مصر حکومت کرد و سلسله خدیوان را تأسیس کرد. محمد علی از همان آغاز کارش کوشید که همه رقبیان خود را از میان بردارد. حتی همان کسانی را که در بیرون راندن فرانسوی‌ها و رسیدن وی به منصب فرمانروایی به وی کمک کرده بودند از قبیل علما و رؤسای دانشگاه الازهر و طرفداران آلبانیای تبار خود (محمد علی خودش یک آلبانیایی بود) را سرکوب و قلع و قمع کرد. البته قدرتمندترین دشمنان محمد علی ممالیک بودند. این ممالیک قبل از فتح مصر بوسیله عثمانی‌ها، حاکمان مصر بودند و اکنون زمینداران بزرگ مصر بودند که از سالیان دراز دهقانان فقیر مصری را استثمار و از آن‌ها بهره‌کشی می‌کردند. محمد علی بارها تلاش کرد که از شر آن‌ها خلاص شود^(۱). ولی از آنجا که ممالیک در جنگ با محمد علی از روش جنگ و گریز پیروی می‌کردند او هرگز موفق نشده بود که آن‌ها را از بین ببرد. ولیکن از آنجا که فردی بسیار شجاع و زیرک بود و برای رسیدن به هدفش از هیچ وسیله‌ای روی گردان نبود، سرانجام از یک حيله ناجوانمردانه استفاده کرد. از این قرار وقتی که پسرش ابراهیم پاشا را برای جنگ با سلفیان حجاز (پیروان امام محمد بن عبدالوهاب که در آن هنگام حجاز را تصرف کرده

۱- رجوع کنید به: تاریخ جبرتی، تاریخ الإسلامی، تاریخ الدولة العثمانیة، قطور الحركة القومیة.

بودند) فرستاده بود مهمانی بزرگی ترتیب داد و بزرگان و روسای ممالیک را به آن دعوت کرد. این مهمانی در قلعه معروف قاهره در روز ۵ صفر ۱۲۲۶ هـ ۱ مارس ۱۸۱۱ م. بود. وقتی که همه مهمانها وارد قلعه شدند، سربازان محمد علی در قلعه را بسته و از تمام جهات بارانی از گلوله‌های مرگبار به سمت مهمانان باریدند. در پایان فقط یکی از آنها بنام امین بک توانست با اسب، خود را از دیوار قلعه به پایین پرتاب و فرار کرده و نجات پیدا کرد، بقیه همه کشته شدند. سربازان با برنامه قبلی پس از این واقعه به جستجوی خانه به خانه پرداختند و بازماندگان ممالیک را هم به قتل رساندند. به این ترتیب محمد علی با شدیدترین و رذیلانه‌ترین روش، از شر ممالیک خلاص شد. و خداوند عزوجل یک گروه ستمکار را بوسیله یک ستمکار دیگر از بین برد. همه این بلاها نتیجه اعمال خودشان بود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات سلطان آلب ارسلان سلجوقی

(۱۰ ربیع اول ۴۶۵ ق – ۱۰۷۲/۱۱/۲۹ م.)

سلطان آلب ارسلان محمد پسر داود بن میکائیل بن سلجوق ملقب به سلطان جهان بعد از وفات عمویش طغرل موسس سلسله سلجوقیان به تخت نشست. طغرل و سلجوقیان بودند که خلافت سنی عباسی را از شر دولت آل بویه شیعه مذهب نجات دادند^(۱).

۱- الکامل فی التاریخ، البدایة والنهایة، المنتظم، سیر أعلام النبلاء، وفيات الأعیان، تاریخ الدولة السلجوقیة، أيام الإسلام.

آلب ارسلان فرماندهی برجسته و ماهر بود که شوق زیادی به جهاد داشت. با وجود آنکه پایتخت وی شهر «ری» در نزدیکی تهران بود ولی کمتر در آنجا می‌بود و بیشتر عمر خود را در جنگ بود. علاقه شدیدی به نشر اسلام در بین قبائل ترک و بلاد ارمنستان و روم داشت تمام جنگ‌های وی رنگ خالص اسلامی داشت و سرزمینهای زیادی از قبیل گرجستان کنونی را فتح کرد.

آلب ارسلان مانند همه سلجوقیان دارای عقیده صحیح اسلامی بود. وی به شدت از بدعت و بویژه بدعت روافض و اسماعیلیان متنفر بود و با آن مبارزه می‌کرد. از همین رو بسیتار تلاش می‌کرد تا دولت فاطمیان اسماعیلی مصر را براندازد. آلب ارسلان چنان کرد که باردیگر در حرمین شریفین و شام که سالها بود خطبه نماز جمعه بنام خلیفه فاطمی مصر خوانده می‌شد، اکنون خطبه به نام خلیفه سنی عباسی می‌خواندند. فاطمیان در حرمین شریفین و شام جمله «حی علی خیر العمل» را به اذان اضافه کرده بودند و الب ارسلان دوباره اذان سنی را مرسوم کرد.

بزرگترین خدمت الب ارسلان محمد به اسلام، پیروزی درخشان وی بر امپراتور روم در جنگ بزرگ و سرنوشت ساز ملازگرد به سال ۴۶۳ ق ۱۰۷۰ م بود. وی «رومانوس چهارم» امپراتور روم را که به سرزمینهای اسلامی هجوم آورده بود را به اسارت گرفت. آن جنگ نقشه جهان قدیم را تغییر داد و از نقاط سرنوشت ساز در تاریخ جهان عموماً و در تاریخ روابط مسلمانان با مسیحیان خصوصاً به شمار می‌رود.

الب ارسلان علیرغم اقتدار و شدت و حضور دائمی وی در جهاد، ولی در زندگی، شخصیتی مهربان و رئوف داشت با فقرا هم نشین بود و بسیار به درگاه خداوند دعا می‌کرد و سپاسگذار نعمتهایی بود که خداوند به وی عنایت کرده بود. در هر ماه رمضان ۱۵ هزار دینار صدقه می‌داد. و وزیرش خواجه نظام الملک، بهترین یاور و مددکار وی در حکومت و جهاد بود. این سلطان بزرگ سرانجام در روز شنبه ۱۰ ربیع الاول ۴۶۵ ق ۱۰۷۲/۱۱/۲۹ به دست یک نفر شورشی بنام «یوسف خوارزمی» کشته شد چنین است که

همواره می‌بینیم دستان خیانت و فریب، قهرمانان و فرماندهان مسلمین را ترور می‌کند تا جلوی پیشرفت و سیادت مسلمانان را بگیرند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات سلطان سلیمان قانونی - سلطان قدرتمند عثمانی

(زمان: ۸ ربیع الأول ۹۷۴ هـ - ۱۵۶۶/۱۰/۲ م.)

بزرگترین و باتدبیرترین سلطان عثمانی که دوره حکومت وی طولانی‌ترین دوره در تاریخ عثمانی بوده و وسعت امپراطوری عثمانی به اوج خود رسیده بود؛ سلطان سلیمان خالدبن سلیم اول بن بایزید دوم بن محمد فاتح بن مراد دوم بن محمد اول بن بایزید اول بن اورخان بن عثمان (مؤسس حکومت عثمانی) می‌باشد.

سلیمان در شهر طرابوزان^(۱) (در شرق ترکیه امروز) زمانی که پدرش والی شهر بود به سال ۹۰۰ هـ دیده به جهان گشود و در سال ۹۲۶ هـ / ۱۵۲۰ م به سلطنت رسید و در عین جوانی لیاقت و تدبیر و اراده عالی در اداره کشور از خود نشان داد و با اقتدار شورشهای داخلی را که در اوائل سلطنت وی بروز کرده بود سرکوب کرد و جزیره رودس در مدیترانه را فتح کرد و «گاگلیو» پادشاه پیمان شکن مجارستان را شکست داد و به اطیش لشکر کشید و چیزی نمانده بود که پایتخت آن، وین را فتح کند.

از برجسته‌ترین اقدامات سلطان سلیمان، توجه زیاد وی به شمال آفریقا بود چنانکه لیبی و تونس و الجزائر را به امپراطوری ضمیمه کرد و برای مدتی مغرب را هم در اختیار

۱- تاریخ الدولة العثمانیة، سلاطین آل عثمان، تاریخ الدولة العلیة، التاریخ الإسلامی ج ۸، عوامل نهوض و سقوط الدولة العثمانیة.

گرفت. بویژه وی به مسلمانان اندلس - که پس از سقوط غرناطه آخرین پایگاه اسلامی اندلس در سال ۸۹۲ هـ در وضعیت دشوار و دردناکی به سر می‌بردند و از سوی محاکم تفتیش عقاید برای پذیرش مسیحیت به شدت تحت فشار قرار داشتند کمکهای زیادی کرد. سلیمان با تمام قدرت کوشید که شارلکان؛ امپراتور اسپانیا که در واقع قدرتمندترین شاه اروپا به شمار می‌رفت را در شرایط دشواری قرار دهد. لذا تلاش کرد بین او و پادشاه فرانسه «فرانسوای اول» اختلاف اندازد تا بدین وسیله در صف متحد اروپا شکاف ایجاد کند. وی در این راستا با فرانسوایر ضد شارلکان پیمان بست. همچنین در دوره سلیمان قلمرو امپراطوری به نهایت توسعه خود رسید چنانکه در سه قاره اروپا و آفریقا و آسیا کشیده شده بود.

در این دوران شبه جزیره بالکان به تصرف عثمانیان در آمد. بلغراد - پایتخت کشور کنونی صربستان - فتح شد و مساجد متعددی در آن بنا شد. آذربایجان ایران به تصرف عثمانی‌ها در آمد. بعلاوه سلطان سلیمان چند بار، صفویان را شکست داد.

لقب قانونی برای سلیمان چنانکه بعضی‌ها گمان کرده‌اند به معنای آن نیست که او قوانین شریعت اسلامی را کنار گذاشته و به جای آن قوانین وضعی خودش را بر کشور حاکم کرد بلکه وی برای اداره کشور تشکیلات منظم و قوانین مدونی بر قرار ساخت و تقسیمات ایالتی را دقیقتر کرد و در ایالت‌های دوردست، کنترل بیشتری بر والیان اعمال کرد و مستقیماً بر اداره امور کشور نظارت داشت. از این رو مورخان غربی او را سلطان سلیمان با شکوه نامیده‌اند.

البته لازم به ذکر است که انتقاداتی هم بر سلیمان وارد شده چنانکه گفته اندوی تحت تأثیر همسر روسی یهودی الاصل خود «روکسلان» قرار داشته و با اشاره او به یهودیانی که از اسپانیا اخراج شده بودند اجازه داده که در سرزمینهای امپراطوری عثمانی سکونت کنند. بعلاوه این افعی یهودی، سلیمان را بر ضد پسر و ولی عهدش «مصطفی» برانگیخته و طی توطئه ای مصطفی را قربانی کرده تا پسر خودش «سلیم دوم» ولی عهد شود. اگر

این لغزشهای سلیمان نمی‌بود، صفحات زندگی سلیمان قانونی، پیراسته و بدون عیب می‌بود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

استقلال اندونزی

(۷ ربیع الاول ۱۳۶۹ ق - ۲۷ دسامبر ۱۹۴۹ م.)

به سبب موقعیت جغرافیایی مجمع الجزایر اندونزی در جنوب شرق آسیا که متشکل از هزاران جزیره مستقل و پراکنده می‌باشد، از زمانهای قبل از اسلام تا آمدن استعمار، حکومت‌های زیادی بر آن تسلط داشته‌اند. بیشتر این حکومت‌های مستقل و پراکنده تا قبل از آمدن استعمار، اسلام آورده بودند.

اولین کشور استعمار گری که وارد اندونزی شد، پرتغال بود. پرتغالی‌ها از زمان حضور مسلمانان در اندلس کینه و عداوت شدیدی با مسلمانان داشتند لذا در سال ۹۱۷ ق پس از نبردهایی شدید و نابرابر با ساکنان اندونزی، بسیاری از جزایر آن را به تسلط خود درآوردند. ولی به زودی استعمار اسپانیا در سال ۹۸۸ ق جای پرتغال را گرفت. اسپانیا هم زیاد دوام نیاورد و هلند جایگزین آن شد که قرن‌ها خود را بر مسلمانان اندونزی تحمیل کرد.

مسلمانان اندونزی جنگ‌های دلیرانه و قهرمانی‌های بی‌نظیری بر ضد استعمار هلند که به شدت کشورشان را تحت سیطره خود گرفته بود، به راه انداختند. هلند به کشور اندونزی مانند گاوی شیرده نگاه می‌کرد که دائما آن را می‌دوشید. سیطره بر سرزمین پر خیر و برکت و ثروتمند اندونزی باعث شده بود که هلند در بین کشورهای اروپایی از موقعیت بهتری برخوردار شود. علمای اسلامی، قیام‌های مردمی بر ضد استعمار را

رهبری می‌کردند و از سوی انگلستان هم که به سرزمین اندونزی چشم طمع دوخته بود، در رقابت با هلند وارد اندونزی شد. اما پس از مدتی کشمکش این دو کشور توافق کردند که اندونزی مال هلند باشد و آفریقای جنوبی متعلق به انگلیس و هیچ کدام در مستعمرات دیگری دخالت نکنند.

امیر «دیو نیجورو» و شیخ مصطفی سهاب و تنکو عمر از برجسته ترین قهرمانان جهاد اسلامی اندونزی به شمار می‌روند. بعد از جنگ جهانی اول مبارزان اندونزی تصمیم گرفتند که مبارزات خود بر ضد استعمار را یکپارچه کرده و از تفرقه بپرهیزند. بعلاوه آن‌ها جمعیتها و احزاب اسلامی زیادی تأسیس کردند که در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، آموزشی و خیریه فعالیت می‌کردند. هلند برای مبارزه با احزاب اسلامی و سرکوب قیام مردم اندونزی به همان سیاست معروف استعمار یعنی «تفرقه انداز و حکومت کن» روی آورد. در این راستا هلند بین احزاب اندونزیایی اختلاف انداخت و از سوی فرقه ضاله و منحرف قادیانیت را که از سرسخت ترین دشمنان اسلام به شمار می‌رود از شبه قاره هند به اندونزی آورد و برای انتشار آن بسیار کوشید. تا اینکه جنگ جهانی دوم آغاز شد و ژاپن جنوب شرق آسیا را به تصرف خود درآورد. در سال ۱۳۶۱ هـ اندونزی جزو متصرفات ژاپن شده و هلند از آنجا خارج شد. دول متفق در جنگ جهانی دوم به اندونزیایی‌ها وعده دادند که اگر برای بیرون راندن ژاپن از جنوب شرق آسیا به متفقین کمک کنند، بعد از جنگ به آن‌ها استقلال خواهند داد. از این رو مردم اندونزی سرسختانه در مقابل اشغالگران ژاپنی مقاومت کردند و سرانجام ژاپن شکست خورد. ولی دوباره هلند اشغالگر با کمک و حمایت سایر دول استعمارگر به اندونزی بازگشت^(۱)!

۱- التاريخ الإسلامي ج ۱۹؛ تاریخ آسیا الحدیث والمعاصر، صفحات من تاریخ اندونسیا المعاصرة.

رهبران مسلمانان اندونزی از تمام جزایر این کشور در سال ۱۳۶۴ ق - ۱۹۴۵ م در جاکارتا - پایتخت اندونزی اجتماع کرده و یک سازمان اسلامی متحد بنام «ماشومی» برای مبارزه با استعمار هلند تشکیل دادند. در مقابل استعمار صلیبی هلند، عناصر سکولار از قبیل کمونیستها و ملی گراها را از میان شخصیت‌های اندونزیایی برکشید تا حکومت را به آن‌ها تسلیم کند. تا ضمنا بدین وسیله نوکری آن‌ها را نسبت به خود بعد از استقلال هم تضمین کرده باشد. و به این ترتیب استقلال اندونزی فقط در حد مرکب روی کاغذ باقی می ماند و واقعیت نداشت.

استعمار هلند کوشید که اندونزی را به دو قسمت مستقل تقسیم کند ولی مجاهدان حزب ماشومی که از نیرنگ هلند با خبر شده بودند، جنگ‌های شدیدی بر ضد هلندیان به راه انداختند چنانکه تمام ملت اندونزی یکپارچه بر ضد هلند می‌خروشد. در اثر این حملات دلیرانه و مقاومت سلحشورانه مسلمانان اندونزی سرانجام کشور اشغالگر هلند در ۷ ربیع اول ۱۳۶۹ ق - ۲۷ دسامبر ۱۹۴۹ م از اندونزی عقب نشینی کرد و این کشور استقلال یافت.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

تأسیس حکومت فاطمیان در مصر

(۴ ربیع الاخر ۲۹۷ هـ ق - ۹۰۹/۱۲/۲۴ م)

فرقه شیعی اسماعیلی باطنی فعال ترین فرقه شیعی برای انتشار دعوت خود بود. اسماعیلیان تلاش می‌کردند با افزودن بر پیروان خود به تدریج یک خلافت علوی بوجود آورده و از طریق آن مذهب شیعی اسماعیلی باطنی خود را در جهان اسلام نشر دهند. در نیمه قرن سوم هجری امام اسماعیلیه، چهار داعی داشت. دو نفر در مغرب آفریقا به

نامهای حلوانی و ابوسفیان و دونفر در یمن به نامهای ابن حوشب و ابو عبدالله شیعی. این ابوعبدالله مهمترین داعیان اسماعیلی به شمار می‌رفت. وی موسس حقیقی دولت فاطمی محسوب می‌شود. چنانکه ابومسلم خراسانی موسس حقیقی دولت عباسیان به شمار می‌رود. جالب است که هر دوی آنها یک سرنوشت پیدا کردند هم ابومسلم و هم ابوعبدالله به دست سرور خودشان به قتل رسیدند!!

بعد از وفات داعیان مغرب یعنی ابوسفیان و حلوانی، امام مهدی امام اسماعیلیان از ابوعبدالله خواست که به مغرب برود و مرحله جدید دعوت اسماعیلیان را آغاز کند. مرحله جدید آن بود که آشکارا مردم را به اسماعیلیه دعوت دهند و پیروان خود را برای شورش بسیج و مسلح نمایند. متعاقب آن ابوعبدالله هم به مکه رفت و در موسم حج با حجاجی از قبیله بربر کتافه دیدار کرد و با تظاهر به زهدا و تقوا خود را به آنها نزدیک کرد. آن بربرها هم او را گرامی داشته و طرفدارش شدند و همراه گروه خود کردند. و در سفر بازگشت او را با خود به مغرب بردند. او در سال ۲۸۸ هـ وارد مغرب شد و تا سال ۲۹۱ قبایل بربر را به سوی اسماعیلیان دعوت داده و آنها را برای بیعت با امام مهدی و نصرت اهل بیت فراخواند. وقتی که پیروان وی زیاد شدند مرحله بسیج و تجهیز سپاه خود را آغاز کرد و از سال ۲۹۱ هـ جنگ را آغاز کرد. تا سال ۲۹۷ هـ شهرهای زیادی را در مغرب و شمال آفریقا به تصرف خود درآورد. حکومتهای زیادی از قبیل بنی مدرار در سجلماسه و بنی رستم در تاهرت و بنی اغلب در تونس را برانداخت. پس از آن مهدی از محل اقامت خود در سلمیه شام به مغرب آمد و به ابوعبدالله ملحق شد. وی در ۴ ربیع الاخر ۲۹۷ هـ به همراه ابوعبدالله وارد شهررقاده تونس شد و از منبر جامع آن سقوط سلسله بنی اغلب و قیام دولت خلافت فاطمی را اعلام کرد. وی از همان روز خود را امیرالمومنین عبیدالله مهدی نامید^(۱).

۱- الکامل فی التاریخ، البدایة والنهائة، المنتظم فی التاریخ، تاریخ مصر- الإسلامیة ج ۱، النجوم الزاهرة، اتعاظ الحنفاء، السلوک مقریزی.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات برکای خان؛ نخستین پادشاه مسلمان مغول

(۱۵ ربیع الآخر ۶۶۵ ق - ۱۲۶۷/۱/۲۰ م.)

برکای خان نخستین پادشاه مغول است که اسلام آورده است. او ابوالمعالی ناصرالدین برکای خان^(۱) پسر جوجی پسر چنگیزخان مغول نخستین کس از فرزندان چنگیز است که اسلام آورده است. برکای هنگامی که از شهر «قره قروم» پایتخت مغولان، باز می‌گشت در شهر بخارا اسلام آورد. چنگیز خان قبل از مرگ، قلمرو وسیع خود را بین چهار فرزندش تقسیم کرد. آسیای مرکزی و روسیه را به فرزندان جوجی داد زیرا خود جوجی قبل از مرگ پدرش مرده بود. سرزمین فرمانروایی فرزندان جوجی را «اردوی زرین» می‌نامیدند. همه خانان مغول تابع خان بزرگ بودند که در شهر قره قورم - که در کشور مغولستان کنونی قرار دارد - اقامت داشت. هر گاه خان بزرگ وفات می‌یافت خوانین مغول در قره قورم جمع شده و کسی دیگر از خاندان چنگیز را به عنوان خان بزرگ انتخاب می‌کردند. در سرزمین اردوی زرین «باتو» برادر بزرگتر برکای فرمانروا بود. در آن هنگام قرار بود خانی دیگر بر کرسی خان بزرگ بنشیند و برکای برای حضور در آن مراسم رفته بود. در بازگشت در شهر بخارا با یکی از علما ملاقات کرد و بلافاصله اسلام آورد. یکی از همسران جوجی پدر برکای «رسالت دختر خوارزم شاه» بود که پس از تصرف قلمرو خوارزمشاهیان بوسیله مغولان به اسارت در آمده و همسر جوجی شده

۱- رجوع کنید به: أطلس تاریخ اسلام، التاريخ الإسلامي ج ۷، البداية والنهاية، النجوم الزاهرة، شذرات الذهب، تاریخ الأیوبیین والممالیک، السلوک، مفرج الکروب.

بود. برکای او را در منزل پدرش دیده بود و از وی متأثر بود لذا پس از ملاقات با آن عالم، خیلی زود اسلام آورد. اسلام آوردن برکای در سال ۶۴۸ ق. پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین و هم برای خود مغولان بود.

سلطان برکای خان در سال ۶۵۳ ق رهبر مغولان اردوی زرین شد و با اسلام آوردن وی گروه بزرگی از مغولان اردوی زرین اسلام آوردند. او یک مسلمان واقعی بود و شدیداً به دین اسلام و سرنوشت مسلمانان اهمیت می داد او آنقدر پایبند عقیده تولاو تبرا بود که ما نمونه آن را در بسیاری از مسلمانان امروز نمی بینیم. برکای خان نقش بزرگی در خدمت به اسلام و مقابله با طاغوت بزرگ مغولی، هولاکو- ایلخان ایران که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بود- داشت. برکای سالها می کوشید که از حمله مغولان به بغداد جلوگیری کند و بارها با هولاکو جنگید تا حمله وی به بغداد را به تأخیر اندازد. پیروزی های وی بر هولاکو باعث تضعیف قدرت و شوکت هولاکو در بین مغولان شد و منجر به بیماری صرع در هولاکو شد. از سوی دیگر برکای خان تلاش می کرد که وحدت مغولان بت پرست را از بین ببرد و در بین آنها برای جانشینی خان بزرگ اختلاف اندازد. از آن طرف روابط برادرانه و صمیمانه ای با حکومت ممالیک در مصر برقرار کرد و روابط بسیار دوستانه ای با سلطان بیبرس فرمانروای ممالیک داشت. وی حتی قبل از سقوط بغداد با مستعصم آخرین خلیفه عباسی بیعت کرد. برکای خان حتی با ممالیک بر ضرر مغولان همکاری می کرد و بیبرس از شدت علاقه به برکای نام وی را بر پسر بزرگ خود نهاد. برکای خان تا آخر حیات پر بار خودش خیرخواه اسلام و مسلمین بود. از حقوق مسلمانان دفاع می کرد و قلباً و جسماً دوستدار اسلام بود. وی شهر «سرای» را با معماری اسلامی بنا کرده و پایتخت خویش کرد. علما و فقها را به آن شهر دعوت کرد و چنان شد که سرای به یکی از بزرگترین شهرهای زمان تبدیل شد.

برکای خان سرانجام پس از عمری پر برکت در ۱۵ ربیع الآخر سال ۶۶۵ هـ هنگامی که برای جنگ با اباقا پسر هولاکو به سوی ایران در حرکت بود، درگذشت. لذا در حالی

در گذشت که نیت جهاد در راه خدا را داشت. امید است که با مرتبه شهدا از دنیا رفته باشد. رحمت خدا بر وی باد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

اعدام استاد سید قطب

(زمان: ۱۴ ربیع الاخر ۱۳۸۵ هـ - ۱ آگوست ۱۹۶۶ م.)

صاحب تفسیر مشهور «فی ظلال القرآن» و مؤلف مجموعه کتب فکری و اندیشه ای که بر بسیاری از جنبشها و جماعت‌های اسلام‌گرای معاصر تأثیر گذاشته، استاد ادیب سید قطب ابراهیم در سال ۱۳۲۴ هـ برابر با ۱۹۰۶ م. در روستای «موشه» از توابع استان آسیوط در صعيد مصر به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۸ هـ برای ادامه تحصیل به قاهره رفت و در سال ۱۳۵۲ هـ با دریافت لیسانس ادبیات از دانشگاه قاهره فارغ التحصیل شد. وی تحت تأثیر مکتب ادبی «العقاد» قرار داشت و پس از فراغت از تحصیل بعنوان معلم در روستاها و شهرهای زیادی خدمت کرد. در سال ۱۳۶۸ هـ ق مطابق ۱۹۴۸ م. وزارت معارف مصر وی را همراه عده ای دیگر برای مطالعه در خصوص روشهای آموزش و پرورش در آمریکا به آن کشور اعزام کرد. سید قطب دو سال در آمریکا بود سپس برگشت و در وزارت معارف به سرعت ترقی کرده و به مقامات عالییه رسید و به مقام کفیل وزارت معارف ارتقاء یافت. ولی در سال ۱۳۷۲ هـ چند ماه پس از انقلاب ژوئن، از مقام خود استعفا کرد.

سال بعد، پس از آنکه رسماً به جنبش اخوان المسلمین پیوست، سردبیر مجله اخوان المسلمین، ارگان این حزب شد. سید قبل از آن هم با این جنبش هم‌دل و هم‌فکر بود و پرشور و پر حرارت خواستار اصلاح جامعه براساس اسلام و اخلاق بود و بدان دعوت

می‌کرد. در سال ۱۳۶۷ هـ سید قطب که از طرفداران مکتب ادبی «العقاد» به شمار می‌رفت از آن کناره‌گیری کرده و به اسلام و ادبیات و اخلاق و آداب اسلامی و نشر آن متمایل شد. سید قطب اولین کسی بود که حرکت اخوان و الدعوة را با عقیده اسلامی مرتبط کرد، در واقع سید بود که بعد اصیل و عمیق عقائدی را وارد جنبش اسلامگرایی معاصر کرد و با شدت و صراحت تمام درباره اوضاع جوامع اسلامی گفت و نوشت و دوری این جوامع را از روش اسلام صحیح بر ملا کرد و نشان داد که چقدر از امور و ارزشهای جاهلیت قدیم وارد زندگی و باور مسلمانان امروز شده است. وی در این خصوص کتاب‌ها و رساله‌های مهم فراوانی نوشت از جمله: «هذا الدین، المستقبل لهذا الدین، معالم فی الطریق، خصائص التصور الاسلامی»^(۱) سید قطب نخستین کسی هم بود که توجه مسلمانان را به این سو جلب کرد که دشمنان اسلام برای مشوه کردن و مسخ کردن حقایق دین اسلام و تبدیل اسلام حقیقی به یک اسلام سکولار که کاری به زندگی و سرنوشت مردم نداشته باشد به شدت در تلاش‌اند. نشر این افکار و اندیشه‌ها در جهان باعث شد که سید قطب برجستگی خاصی بین رجال اسلامی و متفکران مسلمان پیدا کند. دیگر سید نه فقط در کشورهای عربی و اسلامی چهره‌ای خاص و شناخته شده بود بلکه در کشورهای غیر اسلامی هم با افکار اسلامگرایی خود شناخته شده بود.

پس از انقلاب (افسران آزاد مصری که به حکومت خدیوان مصر پایان داد و جمهوری عربی بوجود آمد) سید با انقلابیون سرسازش نداشت لذا در همان سال اول انقلاب یعنی ۱۳۷۴ هـ - ۱۹۵۴ م. دستگیر و زندانی شد. دو ماه بعد آزاد شد اما به زودی بار دیگر بازداشت و به ۱۵ سال حبس محکوم شد. آنگاه با میانجی‌گری رئیس جمهور آن وقت عراق عبدالسلام عارف در سال ۱۳۸۴ هـ - ۱۹۶۴ م. برای معالجه آزاد شد زیرا که در آن موقع سید بیمار بود اما نه ماه دیگر به اتهام تلاش برای براندازی نظام حاکم مصر دستگیر

۱- نگاه کنید: ثوره یلوی امریکه (انقلاب آمریکایی ژوئن) التاریخ الإسلامی ثورة یلوی اثر رافعی.

شد و در دادگاه به اعدام محکوم شد. متعاقب آن سیل تلگرافها و درخواستها از سوی روسا و پادشاهان و مسوولان کشورهای اسلامی از سراسر جهان اسلام به سوی مصر سرازیر شد که از نظام حاکم مصر می‌خواستند سید قطب را آزاد کند. علمای اسلام از قبیل ابن باز رحمه الله مفتی عام عربستان از حاکمان مصر خواستند که سید را عفو کند. ولی مع الأسف رئیس جمهور مصر جمال عبدالناصر این درخواستها را نپذیرفت و سید در صبحگاه روز دوشنبه ۱۴ ربیع الآخر ۱۳۸۵ هـ برابر آگوست ۱۹۶۶ اعدام شد. قبل از اعدام از وی خواسته بودند که نامه ای در تعریف و تمجید از رهبری مصر بنویسد و تقاضای عفو کند. ولی سید جمله ای گفت که بر صفحه تاریخ ماندگار شد. گفت: «این انگشت سبابه که در نماز به وحدانیت خدا شهادت داده، هرگز نمی‌پذیرد که حتی یک کلمه در تمجید از حاکمی طاغوت و ظالم بنویسد.» قابل ذکر است که سید قطب از جمله شخصیت‌هایی است که بگو مگوهای بسیاری در اطراف وی برپاشده، عده ای در تعریف از وی غلو کرده و عده ای دیگر در حد افراط وی را نکوهش کرده و انتقاد کرده‌اند. گروهی به شدت به وی دل بسته و نسبت به وی تعصب می‌ورزند و گروهی دیگر در دشمنی با وی تعصب دارند. حقیقت آن است که او هم یکی از رجال اسلامی است که درباره وی هم همان قاعده معروف اهل سنت صادق است. چنانکه برای هیچ کس بعد از پیامبران علیهم السلام قائل به عصمت نیستیم بلکه معتقدیم کلام هر کسی هم قابل قبول است و هم می‌توان با دلیل نپذیرفت. البته سید قطب از علمای متخصص علوم اسلامی نبوده است و اشتباهات و لغزشهایی که در کتاب‌های وی دیده می‌شود که در مقایسه با فضائل و خوبی‌ها و فواید این کتاب‌ها چیزی نیست. شایسته آن است که از لغزشها و خطاها به خاطر خوبی‌ها و فواید آنها چشم پوشی کنیم. و واقعیت دیگر درباره شخصیت سید قطب آن است که وی از همه اتهاماتی که به وی زده شده از قبیل اینکه وی را متهم به تعطیل صفات خدا کرده یا متهمش کرده‌اند که مسلمانان را تکفیر کرده یا اینکه جاهل بوده، وی از همه این اتهامات مبرا می‌باشد. بعلاوه خاتمه وی که به دست

یک حاکم طاغوت اعدام شد بهترین دلیل شخصیت نیک وی می باشد. نهایتاً اینکه خداوند خودش از هر کسی به احوال بندگانش و عاقبت آنها آگاه تر است.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات شاه عباس صفوی

(زمان: ۲۴ جمادی الاولی ۱۰۳۸ هـ - ۱۹ ژانویه ۱۶۲۹ م.)

شاه عباس کبیر یکی از قدرتمندترین و در عین حال ستمکارترین فرمانروایان سلسله صفویه شیعه اثنی عشری می باشد. عباس بن محمد بن طهماسب بن اسماعیل بن حیدر صفوی، پنجمین فرمانروای حکومت صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ هـ) می باشد. با همدستی سران قزلباش (همان کسانی که حکومت صفوی را روی کار آوردند و بدنه ارتش صفوی را تشکیل می دادند) پدرش را که بیمار بود کنار زده و خود در سال ۹۹۵ هـ بر تخت نشست. از همان آغاز پیدایش حکومت صفوی، با حکومت عثمانی دشمن بودند و دائماً در کشمکش و نزاع به سر می بردند. صفویه نماینده مذهب شیعه بودند که اقلیت محدودی را در جهان آن روز تشکیل می دادند و عثمانی ها نماینده اهل سنت محسوب می شدند که اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان را در جهان آن روز تشکیل می دادند. در زمانی که سلطان محمد پدر بیمار عباس فرمانروای صفویه بود، اوضاع ایران پریشان و هرج و مرج فراگیر شده بود. در آن فاصله عثمانی ها از فرصت استفاده کرده و در چند زد و خورد بر صفویان پیروز شدند و تبریز پایتخت، لرستان، کردستان، داغستان را اشغال کردند. وقتی که عباس به سلطنت رسید ناچار شد به سال ۹۹۸ هـ با عثمانیان معاهده ای امضا کرده و موقتاً متار که جنگ کرده تا پس از سرو سامان دادن اوضاع نابسامان مملکت، جنگ با آنها را از سر بگیرد.

عباس بعد از امضای این معاهده، فرصت یافت که قبایل ازبک را که در شمال شرق ایران مزاحمت ایجاد می‌کردند، به شدت سرکوب کند چنانکه بعد از آن حکومت از بکان شیبانی در سرایشی سقوط افتاد و به آسانی مملکت آن‌ها طعمه تزارهای روسیه شد. بعد از آن در یک دوره آرامش پانزده ساله با کمک انگلیسی‌ها ارتش خود را نوسازی و تجهیز کرده، خود را مهیای جنگ با عثمانیان کرد. در جنگ با عثمانیان توانست تبریز و ایروان (پایتخت کنونی ارمنستان) شروان (در کشور آذربایجان) را باز پس بگیرد و از شورشهایی که در بغداد - در آن هنگام تابعه عثمانی بود - استفاده و به آنجا لشکر کشی کرد در اثر آن، حوادث خونینی در بغداد اتفاق افتاد که بسیاری قربانی شدند ولی عباس نتوانست بغداد یا بصره را تصرف کند.

شاه عباس، شیعه ای غالی و بسیار متعصب و دشمن لجوج اهل سنت به شمار می‌رفت. چنانکه در نقاط متخلف کشور خود قتل عامهایی از اهل سنت به راه انداخت و در دشمنی با اهل سنت تا آنجا پیش رفت که با پادشاهان مسیحی اروپا برضد عثمانیان که نماینده اهل سنت به شمار می‌رفتند هم پیمان شد. و در مسیر دشمنی با اهل سنت از اعطای امتیازات و عطایا به مسیحیان باکی نداشت. نصارا نفوذ و جایگاه ویژه ای در دولت عباس داشته و از چنان امتیازاتی برخوردار بودند که اهل سنت حتی از یک دهم آن برخوردار نبودند. در جشن‌ها و اعیاد مسیحیان شرکت می‌کرد و همراه آن‌ها شراب می‌نوشید، کلیساها برای ایشان بنا می‌کرد و به گروههای تبشیر مسیحی اجازه می‌داد که در ایران دین خود را تبلیغ کنند همه این‌ها را برای جلب حمایت مسیحیان در جنگ برضد عثمانیان انجام می‌داد.

عباس صفوی بسیار کینه جو و خشن بود. حتی نزدیک ترین افراد و خویشان او از خشم او آسوده خاطر نبودند. چنانکه پدربزرگ خود را کشت و چشمان دو پسر دیگر خود را از حدقه در آورده و کورشان کرد. در طی ۴۰ سال حکومت توانست دولت صفوی را مقتدر و قلمرو امپراطوری را به حداکثر توسعه خود برساند و همه مناطقی را

که عثمانیان و ازبکان تصرف کرده بودند، باز پس گرفت. از دردناک ترین اقدامات کارنامه وی تغییر دادن ترکیب مذهبی ایران بود. چنانکه اکثریت ایران که در ابتدای صفویه اهل سنت بودند، عباس با توسل به زور و با کشتن صدها هزار نفر از اهل سنت، مذهب اکثریت را به تشیع تغییر داده و اهل سنت به یک اقلیت تبدیل شدند. دوره وی عصر عظمت و اقتدار صفویان شیعه مذهب محسوب می‌شود. و سرانجام در ۲۴ جمادی الاولی ۱۰۳۸ هـ به هلاکت رسید.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

حادثه قصر سلطان

(۲۹ جمادی الاول ۱۳۷۱ هـ - ۲۴ فوریه ۱۹۵۲ م.)

این حادثه به روشنی و وضوح تمام، پرده از نیات و اقدامات پلید استعمار گرانه کشورهای اروپایی در حملات صلیبی وحشیانه آنها بر ضد جهان اسلام و عرب بر می‌دارد و به روشنی هر چه تمام تر نه فقط اهداف و نیات شوم آنها بلکه روشها و ابزاری را که برای رسیدن به آن نیات بکار می‌گیرند را نیز برملا می‌کند. این ماجرا، نهایت اهمیت مطالعه هوشیارانه و عمیق تاریخ اسلام را نشان می‌دهد^(۱).

کشور مغرب از دیر باز از استقلال کامل برخوردار بوده و برخلاف سایر نواحی اسلام تابع هیچ خلافتی نبوده، جز یک دوره کوتاه که تحت سیطره خلافت بنی امیه بوده و پس از آن حکام محلی آن را از سیطره خلافت خارج کرده و بر آن حکومت کرده‌اند.

۱- برای مطالعه بیشتر: التاريخ الإسلامي ج ۱۴، الظهير البربري، المعجزة المغربية.

چنانکه نخست ادریسیان (نوادگان حضرت حسن بن علی رضی الله عنه) و سپس فاطمیان و مرابطون و موحدین و پس از آنها بنی مرین بر مراکش - مغرب عربی - حکومت کرده‌اند. تا اینکه در زمان حکومت سعدی‌ها، فرانسوی‌ها و اسپانیایی‌ها آنجا را اشغال و بین خود تقسیم کردند ولی البته برای سوء استفاده از جایگاه سلطان، سلطنت سعدی‌ها را سرنگون نکردند و حتی اموال و دارایی‌های آنها را در تصرف خود آنها باقی گذاشتند. این سلطان دیگر از خود هیچ اختیاری نداشت. بلکه نقش وی در دوران اشغال آن بود که قیامهای مردمی بر ضد اشغالگران را سرکوب و از وقوع آنها جلوگیری کند و مقاومت مردم را تضعیف کند و مردم را برای پذیرش اشغالگران فرانسوی راضی کند تا اینکه سلطان محمد پنجم در صف مجاهدان و نیروهای مقاومت قرار گرفت. این سلطان از طفولیت در طلب علم و سماع حدیث پرورش یافته بود. این موضوع بر شخصیت وی اثر گذاشته لذا هنگام رسیدن به سلطنت، جانب استقلال طلبان و رهبران مبارز مغربی را گرفت و در اجتماعات آنها شرکت می‌کرد. وی از جنبش ملی اسلامی و رهبران آن از قبیل حلو و فاسی و طاهری حمایت می‌کرد. و موافق خواسته‌های آنها بود. بعد از وقوع جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۵۱ هـ فعالیت‌های گسترده ای را برای استقلال آغاز کرد. و از فرانسه وعده‌هایی برای اعطای استقلال به مغرب بعد از جنگ جهانی دوم دریافت کرد. بعلاوه وی سفرهای خارجی زیادی را برای حمایت سایر کشورها از قیام استقلال طلبانه مراکش آغاز کرد. فرماندار کل فرانسوی مراکش ژنرال «ژوان» افسری خشن و تند خو و کینه توز بود؛ کینه عجیبی با اسلام و مسلمانان داشت. با تمام قدرت و اختیارات خود از شهروندان فرانسوی ساکن مراکش حمایت می‌کرد. وی از سلطان محمد پنجم خواست که اعضاء دیوان ملکی را مرخص کرده و حزب استقلال را منحل و بعضی از کارمندان عالی رتبه را برکنار کند و بعلاوه بیش از گذشته با اشغالگران فرانسوی همکاری نماید. و او را بیم داد که اگر این شروط را نپذیرد او را از منصب خود خلع و از کشور تبعید خواهد کرد.

اما سلطان در مقابل این خواسته‌ها و تهدیدات تسلیم نشد و از رویکرد دائمی حکومت خود مبنی بر تقاضای استقلال و مقاومت در برابر اشغالگران تأکید کرد. متعاقب آن نیروهای اشغالگر فرانسوی، شهرهای اصلی مراکش را اشغال کرده و حکومت نظامی برقرار کرده و با تانکهای خود قصر شاه را در ۲۹ جمادی الاول سال ۱۳۷۱ هـ - ۲۴ فوریه ۱۹۵۲ م. به محاصره خود درآورده و با زور اسلحه، محمد پنجم را مجبور کردند که خواسته‌های آن‌ها را بپذیرد. این ماجرا عینا مانند حادثه ای است که در مصر به وسیله اشغالگران انگلیسی رخ داد. در آن حادثه اشغالگران انگلیسی در سال ۱۳۶۱ هـ - ۱۹۴۲ م. قصر ملک فاروق را محاصره کردند تا او را وادار کنند تا مجددا «النحاس» طرفدار انگلیس را به حکومت برگرداند. ملک فاروق وی را از نخست وزیری معزول کرده بود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

فرمان تبعید مورسکی‌ها (بازماندگان مسلمانان اسپانیا)

(۲۳ جمادی الاخر ۱۰۱۸ هـ - ۲۲ سپتامبر ۱۶۰۹ م.)

بعد از سقوط شهر غرناطه، آخرین پایگاه اسلام در اسپانیا، مسیحی کردن اجباری مسلمانان مهمترین برنامه حکومت اسپانیا بود. در این راستا آن‌ها از هر وسیله و روش ممکن برای تهدید و یا تشویق مسلمانان برای مسیحی شدن، استفاده می‌کردند. این سیاست حکومت اسپانیا باعث پیدایش طبقه ای شد که به مورسکی یا اعراب مسیحی شده معروف شدند. این عده اجبارا مسیحیت را پذیرفته ولی در خفا بر اسلام باقی مانده بودند.

این مورسکی‌ها همواره مورد شک و تردید کشیشان و اربابان کلیسا قرار داشتند. لذا در دادگاه‌های تفتیش عقاید که از سوی کلیسا تشکیل می‌شد مورد شکنجه‌های وحشیانه

قرار می‌گرفتند. این رفتار حکومت و کلیسا با آن‌ها باعث شورشهای پی در پی مورسکی‌ها شد. و هر بار که شورش می‌کردند. حکومت اسپانیا مطمئن‌تر می‌شد که این عده از سر اخلاص مسیحیت را نپذیرفته و همچنان بر اسلام پایبند هستند. سرانجام تصمیم گرفتند که آن‌ها را از کشور تبعید کنند و یا همه آن‌ها را به بردگی بگیرند. علیرغم اینکه بیش از یک قرن از سقوط حکومت مسلمانان در غرناطه گذشته بود ولی هنوز اسپانیایی‌ها رفتار خود با مورسکی‌ها را اصلاح نکرده بودند. تا اینکه گزارشهایی به دربار اسپانیا رسید که مورسکی‌ها پنهانی با فرمانروای فاس کشور مغرب ارتباطاتی دارند و می‌خواهند وی را برای هجوم به اسپانیا دعوت کنند. متعاقب آن «فیلیپ سوم» پادشاه و بزرگان کشور و اربابان کلیسا تشکیل جلسه داده و در خصوص راهکار لازم در برخورد با مورسکی‌ها مشورت کردند. رهبران کلیسای اسپانیا پیشنهاد کردند که همه مورسکی‌ها را به یک باره بکشند ولی در اینکه چگونه این کار را بکنند اختلاف کردند. عده ای گفتند که همه را دسته جمعی اعدام کنند و گروهی معتقد بودند که آن‌ها را سوار بر کشتی کرده در دریا غرق کنند و عده ای هم پیشنهاد کرده که خندق‌هایی حفر کرده و آن‌ها را در آتش بسوزند!! در این میان عده ای دیگر پیشنهاد کردند که همه مورسکی‌ها را به مغرب آفریقا تبعید کنند. سرانجام این پیشنهاد که نسبت به پیشنهاد اول ملایم‌تر بود تصویب شد. و طبق فرمان پادشاه همه مورسکی‌ها و عرب‌های مسیحی شده در ۲۳ جمادی الآخر ۱۰۱۸ هـ ق - ۲۲ سپتامبر ۱۶۰۹ م. برای همیشه از اسپانیا اخراج شدند. بعلاوه اموال و املاک آن‌ها مصادره شد و هر کسی که از این دستور سرپیچی کرد، فوراً کشته شد^(۱).

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

۱- دولة الإسلام في الأندلس، لجنة المورسکین، نفع الطیب.

سلطان عبدالعزیز آل سعود، حجاز را تصرف می‌کند

(۲۵ جمادی الآخر ۱۳۴۴ هـ - ۲۷ ژانویه ۱۹۲۶ م.)

در سال ۱۹۱۴ م. - ۱۳۲۳ ه. ق دولت عثمانی، فرمانروایی عبدالعزیز آل سعود را برنجد و نواحی اطراف آن به رسمیت شناخت. متعاقب آن سلطان عبدالعزیز کوشید که قلمرو قدیم حکومت آل سعود را که در ایام جدش سعود بزرگ بوده را احیا کند (در آن زمان حجاز را هم آل سعود تصرف کرده بودند ولی محمد علی پاشا فرمانروای مصر آن‌ها را از آنجا عقب راند). لذا سلطان عبدالعزیز به شهر حائل که در تصرف آل رشید بود حمله ورشد و بعد از چند جنگ طولانی و مقاومت سرسختانه آل رشید آن‌ها را شکست داد و شهر را گشود. سپس به حجاز چشم دوخت که حرمین شریفین در آنجا بود. تصرف مکه و مدینه می‌توانست وجهه دینی حکومت آل سعود را در انظار مسلمانان افزایش دهد. در آن هنگام حجاز در تصرف شریف حسین بود که در همان اوقات که ایام جنگ جهانی اول بود بر ضد دولت عثمانی شورش کرده و انقلاب عربی را بر ضد عثمانی رهبری می‌کرد. بعد از جنگ جهانی اول، عثمانی به ناچار از حجاز خارج شده و شریف حسین می‌کوشید که حکومت خود را در شبه جزیره عربستان تثبیت کند. از طرفی انگلیسی‌ها هم وی را با وعده دروغین خلافت مسلمانان فریفته بودند. لهذا برای تحقق این رویای خود تلاش می‌کرد. در این راستا وی حمله به شهرهای قلمرو سلطان عبدالعزیز را آغاز کرد. نخست در سال ۱۳۳۷ هـ به شهر «تربت الموقع» حمله کرد. اما سپاه وی که فرزندش عبدالله فرمانده آن بود با شکست مفتضحانه ای عقب نشینی کرد بار دیگر در سال ۱۳۴۳ هـ ق بعد از تجهیز و آمادگی سپاه خود حمله به قلمرو عبدالعزیز را آغاز کرد ولی مجدداً شکست خورد. حسین به ناچار به نفع پسرش علی از حکومت استعفا کرد ولی عبدالعزیز به وی فرصت نداده با دو هجوم پی در پی، در جمادی الاخر

سال ۱۳۴۴ هـ ق علی و خاندان شریف حسین را مجبور کرد که تسلیم شوند. متعاقب آن آل حسین که آخرین شرفاء حجاز بودند عربستان را ترک کردند و در ۲۵ جمادی الاخر همان سال برابر با ۲۷ ژانویه ۱۹۲۶ م. عبدالعزیز سلطان نجد و حجاز و توابع آن‌ها شد^(۱).

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

جنگ زلاقه سرنوشت‌سازترین پیکار در تاریخ اندلس

(زمان: ۱۲ رجب سال ۴۷۹ هـ)

جنگ زلاقه بزرگترین و سرنوشت‌سازترین پیکار در تاریخ اسلامی اندلس محسوب می‌شود. این جنگ نقطه عطفی در حیات دولت اسلامی در اندلس به شمار می‌رود. در واقع این نبرد، سقوط دولت اسلامی اندلس را برای چند قرن به تاخیر انداخت. زمینه‌های بروز این جنگ به چند سال قبل از آن باز می‌گشت؛ زمانی که اختلاف و کشمکش بر سر تاج و تخت خلافت امویان اندلس به جنگ داخلی و سقوط خلافت انجامید. به دنبال آن عهد جدیدی در اندلس یعنی دوره ملوک الطوائف آغاز شد. در آن دوره حکومت اسلامی پاره پاره گشته و به چندین دولت کوچک تبدیل شد و در رأس هر کدام یک فرد سودجو و حریص و فرصت طلب قرار داشت که با تکیه بر نیروی قبیله خود بر یک کشور کوچک حکومت می‌کرد.

بیشتر این حاکمان جدید در واقع از طبقه توانگران بودند که نه جایگاه دینی قابلی در جامعه داشتند و نه از شرافت و کیاستی برخوردار بودند لذا این دسته هرگز نماینده اسلام بعنوان یک دولت و ملت در اندلس نبودند. این حاکمان جدید با گرفتن مالیاتهای ظالمانه

۱- رجوع کنید: التاریخ الإسلامی ج ۸، اطلس تاریخ اسلام.

از مردم، آن‌ها را به ستوه آورده و به تدریج جامعه را فرسوده کردند. همه این مالیاتها صرف عیاشیها و خوشگذرانی‌های این حکام می‌شد. از سوی دیگر این حکام برای توسعه قلمرو خود به جنگ با یکدیگر مشغول شدند و هرکدام در جلب حمایت و دوستی پادشاه صلیبی شمال اسپانیا می‌کوشید و بسیار در برابر او ترسو و ذلیل بودند. همه این ملوک الطوائف به پادشاه صلیبی اسپانیا «آلفونسوی ششم» جزیه می‌دادند و بدتر از این، هر کدام از آن‌ها از وی برای غلبه بر امیر مسلمان دیگر یاری می‌جستند!!

این حالت زار و چند دستگی که بین امرای مسلمان اندلس وجود داشت؛ آلفونسو را تشویق کرد که برای ریشه کن کردن اسلام از اندلس و توسعه مرزهای اسپانیا به زمان قبل از ورود مسلمانان به آنجا اقدام کند. لذا تصمیم گرفت که یک جنگ مقدس!! برای باز پس گیری اندلس از مسلمانان به راه اندازد. در این میان مسلمانان غرق در غفلت و بی‌خبری و سرگرم کشمکش با یکدیگر بودند ولی در آن طرف آلفونسو به سرعت خود را برای جنگ با مسلمانان آماده می‌کرد و از تمام اروپا نیرو جمع می‌کرد. ناگهان اتفاق بزرگی افتاد که ناقوس خطر را برای همه مسلمانان اندلس به صدا درآورد. جریان از این قرار بود که آلفونسو در سال ۴۷۸ هـ ق برای تحقق نقشه خود به حرکت درآمد و ناگهان شهر طلیطله (تولدو) که شهری بزرگ و آباد بود را تصرف کرد. این آلفونسو نخستین فرمانروای مسیحی بود که هنگام جنگ با مسلمانان علامت صلیب بر لباس خود نصب می‌کرد تا نشان دهد که این جنگ‌ها کاملاً جنگ‌های مذهبی است. دست یافتن آلفونسو بر طلیطله، محرک و مشوق اصلی صلیبیان برای راه انداختن جنگ‌های صلیبی اروپای غربی بر ضد مسلمانان حتی در مشرق عالم اسلامی که بیش از دو قرن طول کشید، به شمار می‌رود.

کشمکش بین اندلس اسلامی و اسپانیای صلیبی وارد دور تازه ای شد. همه چیز به نفع مسیحیان به پیش می‌رفت. گویا یک خیزش بزرگ صلیبی در سراسر اروپا و خاصه در اسپانیا داشت اتفاق می‌افتاد. این اوضاع، حساسی آلفونسو را به شوق آورده بود و لذا

هنوز از تصرف طلیطله فارغ نشده که چشم به مملکت اشبیلیه دوخت و دست اندازی به متصرفات آن را آغاز کرد. در تعقیب این هدف حتی نامه ای سراسر تهدید و ارباب برای حاکم اشبیلیه، معتمد بن عباد نوشت و از وی خواست متصرفات خود را به وی تسلیم کند. و کوشید وی را برای جنگ تحریک کند.

در حقیقت گناه سقوط طلیطله نخست برعهده همه امرای اندلس بود که به خواب غفلت فرو رفته بودند و غرق خوشگذرانی بودند اما در این بین خاصه معتمدین عباد که قدرتمندترین امیر ملوک الطوائف به شمار می‌رفت احساس گناه می‌کرد. و بیش از بقیه احساس خطر کرد همین طور همسایگان مسلمان طلیطله که سپاه توانمندی در اختیار داشتند و می‌توانستند جلوی سقوط آن را بگیرند لذا بیش از دیگران شایسته سرزنشند. معتمدین عباد حاکم اشبیلیه که اینک آلفونسو به سرزمین او چشم دوخته بود پس از مشورت با بزرگان شهر خود از تصمیم گرفت از برادران مسلمان خود در آنسوی دریا یعنی مرابطین و رهبر آنها یعنی «یوسف بن تاشفین» کمک بخواهد. اگر چه بعضی او را از عاقبت این تصمیم ترساندند ولی معتمد بدون توجه به آن، جمله ای بر زبان آورد که در تاریخ ثبت شده است وی گفت: «اگر چوپان شتران در صحرای آفریقا باشم برای من بهتر از این است که خوکهای کاستیل را بچرانم».

معتمد، قاضی خود عبدالله بن ادهم را با نامه ای تأثر برانگیز به خدمت یوسف بن تاشفین در آفریقا فرستاد. در این هنگام وی که در اوج پیروزی و قدرت و ترقی بود با قوم و عشیره و علمای روحانی خود به مشورت پرداخت. همگی به اتفاق آراء نظر دادند که باید به ناله و زاری اندلس پاسخ مثبت داد. فی الحال در تمام نقاط مغرب و شمال آفریقا نفرات خود را برای جهاد بسیج کرد. هزاران مجاهد از سراسر شمال آفریقا به او پیوستند این سپاه عظیم از دریای خروشان مدیترانه که اینک برای عبور سپاهیان اسلام آرام گرفته بود گذشتند. همینکه یوسف بن تاشفین قدم به خاک اندلس گذاشت، به خاک افتاد و خدا را به شکرانه آن سجده کرد. اخبار عبور سپاه مرابطین به شبه جزیره اسپانیا به

آلفونسو رسید و او هم به نوبه خود از سراسر اروپا تقاضای کمک کرد و دست از محاصره طولانی اشبیلیه برداشت و راهی طلیطله شد. سیل داوطلبان از فرانسه و آلمان و ایتالیا و مقر پاپ به سوی وی سرازیر شدند و سپاهی گران بر وی جمع شد. دو سپاه آماده پیکاری سرنوشت ساز شدند.

دو سپاه در دشت زلاقه در دو سوی رودخانه وادی یانه (نزدیک مرز کنونی پرتغال و اسپانیا) فرود آمدند. یوسف بن تاشفین قبل از جنگ طی نامه ای طبق قانون اسلام از آلفونسو خواست یا اسلام را بپذیرد یا جزیه بدهد و یا آماده جنگ شود آلفونسو با غرور و ستیزه جوئی جنگ را برگزید و خواست که مسلمانان را در تعیین روز جنگ فریب دهد. از این رو طی نامه ای برای مسلمانان نوشت: «فردا روز جمعه است که عید شماسست و پس فردا روز شنبه، عید یهودیان است که وزیران و خدمت گزاران دولت ما هستند و ما بی نیاز از آنها نیستیم. روز یکشنبه هم که عید ماست. پس روز برخورد ما و شما روز دوشنبه خواهد بود.» این نامه را عصر روز پنج شنبه فرستاده بود و تصمیم داشت که در هنگام نماز جمعه مسلمانان را فریب داده و ناگهان بر آنها حمله کند ولی «معمدبن عباد» متوجه شد که وی نیرنگ زده لذا نیروهای اسلامی از هر جهت خود را آماده مقابله نمودند.

در صبحگاه روز جمعه (۱۲ رجب سال ۴۷۹ هـ) قوای مسیحی که فکر می کرد مسلمانان را فریب داده اند به حرکت در آمد ولی ناگهان خود را در برابر نیروهای اندلسی به فرماندهی معممدبن عباد دیدند که در اوج آمادگی برای مقابله قرار داشتند. دو سپاه در پیکاری عمومی و هولناک درگیر شدند. مقدمه سپاه صلیبی بر مقدمه سپاه مسلمانان که از قوای اندلس تشکیل یافته بود حمله برده و به شدت تحت فشار گذاشت. تهاجم به قدری شدید بود که قوای مسلمین را از هم پاشید و بیشتر آنها عقب نشستند ولی معممدبن عباد در مقابل دشمن ثابت ماند و آنقدر با جنگجویان کم تعداد خود در برابر دشمن جنگید که زخم های متعددی برداشت ولی موقعیت خود را ترک نکرد. از سوی

دیگر هنوز نیروهای مرابطون وارد صحنه پیکار نشده بودند. زیرا نقشه آن‌ها این بود که تمام قوای صلیبی‌ها را به صحنه جنگ بکشند و نیروی آن‌ها را به تحلیل برده و آن‌ها را در یک حمله گازانبری در میان گیرند.

در یک لحظه مناسب، نیروهای مرابطین وارد صحنه پیکار شدند و نیروهای صلیبی را در میان خود گرفته به قسمت عقب سپاه (موخره) صلیبی‌ها حمله کردند. کشتار سختی در این بخش لشکرگاه آلفونسو براه انداختند. هنگامیکه آلفونسو از آنچه در لشکرگاهش اتفاق افتاده بود، آگاه شد به سرعت پیش آمد تا آن را از خطر نابودی نجات دهد ولی در آنجا با دنباله قوای مرابطین تصادم کرد. دنباله سپاه مرابطین متشکل از چهار هزار جنگجوی سیاهپوست بود که از منطقه «غنا» بوده بی‌نهایت متهور و دلیر بودند. وسیله جنگی آنها خنجر و تیرهای کوچک بود. این گروه رعب و وحشت زیادی در دل صلیبی‌ها ایجاد کرد و مقاومت آن‌ها را در هم شکست. یکی از آن‌ها توانست خود را به آلفونسو برساند و خنجری در ران او فرو برد که در اثر آن تا آخر عمر می‌لنگید. آلفونسو با باقی مانده سپاه خود روبه فرار نهاد و فقط با صد جنگجو به طلیطله رسید. همین آلفونسو با پنجاه هزار جنگجو از آنجا خارج شده بود!!

و اینگونه این پیکار بزرگ و سرنوشت ساز با پیروزی حتمی مسلمانان پایان یافت و برای چند قرن دیگر حضور مسلمانان و دولت اسلامی در اندلس را تضمین کرد. این از ظرایف تاریخ است که در مشرق عالم اسلامی و در بلاد شام صلاح الدین یوسف ایوبی جلوی پیشروی صلیبی‌ها را گرفت و آن‌ها را شکست داد و در مغرب عالم اسلامی یوسف بن تاشفین در برابر آن‌ها ایستاد ولی البته شهرت عالم گیر یوسف مشرق، شهرت یوسف مغرب را در سایه خود قرار داده است. علیرغم نقش بزرگی که این یوسف در نجات مسلمانان اندلس داشته است. و اما یک انتقاد هم بر عملکرد این سرداران مسلمان پس از پایان جنگ کرده‌اند. گفته‌اند که مرابطین بعد از پایان جنگ، پیکار خود را تا آزادی

شهر طلیطله ادامه نداند و یوسف بن تاشفین به منهدم کردن توان نظامی آلفونسو اکتفا کرد. این غفلت در آینده نزدیک، عواقب خود را آشکار کرد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

احیای خلافت عباسی در قاهره

(زمان: ۱۳ رجب ۶۵۹ هـ)

قهرمان بزرگ سیف الدین قطز در بازگشت پیروز مندانه از میدان جنگ بزرگ و سرنوشت ساز عین جالوت در برابر مغولان، قربانی توطئه ای دردناک شده و کشته شد. و امیر بیبرس ملقب به الظاهر جای او را گرفت. و چنانکه گفته‌اند حکومت از آن کسی است که به زور بدست آورد و این بیبرس هم این چنین با کشتن قطز به سلطنت رسید و لابد می‌بایست در ابتدای حکومتش با چنگ و دندان تاج و تخت خود را حفظ کند. در همان ماههای نخست با سه شورش داخلی در شهرهای دمشق و حلب و قاهره روبرو شد. از این رو بیبرس برای خلاص شدن از این شورشها و مقبولیت یافتن در جامعه بر آن شد که حکومتش را شرعی جلوه دهد.

او مدتها در این اندیشه بود و سرانجام احیای خلافت عباسی را که در سال ۶۵۶ هـ در بغداد بوسیله مغولان از بین رفته بود را بعنوان بهترین راه حل مشکل خود برگزید. او تصمیم گرفت که خلافت عباسی را اینک نه در بغداد بلکه در قاهره مستقر کند و حکومت خود را بوسیله خلیفه تأیید کند. این کار دو فایده برای حکومت ممالیک داشت. اولاً مسلمانان جهان می‌فهمیدند که ممالیک جلوی پیشروی مغولان را گرفته و آنها را شکست داده ثانیاً احیای خلافت عباسی که بوسیله هولاکوخان مغول در بغداد سرنگون شده بود برای ممالیک کسب اعتبار می‌کرد.

ببیرس یکی از بازماندگان بنی عباس بنام ابوالقاسم احمد پسر خلیفه الظاهر محمد پسر خلیفه الناصر لدین الله که عموی مستعصم آخرین خلیفه عباسیان در بغداد بود را به قاهره دعوت کرد. در ورودی شهر قاهره، ببیرس امیران، وزیران، بزرگان، قاضیان و معتمدان شهر و حتی یهودیان با توارت و مسیحیان با انجیل خود برای استقبال از وی بیرون آمدند. جشن مفصلی برگزار شد و شمعها برافروختند و مردم یاد ایام گذشته را زنده کردند. در روز ۱۳ رجب سال ۶۵۹ هـ ببیرس مجلس عامی در قلعه برگزار کرد که اعیان و بزرگان از جمله امام بزرگ عزین عبدالسلام در آن حضور داشتند و همگی با امیر ابوالقاسم احمد بعنوان خلیفه بیعت کردند و او را مستنصر بالله لقب دادند و او هم به نوبه خود حکومت بلاد اسلامی «دیار مصر و شام و بکر و حجاز و یمن و فرات و همه سرزمینهای دیگری که با فتوحات بدست آید» را به سلطان ببیرس تفویض کرد. و بعلاوه وی را بعنوان قسیم امیرالمؤمنین ملقب کرد.

به این ترتیب ببیرس به هدف خود رسید و به حکومت خود ردای شرعی پوشید و حتی بیش از آن بدست آورد چنانکه حکومت تمام مناطق عربی را بدست آورد. ولی نه خلافت و نه جهان اسلام از احیای مجدد خلافت چیزی نصیب آنها نشد چرا که این خلافت فقط یک خلافت اسمی بود و خلیفه فقط یک نشان دینی که هیچ اختیاری در تصمیم گیریها حکومتی نداشت بلکه حتی در قصر خود محصور و محجور بود و فقط همین برای او بود که روز جمعه در منابر برای او دعا کنند و به او امیرالمؤمنین بگویند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

جنگ چالدران^(۱)

(زمان: ۲ رجب سال ۹۲۰ هـ)

بعد از سقوط دولت فاطمیان مصر در سال ۵۶۷ هـ دیگر هیچ کدام از فرق شیعه دولتی تشکیل ندادند تا نماینده افکار و حامی آن‌ها باشد. البته بعضی از حکام دولت ایلخانان مغول ایران مثل سلطان محمد خدا بنده به تشیع گرویدند ولی این مذهب، مذهب رسمی و شعار حکومت نگردید. و همچنان مانند گذشته مذهب اهل سنت، مذهب رسمی بود. تا اینکه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ هـ ق توانست تبریز را تصرف و بلافاصله مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام کرد در حالی که غالب مردم ایران اهل سنت بودند. اسماعیل شیعه ای غالی و متعصب بود. از این رو برای تحمیل مذهب تشیع بر ایران حدود یک میلیون سنی را کشت و برای این منظور از عصیبت قبیلوی قبائل ترکمان قزلباش (که در آناتولی در شرق ترکیه می‌زیستند) استفاده کرد. وی با کمک نیروی قزلباش مذهب تشیع را بر مردم ایران تحمیل کرد. اسماعیل آنچنان بر میدان خود تسلط داشت که از شدت تعظیم وی را سجده می‌کردند. بسیار تندخو و آتشین مزاج بود. اسماعیل پیوسته در صدد گسترش مذهب تشیع بود لذا می‌کوشید که این مذهب را در سرزمینهای مجاور ایران هم توسعه دهد. این سیاست به ناچار او را در روی عثمانیان سنی مذهب قرار داد. اسماعیل که از این امر آگاه بود با پرتغالیان صلیبی که دشمنان سرسخت مسلمانان به شمار می‌رفتند هم پیمان شد. همین پرتغالیان در آن دوران از شدت کینه نسبت به اسلام باری در صدد حمله به مدینه منوره و نبش قبر رسول اکرم (ص) برآمدند تا جسد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را ربوده و بعداً آنرا با شهر قدس معاوضه کنند. اسماعیل صفوی که یقیناً از دسیسه‌های پرتغالی‌ها بی‌خبر نبود با این وجود

۱- تاریخ الدولة العثمانية، تاریخ الدولة العلیة، سلاطین آل عثمان، التاریخ الاسلامی ج ۸ تاریخ الدولة الصفویة.

با آن‌ها بر ضد عثمانیان متحد شد. نامه‌های رد و بدل شده بین اسماعیل صفوی و «آلبوکوک» -دریانورد مشهور پرتغالی- که در تاریخ محفوظ مانده، تاریخ صفویان عموماً و خاصه شاه اسماعیل را لکه دار کرده است.

در همین زمان مردی با تدبیر و نیرومند بر تخت سلطنت عثمانی تکیه زده بود. این شخص سلطان سلیم یاوز (مهیب) بود که حتی قبل از رسیدن به سلطنت نشان داده بود که برای تصفیه دشمنانش حتی اگر برادران وی باشند، بسیار جدی است. سلطان سلیم به درستی خطر صفویان و متحدان پرتغالی آنها که اماکن مقدسه اسلامی را تهدید می‌کردند و برای مرزهای شرقی امپراطوری عثمانی خطری جدی بودند را درک کرد. او مشاهده کرد که تشیع از ایران به سوی عراق و آناتولی سرازیر شده است. لذا تصمیم گرفت که اقدامی عاجل و جدی برای مقابله با این خطر که امت اسلامی را تهدید می‌کرد، انجام دهد.

به زودی جنگ لفظی بین سلطان سلیم و شاه اسماعیل در قالب نامه‌های خشن و تهدید آمیز آغاز شد. سلیم در این نامه‌ها شاه اسماعیل را به پذیرش دین صحیح و ترک تشیع و خودداری از آزار مسلمانان اهل سنت فرا خواند. در مقابل اسماعیل بر انحراف خود اصرار ورزید و حتی برای ریشخند و استهزاء سلیم مقداری ماده مخدر برای وی فرستاد و نوشت: «من فکر می‌کنم که تو نامه‌های خودت را تحت تأثیر این ماده مخدر می‌نویسی» و از این قبیل.

از این رو سلطان سلیم برای جنگی مهیب و هولناک با صفویان آماده شد. پیش از حمله به ایران شیعیان طرفدار صفوی در آناتولی را تعقیب کرده و هزاران نفر از آن‌ها را کشت زیرا آن‌ها را جاسوسان دولت صفوی می‌دانست. سپس یکی از بازماندگان سلسله «آق قوبونلو» -که قبل از پیدایش صفویان بر غرب ایران و عراق فرمان می‌راندند - را دعوت کرده و او را به مشارکت در حمله بر ضد صفویان تشویق کرد. وی پذیرفته و به سپاه عثمانی پیوست.

جاسوسان سلطان سلیم به وی گزارش دادند که شاه اسماعیل صفوی قصد دارد جنگ را تا فصل زمستان به تأخیر اندازد تا سپاه عثمانی از سرما و گرسنگی تلف شوند و به وی خبر دادند که اسماعیل به دشت یاس چمن در مرز آذربایجان عقب نشینی کرده است. از این رو سلطان سلیم سپاه انبوه خود را قبل از فصل زمستان روانه ایران کرد و به دشت چالدران (در مغرب آذربایجان غربی) رسیدند و ارتفاعات اطراف را اشغال کردند از این رو سپاه عثمانی بر میدان جنگ تسلط داشت. سرانجام در ۲ رجب ۹۲۰ هـ سلیم با سپاه خود همچون صاعقه بر سر سپاه صفوی فرود آمد و به شدت صفوف آنها را از هم گسست و اسماعیل مانند موش ترسیده از میدان جنگ فرار کرد.

سلطان سلیم به سمت تبریز به پیش رفت و پایتخت صفویان را اشغال کرد و آنجا را مرکز فعالیت‌های جنگی خود قرار داد. ولی البته سلیم به همان پیروزی در چالدران بسنده کرد و ای کاش جنگ را تا بر اندازی دولت صفوی ادامه می‌داد ولی آن دولت مانند غده سرطانی در منطقه ادامه یافت. علت عقب نشینی سلیم آن بود که فرماندهان سپاه وی جنگ در سرمای سوزناک آذربایجان را نپذیرفتند.

این جنگ باعث شد که مناطق شمال عراق و دیار بکر ضمیمه خاک عثمانی شود و مذهب سنی در آسیای صغیر و آناتولی تسلط یافته و مذهب شیعی به ایران محدود شود. این جنگ پرده از روابط پنهان و آشکار صفویان با پرتغالی‌ها و هماهنگی کامل آنها برداشت و نشان داد پرتغالیان که سر سخت ترین دشمنان اسلام در آن زمان بودند چگونه از فرصت اشتغال عثمانی‌ها با صفوی‌ها استفاده کرده و بعضی از متصرفات عثمانی را تصرف و بر مهمترین راه‌های ارتباطی بین شرق و غرب سیطره یافتند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

سقوط یافا (بندر زیبای فلسطین)

(۷ رجب ۱۳۶۷ هـ - ۱۴ مه ۱۹۴۸ م)

بندر یافا، شهری عربی و زیبا و چشم نواز با موقعیت استراتژیکی در ساحل شرقی دریای مدیترانه قرار داشته و از ثروتمندترین شهرهای فلسطین بوده که در پرورش و تجارت پرتقال شهرت فراوان دارد. یهودیان پس از مهاجرت به فلسطین یک محله خاص یهود به نام تل آویو در آن شهر ایجاد کردند که تا سال ۱۹۱۴ م - ۱۳۳۳ هـ تعداد منازل آن از ۱۵۰ واحد بیشتر نبود. این محله تا زمان اشغال فلسطین بوسیله انگلیس بسیار کوچک و بی ارزش بود. اما با ورود انگلیسی‌ها، آنقدر این محله و سایر شهرکهای یهودی نشین در اطراف یافا افزایش یافت که این شهر در محاصره آنها قرار گرفت. بعد از صدور اعلامیه ظالمانه سازمان ملل برای تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ م. یهودیان با حمایت انگلیس بر ضد اهالی یافا که بیشتر از ۶۰ هزار نفر بودند به جنگ پرداختند. قبل از آن اهالی یافا از توطئه‌های یهودیان و خوابهایی که برای شهرشان دیده بودند، بی‌خبر بودند و در خواب غفلت به سر می‌بردند. با یورش یهودیان به سوی شهر، مردم خود را برای یک مقاومت طولانی آماده کردند. متعاقب آن چندین کمیته برای مقاومت به قرار زیر تشکیل شد:

- ۱- کمیته اقتصادی: این کمیته وظیفه تنظیم بازار و ذخیره مواد غذایی و جلوگیری از سود جویی و تقلب را بر عهده داشت.
- ۲- کمیته دفاع: این کمیته وظیفه داشت خطوط دفاعی را تحکیم کرده و اتومبیل‌ها را برای جنگ و کمک رسانی و انتقال اسلحه، آماده کنند.
- ۳- سه کمیته برای بهداشت و درمان: این سه کمیته برای خدمات رسانی به مجاهدان خطوط مقدم جبهه و کنترل ارتباط شهر با خطوط مقدم و مبارزه با بیماریهای واگیر ناشی از جنگ تشکیل شده بود.

۴- کمیته فشنگ و مین: این کمیته وظیفه ساخت بمب و نگه داری اسلحه‌ها و فراهم کردن فشنگ را بر عهده داشت.

اما علیرغم این سازماندهی خوب و روحیه و مقاومت عالی، شهر از کمبود اسلحه و مهمات در رنج بود. مردم شهر فقط ۲۸۴ قبضه اسلحه داشتند و ۵۴۰ جنگجو به فرماندهی شیخ حسن سلامه وظیفه دفاع از شهر را بر عهده داشتند، مردم یافا کوشیدند که از کمیته نظامی مجمع کشورهای عربی مستقر در دمشق تقاضای کمک کنند ولی نشانی از زندگی در این کمیته نبود مردم یافا بین آتش یهودیان از یک سو و ضعف تسلیحات و کمی مجاهدین خود از سوی دیگر درمانده بودند. مردم یافا مایوسانه از روسای عرب کمک خواستند. فقط رئیس جمهور لبنان وعده داد که چهار کشتی برای انتقال بیماران و مجروحان خواهد فرستاد. و البته آن کشتی‌ها هم هرگز نرسیدند.

مصیبت مردم شهر ادامه داشت تا اینکه خبر تاسیس کشور اسرائیل در ۷ رجب ۱۳۶۷ هـ - ۱۴ مه ۱۹۴۸ م پخش شد. این خبر تیر خلاصی بود بر مقاومت مردم شهر یافا؛ شهر تسلیم شد و نیروهای یهودی وارد شهر شدند و به قتل و غارت و اسارت مردم اقدام کردند. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که شهر به آسانی تسلیم نشده بلکه قبل از تسلیم شدن حدود ۷۷۰۰ کشته و زخمی از فلسطینیان و داوطلبانی که از شهرهای کشورهای اسلامی دیگر آمده بودند تقدیم کرد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

جنگ جهانی دوم

(۱۷ رجب ۱۳۵۸ هـ ق - ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ م.)

امپراتور آلمان «وایلهم» در دیدارش با سلطان عبدالحمید دوم - امپراتور عثمانی در

سال ۱۳۱۴ هـ در شهر دمشق، اعلام کرد که «سیصد میلیون مسلمان جهان می‌توانند بر دوستی آلمان، اعتماد داشته باشند.» با این اعلام، آلمان از خطوط قرمز اروپا عبور کرد و از دایره نزاع دائمی با اسلام و امپراطوری عثمانی خارج شد. متعاقب آن قدرتهای اروپایی متفقاً تصمیم گرفتند این عضو منحرف را که ناشدیده‌ترین دشمن اروپا یعنی امپراطوری عثمانی، هم پیمان شده تنبیه نمایند. به زودی هم این کار را کردند. با پایان یافتن جنگ جهانی اول حدود ۲۵۰۰۰ مایل مربع که جمعیتی حدود ۷ میلیون نفر را در خود جای می‌داد از خاک آلمان جدا کرده و به دیگر کشورهای اروپایی ضمیمه کردند. چنانکه مناطق آلتاس و لرن را به فرانسه دادند. منطقه آلمانی نشین «سودت» را به چک اسلواکی دادند و لهستان هم بندر دانزیگ آلمان را تصاحب کرد. این تغییرات و اتفاقات به موجب قرار داد ورسای در سال ۱۹۱۹ م. حاصل شد که پس از پایان جنگ جهانی اول در کاخ ورسای پاریس تشکیل شده بود. نماینده آلمان هنگام امضای این قرارداد گفته بود: «۲۰ سال دیگر دوباره همدیگر را خواهیم دید.»

دیگر نتیجه تأسف بار جنگ اول جهانی آن بود که امپراطوری عثمانی در سال ۱۳۴۲ و برای همیشه از نقشه جهان حذف شد و از دل آن یک کشور سکولار و ناسیونالیست بنام «ترکیه» زاده شد. از آن پس، مسلمانان در عرصه بین‌المللی وزنه قابل‌اعتنایی نبودند. آلمانها هم از نتایج جنگ احساس حقارت و سرشکستگی می‌کردند و در اندیشه احیای مجدد قدرت خود بودند. آنها به دنبال شخصیتی بودند که آب رفته را به جوی باز آورد. به زودی صحنه سیاسی آلمان شاهد ظهور فردی بسیار نژاد پرست و خطرناک بود. آن فرد «آدولف هیتلر» بود که در جنگ جهانی اول درجه گروهبانی داشت. او دیده بود که چگونه امپراطوری آلمان در جنگ شکست خورده و تحقیر شده بود. پس از پایان جنگ وی به حزب نازی (حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان) پیوست که ادعای احیای امپراطوری و وسیع آلمان با تکیه بر برتری نژاد ژرمن (آریا) را داشت. هیتلر مردی بود با

عزم و اراده آهنین لذا در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۳۳ به پیروزی رسید و صدر اعظم آلمان شد.

این اتفاقات خبر از تغییر مسیر حوادث اروپا می‌داد. زیرا به زودی هیتلر پیمان ورسای را لغو کرد و خواستار مناطقی شد که از آلمان گرفته بودند.

در نخستین گام برای ایجاد شکاف در صف متحدان اروپایی، با انگلیس یک معاهده دریایی امضا کرد و معاهده دیگری در خصوص عدم تجاوز با شوروی و لهستان به امضا رساند، منطقه سودت را از چک و اسلواکی پس گرفت. سپس ناحیه «رنانی» در مرز آلمان و فرانسه را اشغال نمود و در سال ۱۹۳۹ از لهستان خواست که بندر «دانزیگ» را به آلمان واگذار کند. لهستان امتناع کرد و این بهانه ای شد برای هیتلر که در ۱۷ رجب ۱۳۵۶ اول سپتامبر ۱۹۳۹ با یک حمله برق آسا، ظرف ۲۴ ساعت خاک لهستان را اشغال کند.

کشورهای متحد از آلمان خواستند که از لهستان عقب نشینی کند ولی با رد درخواست آن‌ها جنگ دوم جهانی شعله ور شد. بسیاری گمان می‌کنند که آن جنگ فقط در اروپا بوده و دخلی به مسلمانان نداشته لذا مسلمانان در اثر آن آسیب ندیده‌اند. ولی هرگز چنان نیست بلکه بر عکس مسلمانان که در اصل هیچ کاره بودند ولی نخستین قربانیان این جنگ بودند. با شروع جنگ، مسلمانان به قربانیان جبهه مقدم تبدیل شدند. چنانکه در جنگ‌ها به پیش انداخته و به خط مقدم اعزام می‌شدند. زیرا در آن هنگام بسیاری از کشورهای اسلامی مستعمره اروپائیان بودند و آن‌ها مسلمانان را از این کشورها به جنگ اعزام می‌کردند. چنانکه انگلیسی‌ها، گردانهای متشکل از مسلمانان هندی را در خط مقدم جنگ فرارمی‌دادند و فرانسوی‌ها مسلمانان مراکش و غرب و مرکز آفریقا را در جبهه مقدم به جنگ وا می‌داشتند بعلاوه خود سرزمینهای اسلامی نیز جولانگاه نبرد بین طرفین درگیر در جنگ شد. کشورهای شمال آفریقا از جمله مصر و لیبی و تونس، صحنه شدیدترین و هولناک‌ترین نبردها بین آلمان و متفقین بود که در اثر آن خون هزاران مسلمان بی‌گناه به زمین ریخته شد و خسارتهای شدیدی به کشورهای آن‌ها وارد آمد و

منابع و ثروتهای آنها غارت شد. و دارائی‌های آنها برای جنگی که هیچ دخلی به آنها نداشت هزینه شد در اثر این جنگ، بیکاری و فقر و رکود اقتصادی برای سالهای طولانی، کشورهای اسلامی را اسیر خود کرد. دردناک تر از این حوادث، اتفاقاتی بود که پس از جنگ برای مسلمانان اروپا بخصوص مسلمانان منطقه قفقاز افتاد. رهبر ستمگر و کمونیست شوروی؛ استالین مسلمانان قفقاز را به همکاری با آلمانها متهم کرد و با قساوت تمام آنها را قتل عام کرد. و یازده میلیون نفر از آنها را به منطقه دور افتاده سیبری در شمال شوروی و نقاط دیگر تبعید کرد که در اثر این جابجایی بسیاری از آنها از بین رفتند. دولت کمونیست چین هم، همین رفتار را با مسلمانان چین تکرار کرد. خلاصه کلام آنکه این جنگ رنجی وصف ناشدنی برای تمام بشریت و خاصه برای مسلمانان بود و تعداد کشته شدگان به ۵۴ میلیون نفر رسید که تقریباً نصف آنها از مسلمانان بودند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

تأسیس کشور اسرائیل

(۷ رجب ۱۳۶۷ هـ - ۱۴ مه ۱۹۴۸ م.)

آن روز، سیاه ترین و دردناک ترین روز در تاریخ امت اسلام به شمار می‌رود و در خاطره مسلمانان باقی خواهد ماند. روزی که سرزمینهای مقدس فلسطین از دست رفت و این خنجر مسوم در قلب امت اسلامی کاشته شد. و مانند یک غده سرطانی بر پیکره جهان اسلام روئید و مانند یک افعی خطرناک خود را برگردن ما انداخت و مانند یک قلاده ای که هیچ راه فراری از آن نیست مگر با تمسک به دین و شریعت و عقیده صحیح اسلامی که ما را برای آزاد سازی مقدسات در بند صهیونیستها تشویق می‌کند از آنجا که شب پس از آن روز سیاه هنوز بر قلوب مسلمین سنگینی می‌کند، برای ما ضرورت دارد

که تاریخ و چگونگی حوادث این ماجرای دردناک را مطالعه و بررسی کرده تا بدانیم که تأسیس اسرائیل خلق الساعه و ناگهانی نبوده بلکه برنامه و دسیسه ای بوده که از دیر زمانی به این سو در جریان بوده و در آن روز سیاه به نتیجه رسیده است. در ادامه اوراق تأسیس کشور پلید اسرائیل را به ترتیب بررسی می‌کنیم.

برای سالهای متمادی تلاشهایی برای اسکان و گردهمایی یهودیان پراکنده جهان در فلسطین جریان داشته است. از جمله در قرن شانزدهم میلادی یک یهودی بنام «داوید روبینی» کوشید که در اراضی فلسطین، کشوری برای یهودیان تاسیس کند. همچنین در اواخر قرن هجدهم، ناپلئون بنا پارت در حین محاصره شهر عکای فلسطین به سال ۱۲۱۴هـ - ۱۷۹۹ م. از یهودیان دعوت کرد که در فلسطین جمع شوند و او یهودیان را وارثان قانونی فلسطین می‌دانست. پس از آن تلاشهای «حاییم مونتفیور» ایتالیایی برای خرید فلسطین از محمد علی حاکم مصر، قابل ذکر است. تلاش خاخام «کالیشار» و «موسی هنیس» از آلمان در ادامه آن کوششها بود. این موسی هنیس نخستین کسی بوده که ایده ساخت شهرکهای یهودی در اراضی فلسطینی را ارائه کرده است. و اخیراً تلاش صهیونیست اطریشی «هرتزل» می‌باشد که می‌کوشید سلطان عبدالحمید دوم، امپراطور عثمانی را برای تأسیس کشور یهود در فلسطین راضی نماید.

بعد از شکست تلاشهای یهودیان برای خرید اراضی فلسطین از سلطان عثمانی، یهودیان تصمیم گرفتند که در شهر پازل سوئیس در سال ۱۸۹۷ م کنگره ای برگزار کنند. در آن کنگره آن‌ها برنامه طولانی مدتی را برای تأسیس کشور اسرائیل از نیل تا فرات اعلام کردند. برای نیل به این هدف باید موانع زیر را از پیش رو بر می‌داشتند:

۱- سلطان عبدالحمید دوم را در سال ۱۳۲۷ هـ - ۱۹۰۹ م با کمک نیروهای فراماسونری - طرفداران غرب - از سلطنت خلع کردند.

۲- حزب اتحاد و ترقی را در کشور عثمانی در رأس امور قرار دارند.

- ۳- شریف حسین امیر مکه را فریب دادند تا در سال ۱۳۳۵ هـ - ۱۹۱۶ م بر ضد عثمانی قیام کند تا بدین ترتیب خلافت عثمانی را پاره پاره کنند.
- ۴- انگلستان در سال ۱۳۳۶ هـ - ۱۹۱۷ م به فرماندهی آلن‌بی، شهر بیت المقدس را اشغ کرد. همین آلن‌بی آن جمله مشهور را گفته که «امروز جنگ‌های صلیبی به پایان رسید» به دنبال آن تمام فلسطین به تصرف انگلیسی‌ها درآمد.
- ۵- در همان سال ۱۹۱۷ انگلیسی‌ها بر سر تقسیم جهان عرب یا ترکه مرد بیمار اروپا - امپراطوری عثمانی - از طریق قرار داد سایکس پیکو به توافق رسیدند.
- ۶- در همان سال ۱۹۱۷ م وزیر خارجه انگلیس «بالفور» برپایی کشوری برای قوم یهود را در اراضی فلسطین به یهودیان وعده داد.
- ۷- در سال ۱۹۱۸ م. انگلیس فلسطین را کشوری تحت قیمومت اعلام کرد و خود عهده دار امور فلسطین شد. این سیاست برای اجرای وعده بالفور در پیش گرفته شده بود. جامعه ملل نیز (آن موسسه بعد از جنگ جهانی اول برای حفظ صلح و امنیت در جهان تشکیل شده بود و بعد از جنگ جهانی دوم سازمان ملل جای آن را گرفت) این تصمیم انگلیس را تایید کرد تا بدین ترتیب اشغال ظالمانه و تجاوز کارانه اراضی مقدس فلسطین بیش از پیش تثبیت شود.
- از این سال مهاجرت گروه‌های بزرگی از یهودیان اروپا و آسیا و آمریکا به فلسطین آغاز شد. متعاقب آن ملت فلسطین دریافت که یک توطئه جهانی برای اسکان یهودیان این فرزندان میمون و خوک در وطن فلسطینی در کار است. لذا خود را برای دفاع آماده کرد.
- در گام نخست کمیته‌ها و کنفرانس‌ها و گفتگو‌هایی را برای جلوگیری از مهاجرت یهودیان برگزار کردند. اما پس از بی‌نتیجه ماندن آن‌ها به مقاومت مسلحانه روی آوردند زیرا می‌دیدند که انگلیس، مخفیانه، یهودیان را مسلح می‌کند و یهودیان جسور شده و پرچم یهودی را بر فراز دیوار براق در سال ۱۹۲۸ م. برافراشته‌اند. به دنبال آن حادثه

انتفاضه براق آغاز شد و قهرمانان مقاومت و جهاد اسلامی امثال شهید امین الحسینی و شهید عزالدین قسام و شهید عبدالقادر حسینی وارد میدان مبارزه شدند و باب جنگ و پیکار بین مسلمانان از یک طرف و یهودیان و حامیان انگلیسی آن‌ها از طرف دیگر گشوده شد.

مردم فلسطین تلاش کردند که از رهبران و رؤسای کشورهای عربی و اسلامی در خواست کمک کنند و لکن مع الاسف گوشهای شنوایی نیافتند. زیرا در آن هنگام همه کشورهای عربی تحت اشغال انگلیس و فرانسه بودند یا در واقع تحت سیطره و نفوذ مستقیم آن‌ها قرار داشتند و در نتیجه همان حکام عرب عاملی برای وارد کردن فشار بر فلسطینی‌ها محسوب می‌شدند. از این رو هر گاه که در عرصه جهاد، فلسطینیان به موفقیت‌هایی بر ضد یهودیان دست می‌یافتند، انگلیس و فرانسه بر حکام عرب فشار وارد می‌کردند تا آن‌ها هم به نوبه خود رهبران مقاومت را وادار کنند دست از مقاومت و انتفاضه برداشته و بر سرمیز مذاکره بنشینند.

با شروع جنگ جهانی دوم مهاجرت یهودیان به فلسطین کاهش یافت ولی باردیگر با آشکار شدن نشانه‌های شکست آلمان که در هنگام جنگ در رقابت با انگلیس از فلسطینی‌ها حمایت می‌کرد مهاجرت یهودیان از سرگرفته شد. با پایان یافتن جنگ یک بازیگر جدید و قدرتمند به نفع نوادگان میمون و خنزیر وارد عرصه بازی شد. این بازیگر جدید، آمریکا بود که خود را وارث نقش اروپا عموماً و و خاصه انگلیس در منطقه خاورمیانه و فلسطین می‌دانست. از سویی یهودیان نیز که ضعف انگلیس را بعد از جنگ جهانی دوم احساس کرده بودند به دنبال حامی قدرتمند دیگری بودند. آمریکا بویژه در دوره ریاست جمهوری «ترومن» که یهودی تبار بود صدها هزار یهودی را به فلسطین انتقال داد. آمریکا با زمینه چینی برای صدور اعلامیه ظالمانه سازمان ملل متحد برای تقسیم فلسطین بین عربها و یهودیان در سال ۱۹۴۷ م - ۱۳۶۶ ه. به بازی گردان اصلی عرصه فلسطین تبدیل شد و نقش خود را برای تأسیس کشور اسرائیل کامل کرد. همه

کشورهای اسلامی اعلامیه سازمان ملل را رد کردند. ولی آمریکا آرای سه کشور کم ارزش و حاشیه نشین «تایلند و هائیتی و لیبریا» را برای کسب اکثریت در رأی گیری خرید. بعد از صدور این اعلامیه ظالمانه، فلسطینی‌ها مطمئن شدند که در میدان مبارزه با یهود و حامیان اروپایی و آمریکایی آن‌ها تنها و بی‌باور هستند. لذا شعله‌های مقاومت و جهاد در تمام نقاط فلسطین شعله ور شد و مجاهدان فلسطینی، پیروزی‌های چشمگیری در جنگ‌های نابرابر با یهودیان و حامیان آن‌ها در مناطق «صیح، ظهرا الحجه و کفرکتا و دهشیه» بدست آوردند. این حوادث، انگلیسی‌ها را بر آن داشت یا یهودیان را به جدیدترین تسلیحات از جمله هواپیماهای جنگنده مجهز نمایند. بدین ترتیب سراسر فلسطین در آتشی مهیب فرورفت.

ضربه نهایی و مجلس ختم این حکایت مصیبت بار زمانی بود که انگلیس بطور ناگهانی و بدون اعلام قبلی از فلسطین عقب نشینی کرد و قیمومت خود بر فلسطین را لغو کرد و امور آن را به یهودیان واگذار کرد و یهودیان نیز در ۷ رجب ۱۳۶۷ هـ - ۱۴ مه ۱۹۴۸ م. تأسیس کشور اسرائیل را اعلام کردند. متعاقب آن صفحات جدید مصائب ملت فلسطین آغاز شد. چنانکه از سرزمین مادری خود آواره شده، کشتار و حتی بطور وحشتناکی قتل عام شدند و شهرهای آن‌ها یکی پس از دیگری غصب شد تا رؤیای یهود واقعیت یابد و این کابوس همچنان ادامه دارد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

جنگ بزرگ قادسیه (فتح ایران)

(۱۴ شعبان سال ۱۴ هـ ق)

قادسیه اگر بزرگترین پیکار مسلمانان بعد از عهد نبوت نباشد یقیناً یکی از بزرگترین

نبردهای مسلمانان خواهد بود. در توصیف این جنگ هیچ سخنی باریکتر و دقیق تر از توصیف صحابی جلیل القدر حضرت جابر بن عبدالله انصاری نیست. ایشان فرموده: قسم به خدایی که هیچ معبودی قابل پرستش غیر از او وجود ندارد! ما ندیدیم که هیچ یک از مسلمانانی که در قادسیه حضور داشتند، طالب دنیا باشند. سبب این پیکار آن بود که حکومت ایران (ساسانیان) در صدد بود با یک جنگ بزرگ، کار مسلمانان را بسازد و شکست‌های پی در پی خود از مسلمین را جبران کرده، روحیه سربازان و مردم ایران را که در اثر شکست‌های متوالی به شدت آسیب دیده بود، بهبود بخشد. تا این زمان مسلمانان بسیاری از نقاط مرزی ایران را تصرف کرده و سرزمین عراق را از سلطه ایران خارج کرده بودند لذا یزدگرد سوم پادشاه ایران دست به جمع آوری گسترده نیرو زده و فرماندهان عالی رتبه خود از تمام نقاط ایران را به پایتخت فراخواند. این فرماندهان بزرگان ایران اختلافات خود را که چندین سال بود (از زمان کشته شدن خسرو پرویز) کنار گذاشته و بر مقابله با اعراب مسلمان متفق شدند. یزدگرد، فرمانده سپاه خراسان رستم فرخزاد^(۱) را که برجسته ترین فرمانده آن زمان ایران بود و سپاه تحت امر وی، بزرگترین لشکر ایران بود به فرماندهی کل سپاه ایران در نبرد با مسلمانان تعیین کرد^(۲).

به زودی وقتی که ایرانیان ساکن عراق این اخبار تازه را شنیدند، جسور شده و سر از طاعت مسلمین پیچیدند و پیمان شکنی کردند. در آن هنگام فرمانده سپاهیان مسلمان حاضر در عراق «مثنی بن حارثه شیبانی» بود که طی نامه ای تحولات جدید را به عرض امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله عنه رساند. او نوشته بود که ارتش ایران، بیش از دویست هزار نفر برآورد می‌شود. خلیفه مسلمین برای جمع آوری نیرو، اعلان عمومی

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید: تاریخ طبری، الکامل فی التاریخ، البدایة والنهایة، القادسیة وفتوح العراق، أيام الإسلام.

۲- توجه داشته با سید که این رستم غیر از آن رستم دستان است که از پهلوانان اساطیری شاهنامه فردوسی می‌باشد. (مترجم)

کرد و برای اولین بار حکومت اسلامی، سرباز گیری اجباری را به کار گرفت یعنی به قبائل «ربیع»، «بجیل» و «نخع» دستور داد که هر کدام تعداد معینی سرباز به مدینه بفرستند. قبائلی را هم که در زمان حضرت ابوبکر مرتد شده و سرکوب شده بودند و اکنون توبه کرده به اسلام بازگشته بودند؛ برای اولین بار اذن جهاد داد و آنها را به مدینه فراخواند. پس از آماده شدن لشکر در مدینه، امیرالمومنین خودش می‌خواست که فرماندهی لشکر را بر عهده گرفته به سوی عراق حرکت کند ولی بزرگان صحابه رضی الله عنهم وی را از این کار بازداشتند. و به وی گفتند که امت اسلامی به وی نیاز دارد و او باید در مدینه بماند.

صحابه به امیرالمومنین پیشنهاد دادند که فردی از بزرگان اصحاب را به فرماندهی لشکر برگزیند که ایشان سرانجام پس از شورو مشورت، حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را انتخاب کرد.

در ماه صفر سال ۱۴ هـ نزدیک به سی و شش هزار نفر تحت فرمان سعد در قادسیه^(۱) جمع شدند. این لشکر به امر خلیفه در قادسیه مراقب اوضاع و تحرکات ارتش ایران بود ولی برای حمله پیش دستی نمی‌کرد و عجله ای نداشت. اما خیلی زود برای تأمین مایحتاج لشکر به مشکل بزرگی رو برو شده و در تنگنا قرار گرفتند زیرا اهالی عراق که قبلاً تابعیت مسلمین را پذیرفته بودند، چنانکه گفتیم پس از شنیدن اخبار تحولات تازه دربار ایران جسور شده، مسلمانان را در محاصره اقتصادی قرار دارند از دست یابی آنها به مواد غذایی جلوگیری کردند. با معجزه الهی این گرفتاری مسلمانان رفع شد. چنانکه یک حیوان چهارپایی نزد مسلمانان آمده و به اذن خداوند سخن گفته و مسلمانان را به محل اختفای لاشه‌های گوشت ایرانیان راهنمایی کرد. مسلمانان با تصرف آنجا از گوشت‌ها بهره مند شده و در برابر دشمنان خود تقویت شدند.

۱- قادسیه محلی بوده در سمت غربی شهر امروزی نجف در عراق به فاصله حدوداً ۴۵ کیلومتری غرب کوفه اکنون از این منطقه بنام استان قادسیه یاد می‌شود که شهر کربلا مرکز آن است. (مترجم)

دو سپاه ایران و مسلمانان در برابر هم اردو زده بودند و در این مدت چندین مرتبه، نمایندگان از دو طرف بین طرفین مبادله شده و با یکدیگر مذاکره کردند. مسلمانان مطابق قانون اسلام، قبل از هر جنگ کوشش می‌کردند که هدف از این لشکر کشی و جهاد خود را به طرف مقابلشان توضیح داده و او را به اسلام فرا بخوانند. از جمله سعد یک هیأت مرکب از شش نفر را برای گفتگو به مدائن پایتخت ایران نزد یزدگرد فرستاد. یزدگرد با دیدن این هیأت آن‌ها را به باد اهانت گرفته و بی‌ادبی را از حد گذراند. این هیأت هدف خود از لشکر کشی به ایران را برای یزدگرد توضیح داده و از وی خواستند که یا اسلام آورد یا جزیه بدهد و یا آماده جنگ شود. این هیأت بدون گرفتن نتیجه، بازگشت. مدتی بعد، رستم فرمانده سپاه ایران از سعد خواست که نماینده‌ای به نزد وی بفرستد تا با وی گفتگو کند. لذا سعد سه نفر یکی پس از دیگری را نزد وی فرستاد. نخست ربیع بن عامر آنگاه حذیفه بن محسن و سپس مغیره بن شعبه ولی منظور رستم گفتگو نبود بلکه هدفی شرورانه را دنبال می‌کرد می‌خواست که روحیه مسلمانان را تضعیف کند. می‌خواست که مسلمانان با دیدن هیبت و شکوه ارتش ایران، روحیه خود راباخته و از جنگ منصرف شوند. غافل از اینکه این سه مسلمان مذکور در مدرسه نبوی صلی الله علیه وسلم تربیت شده بودند لذا این زرق و برقهای تختگاه رستم و عظمت سپاه ایران در نظر آن‌ها هیچ نبود. چون آن‌ها بزرگی و عزت را از آن خدا می‌دانستند و اوست که به هرکس بخواهد عزت می‌دهد. این حيله رستم نقش بر آب شد. رستم از این مذاکرات هدف دیگری هم داشت. او می‌خواست که این جنگ را تا آنجا به تأخیر اندازد که مسلمین خسته شوند و در اثر طول مدت در میانشان اختلاف بروز کند و آن گاه بر آنان بتازد. شاید هم رستم که مردی عاقل و دوراندیش بود اطمینانی به کار سپاه خود نداشت و با نگاه به پیشرفتهایی که مسلمانان در مدتی کوتاه بدست آورده بودند، او را از پایان کار سپاهش بیمناک کرده بود. لذا صلاح می‌دید که در مقابل لشکر اسلام با احتیاط قدم بردارد.

شاید بسیاری از خوانندگان عزیز ندانند که جنگ بزرگ قادسیه چندین روز طول کشیده و در این مدت بارها کفه جنگ به نفع هر کدام از طرفین تغییر می‌کرده است. شرح حوادث این چند روز از قرار زیر می‌باشد:

نخستین روز نبرد که به روز ارمات شهرت دارد در ۱۴ شعبان ۱۴ هـ

تعداد سپاه ایران نزدیک به ۲۴۰ هزار نفر (به روایتی ۱۲۰ هزار نفر) به فرماندهی «رستم فرخزاد» این سپاه از حیث تجهیزات اصلاً قابل مقایسه با لشکر سعد نبود بعلاوه سی و سه فیل غول پیکر در پیشاپیش سپاه ایران حرکت می‌کردند. لشکر ایران با تمام نیروهای خود بر سپاه مسلمانان تاختند و جنگی هولناک در گرفت. جنگجویان قبیله بجیله به فرماندهی صحابی جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه که یک پنجم لشکر اسلام را تشکیل می‌دادند مورد هجوم سهمگین سپاه ایران قرار گرفتند. علت این تاکتیک سپاه ایران در حمله همه جانبه به گردان لشکر بجیله آن بود که مردی از قبیله ثقیف در سخت ترین لحظات به مسلمانان خیانت کرد و از دین برگشت و به سپاه دشمن پیوست. و دشمنان را به نقطه قوت لشکر مسلمانان که محل تجمع لشکریان بجیله بود راهنمایی کرد. سعد که از روی بام اقامتگاهش ناظر صحنه بود فوراً به قبایل اسد و بنی تمیم دستور داد تا پیادگان بجیله را که در خطر نابودی بودند، نجات دهند ولی فیله‌ها و تیراندازانی که سوار بر آنها بودند همچنان زیان می‌رسانیدند زیرا اسبهای مسلمانان که تا آن موقع فیلی ندیده بودند، سخت به وحشت افتادند و از میدان فرار نمودند. لذا سعد برای دفع این خطر به یک گردان که از بهترین سوارکاران تشکیل شده بود دستور داد تا پیش تاخته و طنابهای کجاوه‌هایی که بر پشت فیله‌ها بود را قطع نمایند. لهذا «عاصم بن عمرو تمیمی» با افرادی که امر موفق شد و فیل بانان را به زمین انداخته و به قتل رساندند و موقتاً فیله‌ها را از میدان نبرد راندند.

روز ارمات به سبب خیانت آن فردی که مرتد شده و به دشمن پیوست و وجود فیله‌ها به نفع سپاه ایران به پایان رسید.

دومین روز نبرد مشهور به روز اغواث ۱۵ شعبان:

بهترین وصفی که از این روز می‌توان کرد آنکه، این روز، روز نیرنگهای جنگی بود. حضرت عمر، نیروهای امدادی از شام برای سپاه اسلام در عراق فرستاد. نیروهای کمکی در حدود شش هزار جنگجو بودند. در مقدمه این کمکی‌ها، «قعقاع بن عمرو» مرد نامدار جنگی عرب قرار داشت که نیروهای خود را به گروههای صد نفری تقسیم نمود و دستور داد هر گروهی جدا از دیگری به فاصله زمانی معین به محل برسند تا با رسیدن این گروههای متعدد، از دور گرد و غبار بر پا کرده به دشمن بفهمانند که مسلمین نیروهای کمکی بسیاری در پشت سردارند که به تدریج می‌رسند. رسیدن قعقاع در تقویت روحیه مسلمین بسیار مؤثر بود. او قهرمان دلاوری بود که وجود وی در هر جنگی باعث افزایش روحیه و عزم و اراده سپاه می‌شد. از این جهت روز اغواث، روز شجاعان و روز قعقاع بود. رشادت ابو محجن دلاور معروف ثقیف در این روز اتفاق افتاد. سعد او را به سبب آنکه در وصف خمر شعری سروده بود در یکی از اتاقهای محل اقامتش حبس کرده بود ولی او با توسل به زن سعد، بی‌خبر از سعد از محبس خارج شده و سوار بر اسب معروف سعد به دشمن تاخت و رشادتها کرد که روحیه مسلمانان بالا رفته و در تضعیف روحیه دشمن بسیار مؤثر بود. و همچنین چهار پسر خنساء (شاعره معروف عرب) در این روز شهید شدند. بزرگترین فرمانده ایرانیان بعد از رستم یعنی بهمن هم بوسیله قعقاع کشته شد. و هم در این روز، قعقاع خدعه ای جنگی پیاده کرد که اثرات فراوان داشت قعقاع دستور داد که به شتران جامه‌های کهنه پوشانند و سر و صورت آنها را هم با پارچه‌هایی به شکل رویند پوشیدند. این وضعیت، منظره ای هراسناک از شتران ایجاد کرد که وقتی اسبهای ایرانیان این صحنه را دیدند پا به فرار گذاشتند. این روز به نفع مسلمانان به شب رسید.

سومین روز نبرد مشهور به روز عماس

در این روز قعقاع حيله جنگی دیگری بکار بست. وی نیروهایش را نزد خود فراخوانده و دستور داد بدون اینکه بقیه سپاه مسلمانان بفهمند، مانند روز گذشته دسته دسته شوند و مسافتی دور از اردوگاه رفته و چنانکه گویی از جایی کمک می‌رسد به سوی میدان بتازند تا باز هم قلوب مسلمین که از ماجرا خبر ندارند، تقویت شود. سعد، فرمانده کل سپاه اسلام که از دور ناظر کار بود از خرابکاری و تلفاتی که ممکن بود از فیله‌ها به مسلمین برسد، سخت می‌ترسید لذا به تعدادی از دلاوران سپاه اسلام از جمله قعقاع و عاصم پیغام داد تا دو فیل بزرگ را که در پیشاپیش سپاه ایران قرار دارند و بقیه فیله‌ها پیرو آن دو هستند را با حمله به چشم و خرطوم آن‌ها به قتل برسانند. این مهم انجام شد ولی روز سوم هم بدون پیروزی نهایی به پایان رسید.

لیلة اهریر: روز سوم هر دو لشکر می‌دانستند که سرنوشت قطعی این جنگ در این روز معین می‌شود، با از خود گذشتگی تمام می‌جنگیدند تا پیروزی را به آغوش کشند. جنگ در این شب به حدی به اوج رسیده بود که صدای به هم خوردن و چکاچک شمشیرهای طرفین مانند صدای چکش آهنگران در فضا طنین افکن بود. تا کنون نه این مردم و نه تاریخ چنین جنگ شدیدی را ندیده بودند برای هر دو طرف چنین جنگی بی‌سابقه بود. این جنگ بعدها ضرب المثل شد. شدت جنگ در آن شب را از این می‌توان فهمید که تا قبل از آن مسلمان ۲۵۰۰ شهید داده بودند ولی در آن شب ۶۰۰۰ نفر شهید شدند.

سرانجام آن لحظه سرنوشت ساز در این جنگ به یادماندنی فرا رسید. در گرما گرم جنگ یک قهرمان مسلمان بنام «هلال بن علقمه» خود را به خیمه رستم رساند و او را که قصد فرار داشت به قتل رساند. همین که لشکر ایران از قتل رستم سپه سالار خود اطلاع یافتند غرق در اندوه شدند و روحیه خود را به کلی از دست دادند طوری که یک جوان مسلمان می‌توانست چندین نفر از آن‌ها را اسیر کند و حتی بعضی تواریخ نوشته‌اند

مسلمانان هنگام فرار سپاهیان ایران بر آنها دست می‌یافتند و به خودشان امر می‌کردند که یکدیگر را بکشند و آنها هم اطاعت می‌کردند.

این جنگ، پیروزی مهم و قاطعی برای مسلمانان بود و شوکت و هیبت امپراتوری ساسانی را درهم شکست و هم از افول ستاره اقبال این امپراتوری خبر می‌داد. همه عربها و ایرانیان و رومیان به یک اندازه منتظر نتیجه این جنگ بودند تا جایی که گفته شده جن‌ها مژده پیروزی مسلمانان را به تمام نقاط جهان بردند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

وفات عالم ربانی، سفیان ثوری

(شعبان ۱۶۱ هـ)

امام، علامه، شیخ الاسلام، دریای موج و ربانی این امت، ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری یکی از ائمه اسلامی و زاهدان مسلمین در سال ۹۷ هـ در شهر کوفه به دنیا آمد. در قدرت حافظه یک نابغه بود چنانکه وقتی می‌خواستند فردی دارای حافظه زیاد را مثال بزنند، او را مثال می‌زدند. هر چیزی را که می‌شنید فوراً حفظ می‌کرد تا جایی که باردیگر نیاز نداشت به آن مراجعه کند. در زمان خودش بزرگترین حافظ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم بود. خودش در سرزمینهای اسلامی از بصره تا مکه و از مدینه تا شام و مصر می‌گشت و به هر شهری که داخل می‌شد، طالبان علم و اهل حدیث به دور او جمع می‌شدند و از وی حدیث می‌آموختند و ثوری علاوه بر روایت حدیث، نکات فقهی حدیث را هم به آنها می‌آموخت و به آنها زهد و ورع و تعظیم خدای عزوجل تعلیم می‌داد.

سفیان ثوری جامع علم و تقوا و عبادت و زهد بود و بسیار از خدای عزوجل

می‌ترسید. مجلس درس و وعظ او سرشار از ربانیت و یادآوری آخرت بود. و آرامش خاصی بر حاضران نازل می‌شد. از هیچ کس خاصه از فرمانروایان و خلفا چیزی نمی‌پذیرفت. نسبت به نشر علمی که داشت بسیار حساس بود. به آدمهای سفله و پست چیزی نمی‌آموخت. و البته سفیان به غیر عربهایی که به خوبی زبان عربی را نمی‌فهمیدند هم چیزی نمی‌آموخت مبادا که در نقل علم اشتباه کنند. آنقدر با تقوا و زاهد بود که قیمت لباس وی از یک یا دو درهم بیشتر نمی‌شد. و گاهی می‌شد که از شدت نداری، چندین روز می‌گذشت و نمی‌توانست غذایی برای خود تهیه کند.

سفیان ثوری از حریص‌ترین افراد نسبت به امر به معروف و نهی از منکر بود بویژه از امرا و خلفا هیچ‌گونه هراسی نداشته و در نصیحت آن‌ها جدی بود. حکایات وی با منصور و مهدی، خلفای عباسی مشهور است. بارها ناچار شده که خود را از آن‌ها مخفی کند و از شهری به شهر دیگر برود زیرا مهدی عباسی می‌خواست به زور او را بر منصب قضاوت بگمارد ولی او از پذیرش مسئولیتی در دستگاه عباسی اکراه داشت. سبحان الله منصبی به این مهمی به دنبال این عالم می‌دوید ولی خود عالم از وی فرار می‌کرد! برعکس علمای این زمان که برای بدست آوردن یک منصب هر چند حقیر له له می‌زنند. امام سفیان ثوری که رحمت خدا بر او باد در ماه شعبان سال ۱۶۱ هـ در حالی که از مأموران مهدی عباسی مخفی شده بود در شهر بصره وفات یافت. علما و ائمه اسلام در هر زمان و هر مکان از جهان اسلام از ثوری تعریف و تمجید کرده‌اند. بویژه وی را صاحب یک مذهب مستقل دانسته‌اند که پیروان زیادی داشته است. اگر ثوری در سرزمین عراق و مشرق (که علمای بزرگ زیادی داشته) نمی‌بود و در هر نقطه دیگری که می‌بود، مذهب وی ریاست و سیادت می‌یافت.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

وفات پزشک فیلسوف ابوبکر رازی

(۵ شعبان ۳۱۱ هـ - ۱۹ نوامبر ۹۲۳ م.)

استاد فلسفه، رئیس پزشکان، ابوبکر محمد بن زکریای رازی، در شهر ری نزدیک تهران کنونی - در سال ۲۴۰ هـ به دنیا آمد. در جوانی به عیش و نوش روزگار می‌گذرانید و شغل نوازندگی داشت چنانکه در نواختن عود شهرتی تمام داشت. تا حدود چهل سالگی بر همین وضع سپری کرد. پس از آن بود که به آموختن فلسفه و پزشکی روی آورد. و در این عرصه کوشش فراوان کرده به عالی‌ترین درجات این علوم نائل آمد و برای کسب این دانشها مسافرتها کرد و مجبور به مهاجرتهاى فراوان شد^(۱).

رازی فلسفه را از بلخی آموخت و آنقدر پیشرفت کرد که از استاد خود پیش افتاده و خود به یکی از نامداران این عرصه تبدیل شد. چنانکه هم رتبه فارابی و ابن سینا شمرده می‌شود. همین فلسفه باعث گمراهی عمیق رازی شد تا جایی که عقیده وی را فاسد کرد و در فلسفه تخریبی تا آخرین حد آن غرق شد و در تأیید و ترویج فلسفه ضد اسلامی کتابها و رساله‌های فراوان نوشت. وی در تالیف چنان صبر و پایداری داشت که در زمانهای بعد به وی مثل می‌زدند.

در طب هم رازی همچون فلسفه شهرت فراوان بدست آورد چنانکه گفته‌اند: «طب وجود نداشت تا اینکه جالینوس یونانی آمد و آن را به عرصه وجود آورد و پراکنده بود تا اینکه رازی آن را مرتب و منظم کرد. و ناقص بود تا اینکه ابن سینا آمد و آن را کامل کرد.» رازی از اهل ذکاوت زمان خود بود. دستی بالا در طب داشت و ۲۲۴ کتاب در طب و فلسفه تالیف کرد. معروف‌ترین تالیف وی کتاب الحاوی در ۳۰ جلد می‌باشد که موضوع آن پزشکی است کتابهای «الجامع، الاعصاب «الطب الروحانی»

۱- عیون الانباء، سیر أعلام النبلاء وفيات الأعیان، شذرات الذهب.

«المدخل الی المنطق» «طبقات الابصار» «الکیمیاء» از دیگر تالیفات وی می‌باشد. رازی در ۵ شعبان ۳۱۱ هـ در ری که زادگاهش بود درگذشت.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات ابن حزم اندلسی

(۲۸ شعبان ۴۵۶ ق.)

امام بزرگ، مجتهد مطلق، دریای علوم دانشمند جامع الاطراف و ذوالفنون و پرتالیف ترین دانشمند جهان اسلام بعد از امام طبری، ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی قرطبی، ایرانی الاصل بود. وی فقیه و امام مذهب ظاهریه بود. این مذهب که براساس ظواهر قرآن و حدیث حکم می‌کرد و بوسیله «داود بن علی اصفهانی» بوجود آمده بود، به زودی در مشرق عالم اسلامی چراغ آن خاموش شد. ولی ابن حزم آن را در مغرب اسلامی احیا کرد. ابن حزم یک متکلم و ادیب و وزیری سیاستمدار بود. وی بزرگترین علماء اندلس به شمار می‌رود.

ابن حزم در اواخر ماه رمضان سال ۳۸۴ هـ در خانواده ای از اعیان و اشراف اندلس به دنیا آمد و پدرش احمد بن حزم از وزیران در بار منصور بن ابی عامر که بزرگترین فرمانروایان اندلس محسوب می‌شود بود از این رو ابن حزم در محیطی پر از ناز و نعمت پرورش یافت که غم خرج و خوراک زندگی نداشت. لذا تمام وقت خود را صرف تحصیل علم کرد. خداوند فهم فراوان و ذهنی سیال به او نصیب کرده بود. پدرش کتابخانه ای نفیس داشت که بعد از وی به پسرش ارث رسید. در جوانی به وزارت «مظفر بن منصور عامری» رسید ولی به زودی به وزارت و ریاست پشت کرد و تمام وقت خود را به تعلیم و تعلم اختصاص داد. ابن حزم در ابتدای کارش بر مذهب شافعی بود

ولی پس از آن به مذهب ظاهری گرایش پیدا کرد و قیاس را به کلی مردود شمرد. او تقلید مذهبی را حرام دانسته و اجتهاد و عمل به ظواهر نصوص را واجب می‌شمرد. با وجود آنکه وی در فروع فقهی ظاهری مذهب بود ولی در باب اصول دین بسیار تجاهل کرده و بسیاری از صفات خداوند را بطور نامأنوسی تأویل کرده و در بسیاری از مسائل اسماء و صفات الهی از مسیر حق منحرف شده است. علت آن است که وی در آغاز حیاتش بسیار منطق و علم کلام و فلسفه خوانده بود. از این رو افکار وی در خصوص صفات تحت تأثیر آن دانشها، دگرگون شده بود و همین به شدت به جایگاه علمی وی آسیب زده است.

ابن حزم یکی از پر تصنیف ترین علمای اسلام محسوب می‌شود. وی مذهب ظاهری را در زمانی که می‌رفت هیچ اثری از آن نماند، احیا کرد. از این رو مذهب ظاهری بنام «ابن حزم» شناخته می‌شود نه به اسم «داود بن علی» که این مذهب را در عراق بنیان گذاشته بود.

ابن حزم در حدود ۴۰۰ جلد کتاب در هشتاد هزار ورق تالیف کرده است. از این بابت وی بعد از ابن جریر طبری در مقام دوم قرار دارد. ابن حزم در شاخه‌های مختلف علمی از فقه و اصول و حدیث و ادب و شعر و بلاغت و حتی طلب تالیفاتی دارد. کتاب «المحلی بالآثار» بهترین کتاب ابن حزم و بلکه از بهترین کتاب‌های میراث اسلامی به شمار می‌رود. گفته می‌شود هیچ موضوعی نیست که ابن حزم در آن باره تألیفی نداشته باشد.

آنچه که مقام علمی ابن حزم را در نظر علمای اسلام کاهش داده زبان تیز و برنده وی می‌باشد که با آن بسیاری از علما را به باد انتقاد گرفته است. نیش زبان ابن حزم تا آنجا است که در تیزی ضرب المثل شده است. در این باره گفته‌اند: «شمشیر حجاج و زبان ابن حزم دو لبه یک شمشیرند.» ابن حزم زبان خود را در حق علمای امت دراز کرده و خاصه در خلال مناظرات خود با علمای مالکی اندلس، بسیار آن‌ها را طعن زده است

همین نیش زبان عجیب ابن حزم باعث شده بسیاری از علمای بعدی، از وی و علم و تالیفات وی به نوعی نفرت داشته و از وی دوری کرده‌اند. همین رفتار و اخلاق ابن حزم باعث شد که دشمنان زیادی برای خود دست و پا کند چنانکه وی را از قرطبه اخراج کردند و کتاب‌هایش را در حضور عموم به دستور معتمد بن عباد، حکمران قرطبه، آتش زدند و ابن حزم به ناچار در اواخر عمرش آواره شده و سرگردان و آواره از جایی به جای دیگر نقل مکان می‌کرد. تا اینکه در روستای «لبله» در غرب اندلس در ۲۸ شعبان ۴۵۶ هـ وفات یافت.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات خلیفه عباسی القائم بامرالله

(زمان: ۱۳ شعبان ۴۶۷ هـ – آوریل ۱۰۷۵ م)

بیست و ششمین خلیفه عباسی، ابو جعفر عبدالله القائم بامرالله در سال ۳۹۱ هـ در ایام خلافت پدرش «القادر بالله» در بغداد به دنیا آمد. او در سال ۴۲۳ هـ بعد از وفات پدرش به خلافت رسید. در دوره خلافت وی تحولات مهمی در جهان اتفاق افتاد که مرزهای سیاسی جهان را جابه جا کرد.

اولین حادثه مهم جهانی سقوط دولت شیعی آل بویه بود که حدود یکصد سال، حساس ترین مناطق خلافت اسلامی از جمله بغداد را در کنترل خود داشت و مقام خلافت را به شدت خوار و تضعیف نمود و هیبت و جبروت خلیفه را از بین برد. این حکومت در سال ۴۳۵ هـ سقوط کرد. حادثه بعدی ظهور ترکمنان سلجوقی در مشرق عالم اسلامی بود. این‌ها ترکان جنگجویی بودند که مدتی قبل از آن اسلام آورده بودند و یاری کنندگان شایسته ای برای اسلام شدند.

مقام خلافت سنی عباسی را احیا کردند و خطر و تهدید جدی برای دولت فاطمی شیعی مصر به شمار می‌رفتند. خاصه از زمانی که شام را از تسلط فاطمیان خارج کرده و آن‌ها را از آنجا راندند.

از خطرناک‌ترین حوادثی که در دوران القائم اتفاق افتاد، تلاش فاطمیان برای سرنگون کردن خلافت سنی بغداد بود. در سال ۴۵۰ هـ داعی فاطمیان، «بساسیری» موفق شد که بغداد را اشغال کند و خلیفه را دستگیر کرده و به شهر «حدثیه» منتقل کند. خلیفه یک سال تمام در آنجا بود تا اینکه «طغرل بیک» سلجوقی بر «بساسیری» پیروز شده و او را به قتل رسانید و خلیفه را به مقامش بازگرداند.

از دیگر حوادث حساس آن دوران، قحطی ۷ ساله ایام خلیفه المستنصر فاطمی در مصر می‌باشد که بنام شدت مستنصری شناخته شده است. همین قحطی از مهمترین اسباب سقوط حکومت فاطمیان به شمار می‌رود. ولی حساس‌ترین و خطرناک‌ترین حادثه تاریخی که در این دوران اتفاق افتاد، جنگ بزرگ و سرنوشت ساز ملازگرد در سال ۴۶۳ هـ بود. این جنگ بین سلجوقیان به رهبری سلطان آلب ارسلان و رومی‌ها به رهبری رومانوس چهارم اتفاق افتاد. در آن جنگ بیشتر نیروی رومی نابود شدند و برای همیشه شوکت بیزانس در هم شکسته شد و از گردونه رقابت و کشمکش با مسلمانان خارج شدند. این جنگ نتایج مهم دیگری هم داشت از جمله اینکه قلمرو سلجوقیان در آسیای صغیر گسترش یافت و به تدریج به شرق اروپا رسیدند و چند سال بعد همین جنگ بهانه شروع حملات صلیبی اروپائیان به جهان اسلام و شامات شد.

القائم در ۱۳ شعبان ۴۶۷ هـ ق بعد از حدود ۴۵ سال خلافت وفات کرد وی در زندگی شخصی خود فردی نیکوکار و روزه دار و نماز گذار بود. عقاید دینی صحیح داشته و بسیار صدقه می‌داد و بسیار زاهد و متواضع بود خاصه بعد از آنکه در سال ۴۵۱ هـ بعد از یک سال تبعید مجدداً به خلافت بازگشت. چنانکه بعد از آن تا زنده بود جز بر سجاده نماز خود بعد از ادای نماز شب نخواست.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات تیمور لنگ

(زمان: ۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ - ۱۸ فوریه ۱۴۰۵ م.)

مغولان در نیمه نخست قرن هفتم هجری با تصرف سرزمین‌های وسیعی از چین تا آسیای صغیر و از آسیای مرکزی تا شرق اروپا مملکت وسیعی بوجود آوردند. اما در نیمه دوم قرن هشتم هجری دچار زوال و انحطاط شده و قلمرو وسیع آنها تکه تکه شد. چنگیز خان قبل از مرگش، مملکت وسیع خود را بین چهار پسر خود تقسیم کرد. که همه تابع خان بزرگ که در چین حکومت می‌کرد بودند و زمانی که دولت مرکزی مغولان در چین دچار ضعف شد، حکومت وسیع مغولان پاره پاره گشت. و در هر منطقه و ناحیه‌ای یک خان و سردار، علم طغیان برافراشت و خود را مستقل اعلام کرد. بیشتر این سرداران ترک بودند و نه مغول. در آن اوضاع و شرایط این سرداران برای کسب قدرت بیشتر به زد و خورد با هم پرداختند. در چنین زمانه پر آشوبی بود که تیمور لنگ برآمد.

تیمور در سال ۷۳۶ هـ در شهر کش - از شهرهای ماوراءالنهر - در خانواده‌ای که به قبیله ترکی «برلاس» نسب می‌رساند به دنیا آمد. این خانواده شیعه مذهب بود و «قراچه نویان» یکی از اجداد تیمور از سرداران چنگیز خان مغول بود. چنگیز خان او را برای مصاحبت پسرش جغتای برگزیده بود. چنانکه گفتیم خانواده تیمور لنگ شیعه بودند و چنانکه می‌دانید در یورش وحشیانه مغولان به جهان اسلام شیعیان به آنها خدمتها کردند و همدست آنها شدند. این تجربه تیمور را هم بر آن داشت که مثل چنگیز خان به جهان اسلام یورش آورد.

تیمور دارای عزم و اراده آهنینی بود. جاه طلبی بود که کوهها در برابر همت او ناچیز

می‌نمود. ستاره اقبال او از زمانی طلوع کرد که والی شهر کش شد. این اتفاق زمانی افتاد که خان تاتاران برای سرکوب یک سردار شورشی به آن ناحیه آمده بود، تیمور در آن جریان خدمات شایانی به خان مغول کرد و او هم پس از سرکوب سردار شورشی؛ تیمور را والی منطقه کرد.

تیمور در پرتو نبوغ و همت خود به سرعت ترقی کرد و به زودی والی سمرقند شد ولی او که شهر سمرقند را خیلی دوست می‌داشت به دلیل رفتار ناشایست تاتارها با اهالی آن، روابط وی با خان تاتار تیره شد. از این رو تعلق تیمور خان تاتار برای سرکوب تیمور و تأدیب مردم سمرقند، سپاهی به سوی آن روانه کرد که تیمور گریخت و به امیر حسین برادر همسرش که امیر کابل بود پیوست. امیر حسین هم که از اطاعت خان تاتار سرپیچی کرده بود، فراری شد. این دو با هم متحد شده و بدین ترتیب مرحله دیگری در زندگی تیمور آغاز شد.

این دو سردار متحد، نفراتی جمع کرده و سپاهی تشکیل داده و با خوانین مغول به جنگ پرداختند و بر آنها پیروز شدند. اما به زودی بین خود آنها اختلاف افتاد. تیمور در نبردی، بر امیر حسین ظفر یافته و او را کشت و از آن پس فرمانروای مطلق ماوراءالنهر شد. در آن زمان انتساب به چنگیز خان یک افتخار محسوب می‌شد لذا تیمور خود را از احفاد چنگیز معرفی کرد در حالی که اصلاً مغول نبود. و در سال ۷۷۱ هـ با تشکیل شورایی از امرا و سرداران و علمای ماوراءالنهر خود را سلطان نامید.

به زودی تیمور قدرتمندترین مرد آسیای مرکزی شد و سرزمینهای وسیعی را به تصرف خود درآورد. از سال ۷۸۲ تا ۷۸۶ هـ خراسان و جرجان و مازندران و سیستان و افغانستان، فارس، آذربایجان و کردستان را تحت سلطه خود در آورد. و بر تمام سرزمینهایی که ایلخانان مغول ایران حکومت می‌کردند دست یافت.

تیمور که بسیار جاه طلب بود، آرزوی اعاده مجد و شکوه حکومت وسیع مغولان را در سر می‌پروراند و می‌خواست مانند چنگیز، جهانگیر شود و شهرت بدست آورد.

تیمور به هند هم که در دست مسلمانان بود لشکر کشید و در سال ۸۰۲ هـ دهلی را قتل عام و غارت کرد. آن شهر را بطور کامل ویران کرده و نزدیک به یکصد هزار مسلمان را کشت. این عادت تیمور بود که هر شهری را می‌گرفت به وحشیانه‌ترین شکل قتل عام می‌کرد و از سرکشته‌ها، مناره‌ها می‌ساخت. چنانکه در اصفهان دستور داد هفتاد هزار نفر را سر بریدند و از کله آن‌ها مناره ساختند. گرجستان و قفقاز و عراق مناطق دیگری بود که مورد غارت و چپاول تیمور واقع شد. سرانجام نوبت امپراطوری عثمانی رسید که ضربات ستم و غارت تیمور را بچشد. در آغاز کار تیمور نامه‌های مغرورانه و خشن برای بایزید صاعقه، سلطانی عثمانی، نوشت و بالاخره در سال ۸۰۵ هـ به آناتولی و آسیای صغیر لشکر کشید و در نزدیکی آنکارا- پایتخت ترکیه- ارتش عثمانی را شکست داد و بایزید را اسیر کرد.

سپاه تیمور در آن وقت حدود نیم میلیون سرباز داشت. بایزید هم سرگرم محاصره قسطنطنیه پایتخت روم شرقی بود (در آن زمان سفرایی بین پادشاهان اروپا و تیمور رد و بدل شد که وی را به حمله بر امپراطوری عثمانی تشویق می‌کردند)^(۱) از این رو اگر تیمور به عثمانی حمله نمی‌کرد بایزید می‌توانست قسطنطنیه را فتح کند ولی با حمله تیمور فتح آن نیم قرن به تأخیر افتاد. تیمور پس از آن به حلب و دمشق لشکر کشید و سلطان ممالیک ناصرالدین بن الظاهر را مجبور کرد که اطاعت وی را بپذیرد و به وی جزیه دهد.

پس از آنکه از جهات شمال و جنوب و غرب مملکت تیمور بسیار گسترش یافت، تصمیم گرفت که به چین حمله کند. ولی در راه چین در شهر مرزی اترار به تاریخ ۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ برابر با ۱۸ فوریه ۱۴۰۵ م. در گذشت.

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید: عجائب المقدور، المغول فی التاريخ، التاريخ الاسلامی ج ۷.

تیمور لنگ شیعه مذهب متعصبی بود و فرزندانش نیز پس از وی بر همان مذهب بودند^(۱). وی مردم را به پذیرش تشیع مجبور می‌کرد. از نظر اخلاقی تیمور، واجد و جامع صفات و خصال متناقض بود. از یک سو در جنگ‌هایش از اجساد کشته گان، کوهها بر می‌افراشت و از سرهای آنها مناره‌ها می‌ساخت. از سوی دیگر در زمان جنگ‌هایش مسجدی چوبی برپا می‌کرد و در آن اقامت می‌کرد تا نماز جماعت از وی فوت نشود. به حافظان قرآن عطایای بی‌شمار می‌داد. در عین حال در جنگ‌ها، خندق‌هایی حفر می‌کرد و اسیران را زنده به گور می‌کرد. (چنانکه با ۴۰۰۰ اسیر ارمنی کرد) و هم در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد. در همان حال برای تجدید حکومت وسیع مغولان و تحقق بخشیدن فزون خواهی‌های بی‌پایانش، به سرزمینهای بسیاری لشکر کشید که اکثرا مسلمان بودند. و برای اینکه تنها سلطان جهان باشد، بر ضد تمام امرای مسلمان زمانش لشکر کشید و آنها را تابع خود کرد، بسیاری از شهرهای اسلامی را ویران کرد و صدها هزار مسلمان را کشت، با این وجود، بعضی از مورخین در گذشته و حال کوشیده‌اند او را بعنوان یکی از بزرگترین فاتحان و مصلحان و مجددان اسلام معرفی کرده و ستایش کنند. ولی واقعیت این است که تیمور یک بلا و مصیبتی برای اسلام و مسلمین بود.

۱- درباره مذهب تیمور که نویسنده محترم، وی و خاندان وی را شیعه دانسته، تردید هست. تیمور و بعد فرزندان وی سنی حنفی بودند چنانکه نام یکی از فرزندان وی عمر شیخ بود. ولی از هواداران و مروجان تصوف بدعتی بودند. در اینکه فرزندان وی که پس از وی در هرات حکومت می‌کردند حنفی بودند هیچ تردیدی وجود ندارد. اما در مورد تیمور همچنانکه در متن هم آمده باید گفت که وی مردی سنگدل، نیرنگ باز، پردل، غارتگر و در عین حال دور اندیش و هوشمند و بلند پرواز و شیفته خونریزی و غارت و ویرانگری بود. او در جاه طلبی و بلند پروازی خود هیچ مانعی نمی‌شناخت و به هیچ مذهب و آئین خاصی پایبند نبود. شرحی از می‌خوارگی‌های مفرط وی و سردارانش را «کلاویخو» سفیر اسپانیایی در دربار تیمور در سفرنامه خود آورده است. با این حال در ظاهر عارفان و صوفیان را بسیار گرامی می‌داشت و به زیارت مزار صوفیه می‌رفت و از آنها همت می‌طلبید!! (مترجم)

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

اعلام پادشاهی در افغانستان

(۱۷ شعبان ۱۳۳۶ ق - ۲۷ مه ۱۹۱۸ م)

سرزمین افغانستان به عنوان یک کشور مستقل با حدود مرزی کنونی تا قبل از پایان قرن سیزدهم هجری شناخته شده نبود بلکه مناطق غربی آن تابع ایران و قسمت‌های شرقی و جنوبی آن بخشی از هند به شمار می‌رفت اگر زمانی در ایران حکومت قدرتمندی سر کار بود بخش بیشتری از خاک افغانستان کنونی را در سلطه خود می‌گرفت و برعکس اگر در هند سلسله قدرتمندی روی کار می‌آمد بخشهایی را از تسلط ایران خارج کرده وزیر سلطه خود می‌گرفت. در سرزمین افغانستان در طول تاریخ حکومت‌هایی سرکار آمده‌اند که نقش بزرگی در تحولات تاریخی اسلام و حیات مسلمانان داشته‌اند مانند دولت غزنویان و خاصه سلطان محمود غزنوی و دولت غوریان و بویژه سلطان شهاب الدین غوری و دولت گورکانیان یا مغولان کبیر و به خصوص موسس آن محمد بابر شاه. از اوایل سال ۱۱۶۳ هـ بعد از قتل نادرشاه افشار شاه ایران که بیشتر خاک افغانستان هم تحت سلطه او بود- یکی از فرماندهان افغانی نادر به نام احمد شاه ابدالی (دارانی) به قندهار رفت و در آنجا حکومتی تشکیل داد. لذا از آن زمان بیشتر خاک افغانستان کنونی تحت حکومت خاندان دارانی بود. دارانیها که در صدد توسعه قلمرو نفوذ خود بودند، شروع کردند به دست اندازی به مناطق تحت سیطره حکومت قاجار ایران (مانند هرات و نواحی غربی و شمال غربی افغانستان کنونی) و مناطق تحت نفوذ حکومت سیکهای شمال غرب هند ولی به زودی جنگ‌های داخلی خاندان دارانی برای کسب قدرت باعث تضعیف دارانی‌ها شد و راه را برای دخالت انگلیس در امور داخلی افغانستان هموار

کرد^(۱). انگلیس در آن موقع هند را اشغال کرده و حکومت ایران را هم زیر نفوذ خود گرفته بود. در هنگام جنگ‌های داخلی یکی از خوانین دارانی بنام شجاع الملک از انگلیسی‌ها برای دستیابی به حکومت تقاضای کمک کرد. آن‌ها هم فرصت را غنیمت شمرده و در سال ۱۲۵۵ ق سپاه بزرگی را روانه کابل کردند افغانستانها به فرماندهی «دوست محمد خان» امیر کابل به مقابله آن‌ها شتافته و شکست سختی به انگلیسی‌ها دادند و آن‌ها را مجبور کردند که از افغانستان عقب نشینی کرده و دوست محمد خان را به عنوان امیر افغانستان به رسمیت بشناسند.

در سال ۱۲۷۴ هـ - ۱۸۵۷ م. شورش بزرگ هند (شورش سپاهیان) اتفاق افتاد و مسلمانان افغانستان نیز در آن شورش از مسلمانان هند جانبداری می‌کردند. پس از فرونشاندن شورش انگلیسی‌ها که از دخالت افغانستانها به شدت به خشم آمده بودند با سپاه بزرگی برای تنبیه افغانستان وارد افغانستان شدند اما با مقاومت سرسختانه افغانستانها به رهبری دوست محمد خان مجبور به عقب نشینی شدند. پس از مرگ دوست محمد، امیر قدرتمند افغانستان در سال ۱۲۸۰ ق انگلیسی‌ها بار دیگر تلاش کردند به بهانه جلوگیری از حملات افغانستانها به خاک هند، در امور داخلی افغانستان دخالت کنند. بهانه دیگر انگلیسی‌ها آن بود که روسها آسیای مرکزی را به تصرف خود درآورده بودند لذا ممکن بود از طریق افغانستان، هند را مورد تهدید قرار دهند. لذا انگلیسی‌ها در سال ۱۲۹۵ ق با سپاهی بزرگ و بعد از دادن تلفات و خسارتهای فراوان، افغانستان را اشغال کردند. گفتنی است که انگلیسی‌ها بعد از مرگ دوست محمد خان از اختلاف بین سران دارانی بر سر جانشینی دوست محمد خان استفاده کرده و بین آن‌ها نفوذ کردند و از سویی روسها نیز در خاندان دارانی نفوذ کرده و توانستند که اتحاد آن‌ها را از بین ببرند و به این ترتیب موفق شدند که افغانستان را به اشغال خود درآورند.

۱- التاريخ الإسلامي، أفغانستان قلعة الإسلام، تاريخ آسيا المعاصر والحديث.

به هر حال اضطرابات و آشوبهای داخلی از سال ۱۲۹۵ تا سال ۱۳۱۹ که حبیب الله خان به امارت افغانستان رسید ادامه داشت در دوره او نفوذ انگلیس بیش از پیش افزایش یافت و دو کشور انگلیس و روسیه در سال ۱۳۲۵ ق معاهده ای بین یکدیگر امضا کردند که هر دو استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند.

در زمان جنگ جهانی اول، عثمانی‌ها تلاش کردند که حبیب الله خان را به طرفداری از خود جلب کنند و توسط وی در افغانستان و هند بر ضد انگلیس اعلان جهاد نمایند ولی او بر حمایت از انگلیس در جنگ تأکید داشت. هنگامی که داشت جنگ جهانی اول به پایان می‌رسید و حبیب الله خان هم مطمئن شد که عثمانی شکست می‌خورد، با تشویق و تأیید انگلیس حبیب الله خان در ۱۷ شعبان ۱۳۳۶ هـ ۲۷ مه ۱۹۱۸ م. تأسیس پادشاهی افغانستان را اعلام کرد. سیاستی که امیر حبیب الله خان در تأیید انگلیس ورد حمایت از عثمانی در پیش گرفته بود، نارضایتی مردم را فراهم کرد لذا وی را در سال ۱۳۳۸ هـ ق ترور کردند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

غزوه بدر

(۱۷ رمضان سال دوم هجرت - ۱۵ مارس ۶۲۴ م.)

در سال دوم هجری برای حمایت از دولت نوپای اسلامی مدینه در برابر تلاشهای مشرکین قریش برای براندازی آن، به مسلمانان اجازه جهاد داده شد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم سیاست حکیمانه ای در جنگ برضد مشرکین قریش در پیش گرفت. پیامبر خدا می‌خواست بنیه اقتصادی قریش را با حمله به کاروانهای تجاری آنها که به شام می‌رفتند، تضعیف کند. این سریه‌های جنگی در ماه رمضان سال اول هجرت آغاز شد.

جاسوسان و نیروهای اطلاعاتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به ایشان خبر دادند که کاروان تجاری بزرگی به ریاست ابوسفیان بن حرب به سوی شام در حرکت است. مسلمانان آماده شدند و این کاروان را تعقیب کردند ولی کاروان قبل از رسیدن مسلمانان از محل رفته بود. در بازگشت از شام پیامبر بار دیگر مسلمانان را برای حمله به کاروان تشویق کرد. بیش از سیصد نفر که اکثرا از انصار مدینه بودند برای جنگ آماده شدند. این عده فقط دو اسب داشتند و هر سه نفر به نوبت بر یک شتر سوار می شدند و هرگز گمان نمی کردند که با یک سپاه بزرگ در بدر روبرو خواهند شد.

اخبار خروج مسلمانان از مدینه به ابوسفیان رسید. از این رو وی دو اقدام زیرکانه را به موازات هم انجام داد. نخست مسیر قافله را تغییر داد. سپس به قریش در مکه این موضوع را اطلاع داد. مشرکان به سرعت خود را برای جنگ با مسلمانان آماده کردند. متعاقب آن یک هزار جنگجو به فرماندهی ابوجهل و بزرگان قریش برای جنگ از مکه خارج شدند. تمام طوایف قریش به جز بنی عدی در این سپاه سهیم بودند.

ابلیس هم در شمائل سراقه بن مالک سردار قبیله بنی کنانه بر آنها ظاهر شد و ایشان را بر جنگ با مسلمانان تشویق و تحریک کرد و به آنها گفت: «انی جار لکم» (انفال : ۴۸) «من یارو فریادرس شما خواهم بود».

خبر به مسلمانان رسید و ناگهان خود را در برابر سپاه بزرگی دیدند که توقع آن را نداشتند. از یک طرف قافله هم از آنجا گذشته بود. لذا پیامبر صلی الله علیه و سلم با مهاجرین و انصار برای جنگ با قریش، رایزنی کرد. رأی ایشان، رسول الله را شادمان نمود. به زودی مکان جنگ و استقرار مسلمانان مشخص شده و پیشاپیش، پیامبر به مسلمانان مژده ظفر و پیروزی داد. و برای اینکه مسلمانان را به یاری خداوند مطمئن کند، کشته شدن سران مشرکین را به آنها وعده داد. مسلمانان برای پیامبر یک سایه بان برپا کردند که ایشان در گرما گرم جنگ از آنجا سیرجنگ را نظاره کرده و دستورات لازم را صادر می فرمود. شب قبل از جنگ را حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در نماز و دعا

و استغفار به صبح رساند و در آن شب باران سبکی بر مسلمانان بارید که این باران برای مشرکان بسیار شدید بود. بعلاوه در آن شب در صفوف مشرکان تفرقه افتاد و تعدادی از جمله حکیم بن حزام و عتبه بن ربیعہ کوشش کردند که مردم را از جنگ منصرف کنند. ولی ابوجهل این تلاشها را به شکست کشاند و مشرکان را برای جنگ برانگیخت و سرانجام برای جنگ هم رأی شدند. روز جمعه ۱۷ رمضان سال ۲ هجری که یوم الفرقان (روز جدایی حق از باطل) است، روزی ماندگار در تاریخ امت اسلامی، این رویارویی، اولین پیکار بزرگ بین لشکر خدای رحمان به فرماندهی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم به شمول جبرئیل و میکائیل علیهما السلام در رأس لشکری از فرشتگان مطهر با لشکر شیطان به فرماندهی ابوجهل به شمول ابلیس - علیه اللعنه - می باشد. در این روز سرنوشت ساز، نخست سه نفر از شجاعان و شهسواران مشرکین به اسامی عقبه بن ربیعہ و پسرش ولید و برادرش شبیه به میدان آمده و هم‌اورد طلبیدند. به دستور رسول خدا، سه نفر از مهاجرین به نامهای حمزه و علی و عبیده بن حارث رضی الله عنهم به سوی آنها شتافته و هر سه آن مشرکان را به هلاکت رساندند. متعاقب آن جنگ عمومی شدیدی آغاز شد. در آن روز حماسه‌هایی از مسلمانان به ظهور رسید که شرح آنها مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. حماسه‌های عمیر بن حمام، معاذ و معوذ پسران عفرآء، عوف بن حارث ابوعبیده جراح، عمر بن خطاب، مصعب بن عمیر، گوشه ای از آن حماسه هاست. این جنگ با پیروزی درخشان مومنان به پایان رسید. خداوند شرح این جنگ و ایثار مجاهدان بدر را در قرآن عظیم الشان خود در سوره انفال ذکر کرد که تا روز قیامت خوانده شود و همه از آن آگاه شوند. خداوند در کتاب خود آن روز را یوم الفرقان نامیده است. با پیروزی در این جنگ، پایه‌های حکومت نوپای اسلامی در مدینه منوره مستحکم شد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

جنگ سرزمین شهیدان اسلام (پیکار تور با نبرد پواتو)

(زمان: ۲ رمضان ۱۱۴ هـ - ۲۱ اکتبر ۷۳۲ م.)

این جنگ بزرگترین و عمیق ترین اثر را در تاریخ اسلام و مسیحیت بر جای گذاشته و بلکه سرنوشت اسلام و مسیحیت را بطور قاطع تعیین کرد. مورخان مسلمان این جنگ را بعنوان «جنگ سرزمین شهیدان اسلام» می‌شناسند و مورخان اروپایی از آن بعنوان پیکار تور یا پواتو یاد می‌کنند. از نظر مورخان اگر مسلمانان در آن جنگ شکست نمی‌خوردند، امروز از دین مسیحیت در اروپا خبری نبود و مسیحیت به کلی در جهان ریشه کن می‌شد!

مسلمانان در سال ۹۲ هـ اندلس (اسپانیا) را فتح کردند و به سرعت دامنه فتوحات مسلمانان در اروپا گسترش یافته و در مدتی کمتر از بیست سال از سلسله جبال پیرنه (بین فرانسه و اسپانیا) گذشتند و ایالات جنوبی فرانسه را هم فتح کردند و بر دشت‌های اطراف رود رن (Rhone) دست یافتند. ولی متأسفانه دیری نپایید که مسلمانان دستخوش اختلافات قبیله‌ای شدند و به همین دلیل برای اولین بار در سال ۱۰۲ هـ در جنگ تولوز از فرانسوی‌ها شکست خوردند و فرمانده آن‌ها، امیر اندلس «سمح بن مالک خولانی» و گروه بزرگی از سپاه وی به شهادت رسیدند و سپاه مسلمانان ناگزیر به مرزهای فرانسه عقب نشست به امید آنکه با تجدید قوا مجدداً جنگ را از سر بگیرند ولی فتنه و آشوب بزرگی که بعلت کشمکش‌ها و اختلافات قبیله‌ای و نژادی بین عرب و بربر از یک سو و عرب‌های یمنی و قیسی از سوی دیگر به مدت بیش از ۱۰ سال اسپانیای اسلامی را در بر گرفته بود، ادامه فتوحات را متوقف کرد. تا اینکه در سال ۱۱۳ هـ فرمانده بزرگ «عبدالرحمن بن عبدالله غافقی» به فرمانروائی اسپانیا منصوب شد.

آنچه مسلم است «عبدالرحمن غافقی» افسری بزرگ و عالی مقام بود و هم سیاستمداری ماهر و با ایمان و با تقوا و جهاد در راه خدا را بسیار دوست می‌داشت. او

پیوسته درصدد بود که انتقام کشته شدن سمح بن مالک خولانی را بگیرد و شکست مسلمانان را در کنار دیوارهای «تولوز» جبران کند. به همین منظور از آغاز فرمانروایی خویش پیوسته نیرو بسیج می‌کرد و امور اداری و کشوری را اصلاح و تنظیم کرده و شئون زندگی مردم را مرتب نمود و با این تدابیر توانست آرامش و ثبات را به جامعه آشوب زده اسپانیای اسلامی بازگرداند. در این موقعیت یکی از رهبران طمعکار و زیاده طلب بربرها از فرصت استفاده کرده و بر آن شد که ایالات شمالی اسپانیا را مستقل کند. بدین منظور با کنت «اودو» حاکم ایالت «اکوتین» (اکیتانیه) در جنوب فرانسه بر ضد حکومت اسلامی اسپانیا هم پیمان شد.

عبدالرحمن ناگزیر شد قبل از اینکه کار منوزه بالا بگیرد، سپاهی برای سرکوب وی اعزام کند این سپاه منوزه را تعقیب کرده و پس از دستگیری به قتل رساند. هنگامی که «اودو» حاکم اکوتین از شکست و کشته شدن هم پیمان خود آگاهی یافت و متوجه شد که در معرض خطر جدی قرار گرفته است آماده دفاع از قلمرو خویش گردید در این زمان عبدالرحمن غافقی در محرم سال ۱۱۴ هـ با سپاه خود متشکل از عربها و بربرها به سوی شمال اسپانیا به حرکت درآمد. این بزرگترین نیروی اسلامی بود که اسپانیا و فرانسه تا آن روز دیده بود. این سپاه مانند سیلی ویرانگر بر سر کنت اودو و سرزمین او فرود آمد، مقاومت او را به سختی درهم شکست و سپاه او را متلاشی کرد. وی به سوی شمال گریخت به زودی مسلمانان به جنوب فرانسه رسیدند و شهر سانس در یکصد مایلی پاریس - پایتخت فرانسه - را اشغال کردند.

این پیشروی با موفقیت انجام گرفت و غافقی نیمی از جنوب فرانسه را از شرق تا غرب در مدت چند ماه متصرف شد.

آن روز پادشاه فرانسه «تیودوریک چهارم» بود ولی در آن زمان پادشاهان فرانسه اشباحی بیشتر نبودند و در واقع شارل مارتل، فرمانده محافظان قصر سلطنتی فرانسه، همه کاره بود و با کمال قدرت حکومت می‌کرد. سرداران فرانسوی با شارل مارتل تشکیل

جلسه داده و برای چگونگی مقابله با هجوم مسلمانان با وی مشورت کردند. شارل مارتل که از مردان زیرک روزگار خود بود و دشمن قدیمی کنت «اودو» حاکم اکوتین محسوب می‌شد، او را مانند طعمه ای در برابر مسلمانان رها کرد و چنانکه گفتیم سرزمین او را مسلمانان متصرف شدند. شارل مارتل از فرماندهان فرانسوی خواست که منتظر بمانند تا مسلمانان به آن‌ها نزدیک شوند. و گفت: «به نظر من نباید متعرض این لشکر کشی آن‌ها شد زیرا آن‌ها هنگامی که پیش می‌آیند مانند سیل همه چیز را با خود می‌برند. بگذارید که دست‌های آن‌ها از غنائم جنگ پر شود و در جایی قرار گیرند و سرگرم کشمکش ریاست طلبی و حکومت گردند و اختلاف و چند دستگی در میان آن‌ها پدید آید، در آن موقع به آسانی می‌توانید بر آن‌ها دست یابید.»

«مارتل» سپاه عظیمی از فرانسویان و قبایل مختلف ژرمن‌های وحشی بت پرست و دسته‌های مزدور از هر سو گرد آورد. بدین ترتیب علیرغم بزرگی سپاه اسلام، سپاه فرانسه چند برابر آن انبوه تر بود. سپاه فرانسه در دشت تور به رود «لوار» رسیدند. سپاه مسلمانان نیز به پیشروی خود ادامه دادند تا به نزدیک اردوگاه سپاه فرانسه رسیدند. عبدالرحمن غافقی، گروهی را برای برآورد تعداد نفرات و تجهیزات سپاه فرانسه اعزام داشت ولی آن‌ها نیز از تعداد نفرات و میزان تجهیزات آن‌ها غافل ماندند. از این رو عبدالرحمن بار دیگر از کرانه رود «لوار» به میان دشت واقع در بین «تور» و «پواتو» مراجعت کرد. سربازان اسلام در آن هنگام در تشویش به سر می‌بردند زیرا آتش اختلاف میان قبایل بربر که بیشتر سربازان را تشکیل می‌داد شعله ور شده بود. آن‌ها در صدد بودند با انبوه غنائمی که به چنگ آورده بودند، مراجعت کنند بعلاوه مدت چند ماه بود که جنگیده و خسته شده بودند.

جنگ در اواخر شعبان ۱۱۴هـ بصورت زد و خوردهای جزئی میان دو سپاه آغاز شد تا اینکه در روز دوم رمضان ۱۱۴هـ برابر با ۲۱ اکتبر ۷۳۲م. جنگ عمومی با شدت و سرسختی هر چه تمامتر میان دو سپاه اسلام و فرانسه در گرفت بدون اینکه یکی

بردیگری برتری یابد. روز بعد هم جنگ با همان شدت ادامه یافت تا اینکه آثار شکست در صفوف قوای فرانسه نمودار گشت و طلیعه پیروزی سربازان اسلام آشکار گردید. ولی متأسفانه درست در همین موقع حادثه ای اتفاق افتاد که پیش بینی شده بود. قسمتی از سربازان فرانسه راه خود را بطرف جایگاه غنائم فراوان مسلمین گشودند. متعاقب آن نیروی بزرگی از جنگجویان مسلمین میدان جنگ را رها ساخته و به منظور حفظ غنائم به عقب برگشته بدین گونه صفوف سربازان اسلام دچار بی‌نظمی شد.

عبدالرحمن غافقی بیهوده می‌کوشید تا نظم سپاه را حفظ کند و سربازان را به ثبات و پایداری بر می‌انگیخت در این هنگام که عبدالرحمن در میان سربازان خود به هر سو می‌رفت ناگهان تیری از سوی دشمن به طرف او رها شد و به این ترتیب آن قهرمان نامی به شهادت رسید. با مرگ این فرمانده بزرگ پراکندگی و پریشانی در میان سپاهیان بوجود آمد. در مقابل فرانسویان نیز جسور شده و به سختی بر قوای پراکنده مسلمین هجوم آوردند و کشتار سختی براه انداختند تا اینکه پرده شب میان آن‌ها فاصله انداخت و دو لشکر به اردوگاههای خود بازگشتند. در این هنگام نزاع و کشمکش میان سران سپاه مسلمین بالا گرفت و هرگونه امید پیروزی را از دست دادند، لذا تصمیم گرفتند به دورترین نقطه جنوب فرانسه عقب نشینی کنند. با طلوع صبح، فرانسوی‌ها دیدند که اردوگاه مسلمانان خالی است و کسی آنجا نیست ولی از ترس اینکه مسلمانان نیرنگی زده یا کمین کرده باشند، از تعقیب سپاه مسلمانان خودداری کردند. کارل مارتل و سپاه اوهم به سمت شمال بازگشتند.

از نگاه عرف جنگ در واقع مسلمانان در سرزمین شهیدان شکست نخوردند بلکه بدون پیروزی، عقب نشستند ولی مورخان مسیحی این جنگ را با اهمیت بسیار زیاد تلقی نموده و به اسطوره ای نزد آن‌ها تبدیل شده است و آن را به مبالغه و تعصب و تقدس و قهرمانی‌های غیر واقعی آمیخته‌اند. و کارل مارتل را بعنوان منجی مسیحیت و اروپا از خطر اسلام و مسلمین! بسیار ستوده‌اند تمام مورخان قدیم و جدید اروپایی اتفاق

دارند که این جنگ مهمترین حادثه در تمام تاریخ اروپا و مسیحیت به شمار می‌رود. و ما هم می‌گوییم: اگر حرص و آز گروهی از مسلمانان در حفظ غنائم خود نبود و اینقدر دنیا پرست نبودند، قطعاً مسلمانان پیروزی می‌شدند و اکنون تمام قاره اروپا مانند کشورهای شمال آفریقا اسلامی بود و اروپائیان مسلمان ولکن!!

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

قیام محمد النفس الزکیه بر ضد حکومت عباسیان

(۱۴ رمضان ۱۴۵ هـ - ۹ دسامبر ۷۶۲ م.)

دعوت عباسیان برای بدست آوردن خلافت به دست ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه نوه امام علی رضی الله عنه آغاز شد. ولی چون او فرزندی نداشت پس از وی پیروانش به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس روی آوردند. بدین ترتیب دعوت ابوهاشم نیز به محمد بن علی منتقل شد. زمانی که عباسیان موفق شدند با شعار «الرضا من آل محمد» پیروان زیادی بدست آورند بر ضد بنی امیه قیام کرده و آنها را سرنگون کردند. تا آن زمان معلوم نبود که عباسی‌ها خلافت را برای چه کسی می‌خواهند و منظور آنها از آن شعار مبهم چیست. علوی‌ها انتظار داشتند که با برافتادن بنی امیه، به خلافت برسند ولی وقتی که دیدند بعد از بنی امیه، بنی عباس عهده دار امور خلافت شدند و علویان را شریک خلافت نکردند علیه حکومت قیام کرده و حق خود را مطالبه می‌کردند. ولی البته در دوره خلافت سفاح نخستین خلیفه عباسی تحرکات قابل ذکری از آنها مشاهده نشد تا اینکه بعد از وفات سفاح برادرش منصور به خلافت رسید. در این زمان نخستین قیام علوی روزگار عباسیان به رهبری محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب آغاز شد. مردم به خاطر زهد و عبادت و ایمان بسیارش به وی لقب النفس الزکیه

داده بودند. محمد یک قریشی کامل و خالص بود. پدران و مادران وی تا حضرت علی و فاطمه رضی الله عنهما همگی عرب قریشی بودند و هیچ یک احیانا کنیز نبوده است. نفس زکیه دلاوری شجاع و سوارکار بی نظیری بود و شخصیتی دوست داشتنی و با هیبت داشت. در آغاز دعوت عباسی وقتی گفته می شد محمد، امام دعوت بر ضد بنی امیه است، بسیاری از مردم گمان می کردند منظور از محمد، همین محمد النفس الزکیه می باشد. در اواخر خلافت بنی امیه، بسیاری از مردم با او بیعت کرده بودند، حتی ابوجعفر منصور که اکنون خلیفه بود، خودش با نفس زکیه برای خلافت بیعت کرده بود^(۱).

وقتی که منصور به خلافت رسید، محمد و برادرش از بیعت با وی امتناع کردند. منصور اصرار زیاد داشت که یا بیعت کنند یا دستگیر شده نزد وی فرستاده شوند. وی والی مدینه را که در این کار سستی کرده بود، از مقامش عزل و یک عرب بدوی را که بسیار خشن و بی عاطفه بود به جای وی والی مدینه کرد. او هم خانواده محمد و بلکه کلیه آل حسن را گرفته و به زندان کرد. و آنها را شکنجه می کرد بسیاری از آنها زیر شکنجه، کشته شدند. ولی محمد و برادرش ابراهیم متواری شده و مخفیانه می زیستند. منصور برای اینکه محمد را بیابد به خدعه و نیرنگ متوسل شد. از این رو نامه ای محبت آمیز برای محمد نوشت و امانش داد. محمد هم پس از دوره ای طولانی اختفا و رنجهای روحی که به سبب کشته شدن بسیاری از افراد خانواده اش در زندان منصور کشیده بود، سرانجام دعوت خود را آشکار کرد و در جمادی الآخر سال ۱۴۵ هـ دعوت خود را در مدینه اعلام کرد. و در مسجد نبوی از مردم مدینه بیعت گرفت. و برادرش ابراهیم را برای اخذ بیعت از مردم بصره به آن شهر فرستاد.

۱- نگاه کنید به: تاریخ طبری الکامل ابن اثیر، البدایه والنهایه ابن کثیر، حرکه النفس الزکیه تاریخ الخلفاء، محاضرات فی الدوله العباسیه

متعاقب آن منصور سپاهی بزرگ برای سرکوب قیام النفس الزکیه به مدینه گسیل داشت محمد با یارانش مشورت کرد که چگونه با سپاه منصور مقابله کند. گروهی اظهار می‌داشتند که در مدینه بمانند و مانند زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم اطراف آن خندق حفر کنند و گروهی دیگر برای عقیده بودند که به مصر بروند که ثروت فراوان دارد و یاوران اهل بیت در آنجا بسیارند رای درست هم همین بود. به هر حال سپاه منصور به مدینه رسید و به شدت آن را به محاصره درآورد. فرمانده سپاه منصور با فرستادن نامه‌هایی به فرماندهان سپاه النفس الزکیه و دادن وعده‌های دروغین، آنان را از اطراف محمد پراکنده کرد. پس از آن باقی مانده سپاه محمد در ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ ق. با سپاه منصور درآویخت و جنگی خونین درگرفت. علیرغم ثبات بی‌نظیر محمد و یارانش تا جایی که هرکدام از آنها با صدها نفر درآویخته بود و خود محمد، هفتاد نفر از سپاه منصور را کشت. ولی نهایتاً خود محمد هم کشته شد و با مرگ وی، قیام شکست خورد و خاتمه یافت.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

تأسیس دولت امارات

(۱۴ شوال ۱۳۹۱ هـ - ۲ دسامبر ۱۹۷۱ م.)

کشور کنونی امارات متحده عربی دیر زمانی قسمتی از خاک کشور عمان محسوب می‌شد. تا اینکه سلاطین یعاربیه سقوط کرده و به جای آنها آل بوسعید در سال ۱۱۵۴ هـ حکومت عمان را بدست گرفتند. در این زمان ستاره اقبال «خاندان قاسمی» بدرخشید و با نیروی دریایی بزرگی در منطقه خلیج فارس به فرماندهی «رحمت بن مطر» ظاهر شدند و در سرزمینهای کنونی امارات ادعای استقلال کردند. رحمت، شهر «رأس الخیمه» را

بعنوان پایتخت خود انتخاب کرد و «احمد بوسعید» سلطان عمان به ناچار استقلال وی را پذیرفت. وضع بر این منوال بود تا اینکه استعمارگران انگلیسی وارد منطقه خلیج فارس شدند و بعد از چند جنگ برق آسا منطقه را اشغال کرده و خاندان قاسمی را مجبور کردند که در سال ۱۳۳۵ هـ سیاست انگلیس را در منطقه بپذیرند انگلیسی‌ها برای آنکه راحت تر بر منطقه حکومت کنند و بدون دردسر منابع منطقه را به یغما ببرند، همان سیاست معرف استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» را در این منطقه هم اجرا کردند. از این رو این منطقه را به هفت شیخ نشین تقسیم کردند. که عبارتند از: ابوظبی، شارقه، دبی، رأس الخیمه، فجیره، ام القوین، عجمان و در هر منطقه شیخی را امیر کردند در میان این شیوخ، آل نهیان (در ابوظبی) و آل مکتوم دبی از همه نیرومندتر بودند.

اشغالگران انگلیسی برای سالها خود را بر مسلمانان منطقه تحمیل کردند تا اینکه وضعیت قدرتها در عرصه جهانی تغییر کرده و قدرتهای جدیدی (مثل آمریکا) پا به عرصه وجود گذاشتند و سیاستها و روشهای استعمار تغییر کرد. لذا این تغییرات در عرصه بین المللی در سال ۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۰ م. انگلیسی‌ها را ناچار کرد که از منطقه خلیج فارس خارج شوند. متعاقب آن، شیخ زایدبن سلطان آل نهیان امیر ابوظبی تلاشهای مستمری را برای وحدت بخشیدن به امارات هفت گانه به انضمام کویت و قطر و بحرین و تشکیل یک دولت متحد آغاز کرد. ولی سه شیخ نشین کویت و قطر و بحرین نپذیرفتند تا اینکه شیخ زاید در ۱۴ شوال ۱۳۹۱ هـ - ۲ دسامبر ۱۹۷۱ م. اتحاد امارات هفت گانه و تشکیل دولت امارات متحده عربی را اعلام کرد و خود وی بعنوان نخستین رئیس این اتحادیه انتخاب شد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

فتح مصر^(۱)

(زمان: ۱۶ شوال ۲۰ هـ - ۱۷ سپتامبر ۶۴۱ م.)

عمرو بن عاص - رضی الله عنه - یکی از فرماندهان فتوحات شام بود. وی بویژه فلسطین را فتح کرد. بعد از فتح بیت المقدس، عمرو به فتح مصر می‌اندیشید. او با خود فکر می‌کرد که چگونه خلیفه حضرت عمر بن خطاب - رضی الله عنه - را برای این کار راضی و قانع نماید. اما عمرو فرماندهی کاردان و سیاستمداری نابغه بود و توانست با دلایل و براهین قانع‌کننده، امیرالمومنین را برای فتح مصر راضی کند. او فتح مصر را برای حضرت عمر، آسان جلوه داد. و گوشزد کرد که مصر ثروت فراوان و منابع بی‌پایان دارد. عمرو به حضرت عمر یادآورد شد که اگر مصر همچنان در دست رومی‌ها باقی بماند ممکن است آنجا را به پایگاهی برای حمله به شام قرار دهند. نهایتاً با توضیحات عمرو - رضی الله عنه - امیرالمومنین راضی شد و در اواخر سال ۱۸ هـ چهار هزار جنگجو در اختیار عمرو گذاشت. لیکن این که گفته‌اند: عمرو بن عاص بدون دستور خلیفه و از پیش خود برای فتح مصر اقدام کرد نه عقلا و نه نقلاً درست نیست. اما این روایت که گفته‌اند امیرالمومنین، نامه‌ای برای عمرو نوشت و از وی خواست که بازگردد، این دستور بعد از آن بوده که بار نخست به وی اجازه داده بود برای فتح مصر حرکت کند. حضرت عمر این نامه را بعد از آن نوشت که با عده‌ای از بزرگان صحابه مشورت کرد و آن‌ها وی را از عواقب این فتح بیم دادند. امیرالمومنین در آن نامه نوشته بود: «اگر این نامه قبل از ورود توبه سرزمین مصر به دست تو رسید به جای قبلی خود بازگرد ولی اگر وارد مصر شده بودی به مسیر خود ادامه بده»

حوادث فتح اسلامی مصر به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱- برای آگاهی بیشتر: فتوح البلدان، النجوم الزاهرة، السلوك، البداية والنهاية، الكامل في التاريخ، تاريخ طبري، الولاة والقضاة، تاريخ مصر الإسلامية.

دوره نخست: از ورود عمرو به مصر شروع می‌شود و تا رسیدن نیروهای کمکی به وی ادامه می‌یابد. در این دوره که مصادف با اوائل سال ۱۹ هـ - ۶۴۰ م. می‌باشد، مسلمانان وارد مصر شدند و شهر مرزی عریش را فتح کردند و سپس بدون توقف به مسیر خود ادامه داد تا اینکه به یکی از شهرهای مصر به نام «غرماء» رسید. آن شهر در قسمت شرقی «بورت سعید» فعلی قرار داشته و دارای حصار و قلعه‌های مستحکم و در کنار دریای احمر واقع بود. خدای بزرگ چنین مقدر کرده بود که رومی‌ها اهمیت زیادی به این شهر محصور و مستحکم ندهند. مسلمانان پس از یک ماه محاصره شهر، آن را گشودند. در نتیجه فتح این شهر، عمرو متوجه شد که فتح کشور مصر که قلعه‌ها و پادگانهای نظامی رومی فراوانی در آن مستقر است به این آسانی هم نیست بعلاوه اینکه وی برای نگه داری دو شهر مفتوحه عریش و غرما قسمتی از سربازان خود را بر آن‌ها گماشته بود. و اینک سرباز کافی برای ادامه جنگ نداشت. لذا نامه ای برای امیرالمومنین فاروق رضی الله عنه نوشت و درخواست نیروی کمکی کرد. خلیفه هم نیروهای امدادی زیادی برای وی فرستاد تا اینکه سپاه مسلمین در مصر به ۱۵۶۰۰ سرباز بالغ شد.

دوره دوم: از هنگام رسیدن نیروهای امدادی تا فتح شهر «بابلیون» را در بر می‌گیرد. در این دوره مسلمانان به سوی جنوب مصر حرکت کردند و شهر «بلیس» را فتح کردند و سپس برای فتح «ام دین» حرکت کردند. آن شهر، بندری مهم در ساحل رود نیل در شمال قلعه بابلیون - که مستحکم ترین قلعه‌های نظامی مصر بود - قرار داشت. اکنون رومی‌ها از خواب غفلت بیدار شده بودند و نیروهای پراکنده خود را جمع آوری نموده و در چندین موضع با مسلمانان به جنگ پرداختند و در نزدیکی شهر «عین شمس» جلوی پیشروی سپاه مسلمانان را سد کردند. متعاقب آن عمرو بن عاص نقشه جنگی بی‌نظیری برای بیرون کشیدن محافظان قلعه بابلیون طرح کرد. مسلمانان تا آن وقت، با روشهای حمله و تصرف قلعه آشنایی نداشتند. نقشه عمرو، کارگر افتاد و مسلمانان به پیروزی

بزرگی در کنار شهر عین شمس دست یافتند. این پیروزی، راه فتح مصر را برای آنها هموار کرد. پس از این جنگ، سپاه روم پریشان و متفرق شد و بسیاری از سپاهیان به سوی شمال گریختند. مسلمانان به دنبال پیروزی در این جنگ، قلعه بابلون را به محاصره خود درآوردند. روح بلند ایمانی ایشان، یاور و ناصر ایشان بود. پس از یک ماه محاصره شدید، رومیان داخل قلعه از ادامه مقاومت مأیوس شدند و گفتگو برای تسلیم شهر به مسلمانان را آغاز کردند. ولی فرمانده پادگان نظامی جزیره مجاور قلعه با آن مخالفت کرد، و خواستار جنگ بود. آن فرمانده با سربازان تحت امر خود، در نظر داشت که سپاه مسلمانان را غافلگیر کند ولی در جنگ از مسلمانان شکست خورد و بیشتر سپاه وی کشته شدند. نهایتاً مقوقس فرمانروای مصر پذیرفت که به مسلمانان جزیه بدهد. لذا شرایط صلح نوشته شد. سپس مقوقس قلعه را ترک کرده و به اسکندریه رفت. مقوقس ماجرا را طی نامه ای به اطلاع هراکلیوس امپراتور روم رساند و نظرش را در این باره جویاشد. او به شدت آن را رد و اقدام مقوقس را درباره صلح تقبیح کرد. و مقوقس و «قیروس» را به شدت مجازات و آنها را از کشور تبعید کرد. رد صلح نامه از سوی هراکلیوس به منزله اعلام از سرگیری جنگ بود. از این پس زد و خوردهای پراکنده ای بین مسلمانان و رومیان اتفاق می افتاد. به تدریج قوای رومی که کمک تازه ای از امپراتور دریافت نمی کردند از پا در آمده و از ادامه جنگ خسته شدند. بعلاوه وقتی خبر وفات هراکلیوس امپراتور به نیروهای رومی رسید بیش از پیش ناامید و پریشان گشتند. بیشتر رومی های در قلعه بابلون پناه گرفته بودند. مسلمانان متوجه این قلعه شده و حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه با جسارت و تهور بی نظیری به دیوار قلعه یورش آورد. چنین شجاعتی فقط از یک صحابی مثل زبیر ساخته بود. به هر حال مقاومت رومی ها در هم شکسته شد و آنها ناچار شدند که از قلعه بابلون و جزیره مقابل آن به شهر اسکندریه بروند.

دوره سوم: فتح اسکندریه: اسکندریه در عصر سلطه روم، پایتخت مصر بود و تمام سپاهیان شکست خورده رومی در آن تجمع کرده بودند. وقتی که مسلمانان از فتح قسمت اعظم مصر فارغ شدند عمرو بن عاص تصمیم گرفت که برای فتح اسکندریه حرکت کند. در مسیر اسکندریه نیز مسلمانان چند شهر دیگر را تصرف کردند تا اینکه به اسکندریه رسیدند و به سختی آن را به محاصره درآوردند. محاصره طول کشید لذا عمرو قسمتی از سپاه خود را برای ادامه محاصره باقی گذاشت و خودش با بقیه سپاه برای فتح صعید مصر و مرکز کشور حرکت کرد. در این هنگام بعد از مرگ هراکلیوس، وضعیت هیأت حاکمه روم در قسطنطنیه تغییر کرد و اوضاع رومیان بسیار و وخیم شد. جانشین هراکلیوس که او هم هراکلیوس نام داشت هنوز کودکی بیش نبود لذا تا بزرگ شدن وی، کشور از طریق نیابت اداره می‌شد. نایبان امپراتور تصمیم گرفتند که «قیروس» را به مصر بازگردانند. آن‌ها از وی خواستند که با مسلمانان صلح کند و محافظان رومی اسکندریه را به روم عودت دهد. قیروس به اسکندریه بازگشت و در روز ۱۶ شوال سال ۲۰ هـ مطابق ۱۷ سپتامبر سال ۶۴۱ م. با عمرو بن عاص صلح کرد و سربازان رومی از اسکندریه، کوچ کردند. با فتح اسکندریه، فتوحات مصر کامل شد و از آن هنگام یکی از ایالات اسلامی زیر مجموعه خلافت اسلامی قرار گرفت.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

فتح شهر هر قله^(۱) در آسیای صغیر

(۲۰ شوال ۱۹۰ هـ)

با وجود آنکه این فتح در کتب تاریخ چندان مشهور نیست ولی حوادث و زمینه‌های آن در ردیف فتح مهم عموریه حتی مهم تر از آن به شمار می‌رود.

هارون الرشید خلیفه قدرتمند عباسی به سال ۱۸۱ هـ ق با سپاهی بزرگ به آسیای صغیر لشکر کشید و تا قسطنطنیه پایتخت روم پیش رفت. ارینی ملکه وقت روم که توان مقابله با سپاه هارون را نداشت از در صلح در آمد و تعهد کرد که سالانه اموالی به رسم جزیه به دربار عباسی بفرستد، اما در سال ۱۸۷ ق. که نففور به امپراطوری روم رسید، قرار داد مذکور را نادیده گرفت و در نامه ای از هارون خواست تا اموالی را که قبلا از روم گرفته پس دهد و گرنه، برای جنگ آماده شود. هارون در پاسخ امپراطور چنین نوشت: «به نام خداوند رحمان و رحیم، از هارون به نففور، سگ روم. ای کافر زاده نامه تو را دیدم پاسخ آن است که خواهی دید، نه آنچه که خواهی شنید»

آنگاه با سپاهی گران آسیای صغیر را در نوردید و تا شهر معروف هر قله پیش رفت. ترس و وحشت در روم افتاد و امپراطور به ناچار شرایط قبلی را برای صلح پذیرفت. ولی وقتی که این سگ روم از دور شدن سپاه هارون الرشید مطمئن شد پیمان شکست و در نیرنگی ناجوانمردانه، نگهبانان قلعه‌هایی که هارون فتح کرده بود و آن سربازان را برای نگهبانی گماشته بود اسیر کرده و بینی و چشم و گوش آن‌ها را بریده وقتی این اخبار به هارون رسید با وجود اینکه مسافت طولانی رفته بود و هوا هم به شدت سرد بود برگشت. نففور با شنیدن خبر بازگشت هارون، به سرعت به حضور او رسید و دیه مقتولین و مجروحین را پرداخت و جزیه ای را که تعهد کرده بود، تقدیم داشت!! و اظهار

۱- تاریخ طبری، الکامل فی التاریخ، البدایة والنهایة، محاضرات فی الدوله العباسیه، فتوح البلدان ایام الاسلام

اطاعت و فرمانبرداری کرد. و سوگند یاد کرد که دیگر با مسلمانان جنگ نخواهد کرد. به این ترتیب هارون بازگشت.

وقتی که هارون به بغداد بازگشت با خود می‌اندیشید که نغفور به عهد خود وفا نخواهد کرد و بار دیگر به جنگ مسلمانان خواهد آمد. این بار هارون تصمیم گرفت که کار نغفور را یکسره کرده و شهر هرقله را که از بزرگترین و زیباترین شهرهای روم بود تصرف کند. در این شهر بود که امپراطور بیزانس بر تخت می‌نشست. با رسیدن فصل تابستان هارون سپاهی بزرگ به قدر ۱۳۵ هزار جنگجو به جز داوطلبان آماده کرد و به سرعت به سوی هرقله حرکت کرد. و شهر را به محاصره خود درآورد. نغفور در آن زمان مشغول جنگ‌های داخلی بود و نتوانست کاری از پیش ببرد. بعد از یک جنگ تن به تن سرنوشت ساز بین یکی از پهلوانان مسلمان بنام ابن جرزی با فرمانده محافظان قلعه شهر، فرمانده رومی کشته شد و هرقله در ۲۰ شوال سال ۱۹۰ هـ ق فتح شد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

وفات امام ابن جریر طبری^(۱)

(زمان: ۲۷ شوال ۳۱۰ هـ)

امام الاثمه و شیخ امت اسلام، پیشوای علم تفسیر و تاریخ، پرتألیف ترین علماء اسلام، امام بزرگ ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری در سال ۲۲۴ هـ در شهر آمل مرکز آن روز طبرستان (مازندران ایران) به دنیا آمد. پدرش وی را نذر

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید: سیر اعلام النبلاء، وفيات الأعیان، تاریخ بغداد، تذکرة الحفاظ، طبقات المفسرین، البداية والنهاية، طبقات الشافعية.

علم کرد و هزینه زندگی او را برعهده گرفت. از این رو ابن جریر در سال ۲۴۰ هـ در طلب علم رخت سفر بست و عازم بغداد شد. بیش از ده سال در آن شهر اقامت کرد و از شیوخ و علمای بغداد کسب فیض نمود. ولی از آنجا که امام احمد حنبل سالهای آخر عمر ایشان بود و اکثراً هم بیمار بودند ابن جریر نتوانست از محضر ایشان استفاده کند. او که شافعی مذهب بود، آنچنان در این مذهب پیش رفت که از بزرگان شافعیه و پس از آن مجتهد مطلق شناخته شد.

این جریر در طلب حدیث و علم قراءات قرآن از بغداد به شام و از آنجا به مصر رفت. در مصر بود که با شاگردانش از شدت فقر به گرسنگی شدیدی مبتلا شدند. چنانکه سه شبانه روز چیزی برای خوردن نیافتند. اما متعاقب آن اتفاق شگفتی افتاد. خدای بزرگ با الهام غیبی، فرمانروای وقت مصر، احمد بن طولون را از حال آنها آگاه کرد. لذا وی غذای فراوانی برای آنها فرستاد. ابن جریر پس از آن مسافرت طولانی به بغداد بازگشت و با اجازه پدرش در همانجا رحل اقامت افکند.

از مهمترین دستاوردهای علمی طبری و مصنفات وی که بزرگترین و مفصل ترین منبع تاریخ اسلام محسوب می شود، کتاب «تاریخ الرسل و الملوک است» طبری پیشوای دو مدرسه تاریخ و تفسیر به شمار می رود. با وجود آنکه قبل از وی کسان بسیار در دو زمینه تفسیر و تاریخ کتاب نوشته بودند، ولی طبری سبک جدید و منحصر به فردی در تاریخ نگاری ایجاد کرد. کتاب مشهور «تاریخ الرسل و الملوک» مهمترین منبع مطالعه تاریخ اسلام به شمار می رود. سبک تاریخ نویسی طبری، سالشمارانه بود یعنی در ذیل هر سال وقایعی را که در آن سال اتفاق افتاده بود می نوشت و بعلاوه آنها را تحلیل می کرد. تفسیر طبری نیز سرآغاز مکتب تفسیری تفسیر به مأثور (حدیث) به شمار می رود. امام فقیه اسفراینی درباره آن می گوید: «اگر شخصی برای مطالعه تفسیر طبری به چین هم مسافرت کند، کار بزرگی انجام نداده است.» امام طبری در علوم فقه و اصول و حدیث هم تألیفاتی دارد. ایشان اراده و همت عجیبی در تألیف و تصنیف داشت. چنانکه گفته اند:

ابن جریر چهل سال و در هر روز چهل ورقه می‌نوشته است. امام ابن جریر آنقدر مشغول تحصیل و تدریس و تصنیف علوم بود که هرگز در طول عمرش ازدواج نکرد مگر نه اینکه از کوچکی نذر علم شده بود.

ابن جریر هم مانند سایر علمای ربانی بود که علم را فقط برای رضای خدا می‌آموزند و نشر می‌کنند. وی زاهد و عابد و با تقوا بود، از دنیا و مقامات دنیوی کناره گرفته بود و هرگز نزد سلاطین و خلفا نرفت. خلفا و وزیران، اموال و عطایای بسیار برای او می‌فرستادند ولی او علیرغم فقر شدید و نیازی که به عطایا داشت هرگز نمی‌پذیرفت. ابن جریر گاهی از سر نیاز مجبور می‌شد که لباسهای خود را بفروشد ولی هرگز دست نیاز به سوی امرا و دنیا داران دراز نکرد.

امام طبری در اواخر عمر خود، قربانی تعصب مذموم مذهبی شد و از این ناحیه رنج فراوان دید. در آن زمان، مناقشات و خصومت‌های زیادی بین طبری با رئیس حنابله بغداد «ابوبکر بن داود» در جریان بود و چنان شد که حنابله خانه ابن جریر را محاصره کردند. و او را حبس خانگی کرده و ستم بسیار برایشان روا داشتند. در آن زمان مذهب حنبلی در سراسر عراق و خاصه در بغداد، مذهب غالب بود، عوام حنابله طبری را به تشیع متهم کرده و در این تهمت خیلی هم زیاده روی کردند تا جایی که مردم را از مراجعه به او بازداشتند. ولی امام طبری از این اتهام مبرا بود. مردم؛ امام ابن جریر طبری را با کسی دیگر که او هم برحسب اتفاق نامش محمد بن جریر بن رستم طبری بود و مذهب شیعه داشت اشتباه گرفته بودند. جالب تر اینکه آن مرد نیز، کنیه ابوجعفر داشت!! علامه ذهبی در کتاب تاریخ خودش و هم در کتاب «سیر اعلام النبلاء» مسلمانان را متوجه این موضوع کرده که دو محمد بن جریر طبری با کنیه ابوجعفر وجود داشته‌اند. امام طبری غیر از آن ابن جریر شیعه مذهب می‌باشد. از همین رو، ذهبی پس از ذکر سیره و ترجمه امام طبری بلافاصله ترجمه ابن جریر بن رستم شیعه مذهب را آورده تا خوانندگان متوجه تفاوت بین این دو نفر باشند. این محنت و رنجی که امام طبری به سبب تعصب و

جهل مذهبی، برداشت نمود، نمونه ای است از سلسله رنجهای طولانی که علمای اسلام تحمل کرده‌اند.

امام ابن جریر طبری در ۲۷ شوال سال ۳۱۰ هـ در حالی که هنوز در خانه‌اش در حبس و محاصره قرار داشت، وفات کرد و شاگردانش نتوانستند، جنازه وی را برای دفن به بیرون از منزل ببرند، لذا وی را در خانه‌اش دفن کردند. تا چند ماه پس از دفن مردم بر سر قبر وی حاضر و نماز جنازه می‌خواندند. خداوند وی را در جوار رحمت‌های واسعة خود، جای دهد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

نوال^(۱) (در کشور مغرب)

(۲۵ شوال ۱۳۳۹ هـ یکم ژوئن ۱۹۲۱ م.)

کشور مغرب همچون شکاری در چنگال کشورهای استعمارگر اسپانیا و فرانسه افتاده بود و آن دو مغرب را بین خود تقسیم کرده بودند. اسپانیا شمال مغرب و فرانسویان جنوب آن را اشغال کرده بودند. امیر محمد بن عبدالکریم نخستین امیری بود که مقاومت مردم مغرب بر ضد اسپانیا را رهبری می‌کرد. وی زعیم قبیله «وریاغل» بود و شهر «اغدیر» مرکز فعالیت‌های وی محسوب می‌شد. در آن زمان اسپانیا می‌کوشید که منطقه نفوذ خود را توسعه دهد. از این رو ژنرال «سلوستر» فرمانده منطقه ملبله، نیروی نظامی بزرگی فراهم آورده و به سوی مناطق سکونت قبیله «وریاغل» حرکت کرد و شهر «انوال» را تصرف کرد. متعاقب آن امیر محمد نامه ای برای وی نوشت و او را از پیشروی بیشتر بر حذر

۱- التاریخ الاسلامی، المختار المصون.

داشت. ولی ژنرال مزبور به آن توجهی نکرده و تهدید امیر محمد را به چیزی نگرفت. و به پیشروی خود ادامه داد و ۱۲ کیلومتر از شهر انوال دور شد.

اسپانیایی‌ها به شهرک «اغدیر» نزدیک شدند. امیر محمد هم در یکم ژوئن ۱۹۲۱ م. تهاجم جنگ و گریز بر ضد اسپانیایی‌ها را آغاز کرد و به سرعت نیروهای اسپانیا را در مانده کرده و به شدت شکست داد و آن‌ها را به عقب نشینی وادار کرد. آن‌ها حتی شهر انوال را که قبلاً تصرف کرده بودند ترک کردند. ارتش اسپانیا اعتراف کرد که ۱۵ هزار سرباز کشته و ۵۷۰ سرباز آن اسیر شده‌اند. مقدار زیادی هم تجهیزات جنگی به غنیمت نیروهای امیر محمد درآمد. از جمله سی هزار قبضه اسلحه و ۴۰۰ تیر بار و ۱۲۹ توپ. ام مع الاسف امیر محمد متوجه نبود که چه پیروزی بزرگ و قاطعانه‌ای بدست آورده، زیرا جنگ را ادامه نداد و از تعقیب اسپانیایی‌ها خود داری کرد. اگر او آن‌ها را تعقیب می‌کرد بدون هیچ گونه مقاومتی قلعه ملبله محل استقرار نیروهای اسپانیا را تصرف می‌کرد و به سلطه اسپانیا بر آن نواحی به کلی پایان می‌داد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

بدعت عید غدیر خم

(۱۸ ذی الحجه ۳۵۲ هـ - ۱۰ ژانویه ۹۶۴ م.)

این بدعت نامبارک بوسیله امیر معزالدوله بویه شیعی رافضی گذاشته شد. سه برادر فرزندان بویه که اهل دیلم در گیلان- شمال ایران- بودند به نامهای علی و حسن و احمد از اوضاع پریشان ایران در اوائل قرن چهارم استفاده کرده و ایران را مسخر خود کردند. احمد به بغداد لشکر کشید و خلیفه عباسی را تحت فرمان خود آورد و از خلیفه برای خود لقب معزالدوله گرفت. از آن پس خلافت عباسی بازیچه دست آل بویه شد و خلیفه

هیچ گونه اختیاری از خود نداشت. در روز ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵۲ امیر معز الدوله دستور داد که خیابانهای بغداد را آذین بندی کنند و جشن گرفته و پایکوبی کنند. مثل سایر اعیاد شب، بازار باز باشد و به دروازه‌های بغداد آتش برافروزند و آواز دهل از هر کوی و برزن بغداد برخاست.

داستان غدیر خم^(۱) که در مسند امام احمد و سایر مسانید مذکور است. مخلص آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بازگشت از حجه الوداع مردم را در وادی خم جمع کرده و در جمع آنها فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی هم مولای اوست.»^(۲) این حدیث با این روایت به نقل از براء بن عازب و زیدبن ارقم و بریده اسلمی صحیح است. این حدیث از طرق زیادی روایت شده ولی بسیاری از روایاتی که در این خصوص وارد شده، کذب است. از جمله آن روایت کذبی که خطیب بغدادی در تاریخ خود آورده که: «کسی که روز ۱۸ ذی الحجه را روزه بگیرد، روزه ۶۰ ماه در نامه اعمال وی نوشته می‌شود.»

تا کنون این بدعت ناپسند در عراق و سایر مناطق شیعه نشین جشن گرفته می‌شود.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

۱- الکامل فی التاریخ، البدایة والنهائة، محاضرات الدولة العباسية.

۲- صحیح الجامع، شماره ۶۵۲۳.

قتل عام بخارا

(زمان: ۴ ذوالحجه سال ۶۱۶ هـ - ۱۶ فوریه ۱۲۲۰ م.)

شهر بخارا از زیباترین شهرهای جهان اسلام در قلب قاره آسیا به شمار می‌رفت. این شهر، مرکز علوم و فنون و زادگاه بسیاری از علمای اسلام بوده و طالبان علم و محدثین از اقصی نقاط عالم اسلامی به آنجا می‌آمده‌اند. این شهر را «قتیبه بن مسلم» در سال ۹۰ هـ فتح کرد و از همان زمان به یکی از بزرگترین شهرهای اسلامی تبدیل شد. انحطاط و ویرانی این شهر از حمله چنگیز خان مغول به آغاز شد. چنگیز خان یک اختلاف ساده با سلطان محمد خوارزم شاه داشت که آن اختلاف^(۱) را بهانه قرار داده به جهان اسلام

۱- برای آگاهی بیشتر: الکامل فی التاریخ، البدایة والنهائة، النجوم الزاهرة، السلوك.

لازم به ذکر است بهانه لشکر کشی ویرانگر مغول به جهان اسلام آن بود که وی گروهی را در کسوت بازرگان به قلمرو خوارزمشاه فرستاد. حاکم شهر مرزی اترار که از بستگان خوارزمشاه بود به آن‌ها مشکوک شده و همه آن‌ها را به قتل رساند. چنگیز خان خواستار تحویل وی شد ولی سلطان محمد نپذیرفت. لذا چنگیز خان به قلمرو وی حمله ور شد. و نخستین شهری که مورد حمله وی قرار گرفت همان اترار بود. اما غادر خان حاکم آن چند ماه در برابر وی مقاومت کرد. در این مدت سلطان محمد که روحیه خود را باخته بود از فرستادن نیروی کمکی برای وی خود داری کرد و سرانجام پس از چند ماه مقاومت شهر سقوط کرده و قتل عام و ویران شد. خود سلطان محمد از مقابل سپاه مغول می‌گریخت و سرانجام به جزیره ای در دریای مازندران رفت و در همانجا از غصه دق کرد و مرد. اما قبل از رفتن به آن جزیره، پسرش جلال الدین را به جانشینی خود تعیین کرد. این جلال الدین با سپاهی بسیار اندک بارها مغولان را شکست داد و دلاوری‌ها کرد که نشان می‌دهد که اگر در آن عصر مسلمانان مرعوب مغولان نشده بودند و بعضی از اندیشه‌های افراطی تصوف که در آن عهد بر همه جا سایه افکنده بود وجود نمی‌داشت (که اکنون مجال طرح آن‌ها نیست) مسلمانان به راحتی قادر به دفع یورش مغولان بودند. چنانکه حدود ۴۰ سال پس از این واقعه، سپاه مصر در عین جالوت فلسطین، مغولان را نابود کرد. لازم به ذکر است که تحقیقات جدید هم ثابت کرده که گروهی که چنگیز خان در لباس بازرگان فرستاده بود در حقیقت جاسوس بودند و برای کسب خبر

یورش آورد. اوضاع زمانی بدتر شد که خوارزم شاه در اقدامی بی‌برنامه و بی‌حساب و کتاب به دولت ترکان قره‌خانین حمله کرد و آن‌ها را از میان برد ولی در بازگشت با سپاه کوچکی از مغولان برخورد کرد که علیرغم فراوانی لشکر خود از سپاه کوچک مغول شکست خورد. این شکست به کابوسی وحشتناک برای خوارزمشاه تبدیل گشت. او با خود می‌اندیشید حال که از یک لشکر کوچک مغول شکست خورده چگونه می‌خواهد در برابر سپاه انبوه مغولان بجنگد.

سلطان محمد خوارزمشاه به سرعت به پایتخت خود خوارزم در آسیای مرکزی بازگشت. او بسیار پریشان شده و روحیه خود را باخته بود. او که از حرکت چنگیز خان به سمت مملکت خود آگاه شده بود، از جلوی سپاه خون‌آشام مغول گریخت اما بیست هزار سرباز در شهر بخارا و پنجاه هزار سرباز دیگر در سمرقند برای دفاع باقی گذاشت. بخارا و سمرقند از نخستین شهرهایی بودند که در مسیر سپاه مغول قرار داشتند. اکنون بخارا و سمرقند همچون طعمه‌ای در برابر مغولان رها شده بود.

چنگیز خان مغول با سپاه جرار خودش در سرزمینهای اسلامی به حرکت در آمد و شهر بخارا نخستین شهر بزرگ و مهمی بود که مغولان به آن رسیدند و پس از یک نبرد سخت که فقط سه روز طول کشید، مدافعان شهر را شکست دادند و سربازان خوارزمی گریختند. حالا شهر و مردم آن بی‌دفاع، طعمه‌ای آماده برای سپاه وحشی مغول بود. بعد از فرار شرم آور و ننگین مدافعان شهر، مردم بخارا تصمیم گرفتند که شهر را به مغولان تسلیم کنند و از آن‌ها برای جان و مال خود امان بخواهند. چنگیز خان در جواب آن‌ها

از سرزمین‌های اسلامی آمده بودند و در واقع حمله مغولان حتمی بود. بعلاوه گفته می‌شود که خلیفه عباسی الناصر که از قدرت خوارزمشاه بیم داشت در خفا مغولان را برای حمله به قلمرو وی تشویق می‌کرده است. وعده‌ای از محققان دست صلیبیان را پشت پرده این یورش دانسته‌اند که در مقاله‌ای دیگر در همین سایت به آن پرداخته شده است اما به هر حال به قول یک مورخ: «مغولان آمدند و کشتند و سوختند و بردند و رفتند!!» (مترجم)

تظاهر کرد که شروط آنها را پذیرفته ولی باطن خبیث و مکار وی هوای دیگری در سر داشت. متعاقب آن در تاریخ ۴ ذی الحجه سال ۶۱۶ ه. ق مغولان با وعده امان مردم شهر وارد بخارا شدند. هنوز به وسط شهر نرسیده بودند که ناگهان بر سر مردم ریخته و کشتار هولناکی به راه انداختند و چه زنان و کودکانی که اسیر مغولان شدند. روزی بسیار وحشتناک و برای امت اسلام فاجعه ای بزرگ و فراموش نشدنی، دهها هزار نفر قتل عام شدند، مساجد به آتش کشیده شد (حتی مغولان جامع بخارا را به اصطبل اسبان خود تبدیل کردند) مدارس ویران شد و به زنان در مقابل دیدگان شوهرانشان تجاوز شد. چه مصیبت بزرگی!

کودکان در دامن مادرانشان سربریده شدند. این کشتار عمومی، سرآغاز مخوفی برای قتل عامهایی بود که مغولان در تمام شهرهای اسلامی که به دست آنها افتاد مرتکب شدند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

پیش بینی موسی، قهرمانی برای همیشه

تجاوزات وقت و بی وقت رژیم جبار و غاصب صهیونیستی به شهرها و روستاهای فلسطینی پیوسته ادامه داشته است. پس از سالها مبارزه با این رژیم غاصب، عده ای از رهبران عرب به مبارزه مردم فلسطین خیانت کرده و راه سازش را در پیش گرفتند و نهایتاً با اسرائیل معاهده صلح امضا کردند. هر بار که اسرائیل به قتل عام و بی خانمان کردن مردم مظلوم فلسطین پرداخته عده ای سازشکار و خائن مزدور از صلح با اسرائیل حرف زده و گفته اند که تنها راه حل قضیه فلسطین صلح است!! جالب است وقتی که یاسر عرفات رهبر سابق حکومت خودگردان فلسطین در رام الله چند ماه از سوی اسرائیل

محاصره و در بازداشت خانگی به سر می‌برد وقتی محاصره برداشته شد گفت: ما بر ادامه صلح اصرار داریم!! و حال با این فجایعی که در غزه مظلوم دارد اتفاق می‌افتد، محمود عباس رهبر کنونی حکومت خودگردان باز مقاومت مردم را محکوم کرده و بر پایبندی به صلح اصرار می‌ورزد!! علیرغم اینکه اسرائیل جدیدترین و کشنده ترین تسلیحات خود را بر ضد مردم فلسطین بکار می‌گیرد. مادر اینجا برای این مزدوران و خائنان و همه کسانی که در خواب غفلت هستند و گمان می‌کنند که مسجد الاقصی و قدس از طریق گفتگوهای صلح با اسرائیل آزاد خواهد شد حکایت زیر را یادآوری می‌کنیم تا بلکه همه کسانی که منتظرند از راه صلح و بستن معاهدات با لجوج ترین دشمن اسلام آزادی قدس محقق خواهد شد، از این خواب غفلت بیدار شوند.

زمانی که حکومت اسلامی در اندلس آخرین نفسهای خود را می‌کشید و غرناطه آخرین پایگاه اسلامی باقی مانده در اندلس بود صلیبیان اسپانیا به مدت هفت ماه آن را به محاصره شدید خود در آوردند تا اینکه ذخیره غذایی مردم شهر تمام شد و عزم و همت مردم برای مقاومت سست شد. مگر یک نفر که هرگز عزم و اراده و ایمان وی ضعیف نشد. این شخص قهرمان و شهسوار غرناطه موسی بن ابی الغسان بود که بسیار کوشید مردم و بزرگان شهر را برای دفاع برانگیزد که تا دم مرگ از سرزمین خود دفاع کنند و با صلح آن را به دشمنان اسلام تسلیم نکنند.

آخرین امیر غرناطه ابو عبدالله محمد مجلسی از بزرگان سپاه و فقها و اعیان تشکیل داد و حضار در سالن بزرگ کاخ «الحمراء» گرد آمدند تا درباره شروط تسلیم شهر به صلیبیان گفتگو کنند. اکنون عین یک روایت تاریخی را که در این خصوص در کتب تاریخ ثبت شده است ملاحظه کنید: «رؤسای غرناطه در چنین موقعیت حساسی در کاخ الحمرا گرد آمده بودند تا شروط تسلیم را امضا کنند و دولت و ملت خود را محکوم به محو و نابودی نمایند. در این هنگام بسیاری از حضار نتوانستند جلو گریه و ناله خود را بگیرند. ولی موسی بن ابی الغسان همچنان گرفته و ساکت بود آنگاه خطاب به حضار

گفت: «ای بزرگان! شیون کار زنان و کودکان است ما مرد هستیم و دلهایی داریم که برای ریختن اشک خلق نشده، بلکه برای ریختن خون آفریده شد است من می‌بینم که ملت چنان روحیه خود را باخته است که محال است بتوانیم غرناطه را نجات بدهیم. ولی یک چیز برای اشخاص بزرگ هست و آن هم مرگ شرافتمندانه است. پس بگذارید در حال دفاع از آزادی و انتقام از مصائب غرناطه جان بدهیم. عنقریب سرزمین ما فرزندان خود را از زنجیر بیداد دشمن فاتح آزاد خواهد ساخت. اگر یکی از ما نتواند قبری بیابد که استخوانهایش را بپوشاند، ولی آسمانی که او را بپوشاند که هست! خدا نکند روزی بگویند اشراف غرناطه ترسیدند که در راه دفاع از آن جان بدهند.» سپس موسی ساکت شد و سکوت مرگ بر مجلس حکمفرما شد. در این هنگام امیر ترسو ابو عبدالله فریاد زد: الله اکبر لا اله الا الله، محمد رسول الله ولا راد لقضاء الله چیزی جلوی مشیت الهی را نمی‌گیرد. خدا خواسته است که من بدبخت باشم و سلطنت به دست من از میان برود!!» سایر بزرگان هم به دنبال آن فریاد زدند: «الله اکبر و لا راد لقضاء الله» چیزی جلوی مشیت الهی را نمی‌گیرد! همگی تکرار کردند که سقوط آنها را خدا خواسته است باید بشود و هیچ راه فراری هم از اراده الهی نیست.» می‌بینید که چگونه دنیادوستی و ترس از مرگ خود را به قضای الهی تعبیر کردند! این وضعیت آنها آدم را به یاد فرقه جبریه می‌اندازد که می‌گفتند: دست خود ما که نیست گناه می‌کنیم، ما مجبوریم که این گناهان را انجام دهیم!! وقتی موسی بن ابی الغسان دید که تلاشهای وی بیهوده است و آنها می‌خواهند شروط تسلیم را امضا کنند با خشم برخاست و آن مقوله مشهور خود را اظهار داشت: وی گفت: «خود را فریب ندهید و گمان نبرید که مسیحیان به وعده خود عمل می‌کنند و به شهادت پادشاه ایشان اعتماد مکنید مرگ کمترین چیزی است که از آن می‌ترسیم زیرا در مقابل ما تاراج و نابودی شهر ما و آلوده ساختن مساجد ما و خرابی خانه‌های ما و بی‌احترامی و هتک حرمت زنان و دختران ما قرار دارد. در مقابل ما ظلم و ستم و تعصب و وحشیانه و تازیانه هاو زنجیرها و زندانها و کشتارها و آتش زدن‌ها قرار دارد. اینها مصائب و مظالمی

است که به زودی خواهیم دید و این‌ها کمترین چیزی است که این مردان شریف که از مرگ شرافتمندانه می‌ترسند خواهند دید. اما من بخدا قسم هرگز آن را نخواهم دید.»

قهرمانی برای همیشه:

ای موسی! بخدا که تو به سوگندت وفا کردی و هرگز فجایع بعدی را ندیدی. موسی در حالیکه گرفته و غمگین بود، مجلس ترس و ضعف و تسلیم را ترک کرد و بدون اینکه به کسی اعتنا کند یا سخنی بگوید به خانه‌اش بازگشت و سلاح پوشید و سواراسب محبوب خود شد و پس از پیمودن خیابانهای غرناطه از دروازه شهر خارج شد و به سوی اردوگاه صلیبیان پیش رفت تا اینکه ستونی از سواره نظام اسپانیایی که در حدود ۱۵ نفر بودند در کنار رود «شنیل» با او برخورد کردند. موسی مانند شیری خشمگین خود را به میان آن‌ها افکند و با ضربات خونین و کاری یکی یکی آن‌ها را بر زمین می‌افکند خودش هم جراحات عمیقی برداشت ولی گویی او به زخمهایی که بر می‌داشت اهمیت نمی‌داد. بدین گونه وی همچنان به سواران اسپانیایی حمله می‌برد تا اینکه بیشتر آن‌ها را تلف کرد. ولی خود او هم در آخر جراحی خطرناکی برداشت و اسب وی کشته شد و او بر زمین افتاد. ولی قبل از اینکه جان بدهد، روی دو زانو نشست و خنجر کشید و تا آخرین رمق از خود دفاع کرد و نمی‌خواست که به دست دشمن اسیر گردد، بلکه فقط شهادت می‌خواست لذا تا آخرین رمق حیات جنگید تا جان به جان آفرین تسلیم کرد. خدایش بیامرزد!

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

جایگاه دیگران (غیر مسلمانان) در مسأله تولا و تبرا

در این اواخر حرفهای زیادی درباره روابط مسلمانان با پیروان ادیان دیگر (چه ادیان آسمانی و چه ادیان ساختگی) زده می‌شود و در این زمینه اصطلاحاتی قدیمی از زباله دان تاریخ درآورده و دوباره مطرح می‌کنند. گفتگوی ادیان، صلح جهانی، دهکده جهانی و امثال آن از اصطلاحاتی است که برای ایجاد شک و شبهه در عقیده مسلمانان آن‌ها را علم کرده‌اند. یکی از این اصطلاحات که در سالهای اخیر بسیار مطرح می‌کند اصطلاح «دیگران» است که مقصود از آن غیر مسلمانان و بویژه یهودیان و مسیحیان ساکن در کشورهای اسلامی می‌باشد. از آنجا که در پس پرده این اصطلاح همچون اصطلاحات نامبرده دیگر، توطئه‌ها و دسیسه‌های دیگر پنهان است ضروری است که با آوردن شواهد تاریخی، مسلمانان را از این توطئه آگاه کنیم.

دشمنی حزب شیطان و پیروان آن با حزب رحمن و اولیای آن از روز آفرینش انسان بوده و همیشه خواهد بود. بر این اساس تا زمانی که اولیای رحمن در مسیر حق حرکت کنند، پیروان شیطان در تلاش خواهند بود تا برای آن‌ها شر آفرینی کنند. و تا زمانی که حزب رحمن پیرو حق باشند پیروان شیطان هم مطیع باطل خواهند بود. لہذا تا زمانی که قیامت فرا برسد این دشمنی پایدار خواهد بود، اما بدیهی است که با تغییر اوضاع و شرایط، روشهای اعمال این دشمنی هم باید تغییر کند در هر زمانه ای یک نوع سلاح بکار می‌رود، در زمان قدیم جنگ‌ها با شمشیر و تیر و کمان بود و امروزه با موشک و هواپیما چنانکه هر گاه مسلمانان ضعیف باشند با جنگ و اشغالگری دشمنی خود را نشان می‌دهند و اگر مسلمانان قدرتمند باشند از راه حیل و نیرنگ و دسیسه وارد می‌شوند. دشمنان اسلام هنوز هم روشهای نزاع خود بر ضد امت اسلامی را پیوسته توسعه می‌دهند، حتی این روشهای رذیلانه از یک کشور اسلامی تا کشوری دیگر فرق می‌کند.

چنانکه نظر به اوضاع یک کشور اسلامی به یک روش با مسلمانان آنجا برخورد می‌کنند و در کشوری دیگر متناسب با اوضاع آنجا روشی دیگر را بکار می‌برند. به عنوان مثال کشورهای افغانستان و عراق که امکان دفاع در برابر دشمنان اسلام را نداشتند با جنگ و اشغالگری مواجه شدند و کشورهایی مانند مصر و اردن که اقتصاد آن‌ها ضعیف و به کمک‌های مالی و اقتصادی دشمنان اسلام وابسته‌اند، از این طریق با مسلمانان آنجا مقابله می‌کنند.

یکی از این اسلحه‌هایی که جدیداً بر ضد امت اسلامی بکار گرفته‌اند (که البته با نظر دقیق جدید نیست بلکه قبلاً هم با موفقیت از آن استفاده کرده‌اند) اسلحه خطرناک «فشار بر دیگران» یا «سرکوب آزادی‌های دینی اقلیت‌های غیر مسلمان ساکن در کشورهای اسلامی» می‌باشد دشمنان اسلام بارها این اسلحه خطرناک را به سوی مصر و عربستان و سایر کشورهای اسلامی نشانه رفته‌اند. (با وجود آنکه مثلاً در عربستان غیر مسلمان وجود ندارد) اوایل، مصر در برابر این اسلحه مقاومت کرد ولی خیلی زود در مقابل تهدیدات آمریکا تسلیم شد و بعد از صدور فرمان ریاست جمهوری پی در پی در مقابل خواسته‌های آمریکا عقب نشینی کرد تا جایی که بعضی از قبطی‌های مسیحی را به وزارت‌های حساس و مهم مانند وزارت اقتصاد گماشت (یوسف غالی و زیر اقتصاد مصر) و آنقدر تسلیم خواسته‌های نامشروع آمریکا شد که روز عید قبطی‌های ارتودوکس یعنی هفتم ژانویه را تعطیل رسمی در کشور اعلام کرد.

عجیب است که مسلمانان در نتیجه ناآگاهی از دین و تاریخ خود، امثال این شبهات و تهمت‌ها را باور می‌کنند و دست‌پاچه به تب و تاب افتاده و حالت دفاعی به خود می‌گیرند و مثلاً برای دفاع از اسلام و تعالیم و دستورات دین، تأویلهای نادرست ارائه می‌کنند. برای دفاع از اسلام و رد تهاجمات دشمنان کنفرانسهایی بر پا می‌کنند و علما هم متأسفانه در مقام دفاع سخنانی می‌گویند که گویا ما مجرم و گنهکار هستیم و از همان آغاز بیانات خود موضع دفاعی می‌گیرند و حقایق اسلام را به گونه ای ناپسند تأویل می‌کنند تا به

مذاق دشمنان اسلام خوش آید و متأسفانه متوجه نیستند که چه راه خطرناکی در پیش گرفته‌اند. شایسته است که یک نمونه از این دست ذکر شود. زمانی که انگلیس مصر را به بهانه حمایت از اقلیت قبطی اشغال کرد و شایعات نادرستی در خصوص رفتار مسلمانان با قبطیان پراکند، علما و مشایخ مصر در مقام دفاع سخنانی گفته و بیانیه‌هایی دادند که ای کاش هرگز نمی‌گفتند. شیخ مراغی (شیخ آن وقت الأزهر) در نامه ای به کنگره جهانی ادیان نوشت: «اسلام، ریشه‌های عداوت دینی مسلمانان نسبت به پیروان ادیان آسمانی دیگر را از دل‌های آن‌ها ریشه کن کرده و ضرورت گفتگوی جهانی بین همه انسانها را پذیرفته و اکنون هیچ مانعی برای زندگی مسالمت آمیز پیروان همه ادیان در کنار یکدیگر وجود ندارد.» این سخنان شیخ ازهر نمونه ای است از اثراتی که ممکن است توطئه‌های دشمنان در ایجاد شک و شبهه در دین مسلمانان داشته باشد.

کوتاه سخن اینکه، اسلحه جدیدی که با آن به جنگ مسلمانان آمده‌اند، متهم کردن مسلمانان به «فشار بر اقلیتها و ستم بر آنها» می‌باشد و می‌گویند مسلمانان با تمسک به عقیده «تولا و تبرا» این اعمال خود را توجیح می‌کنند. در این جا یک سوال پیش می‌آید که باید به مسلمانان پاسخ دهیم و نه غیر مسلمانان زیرا هیچ جوابی از طرف مسلمانان آن‌ها را قانع نمی‌کند و از عداوت آن‌ها با اسلام و مسلمین کم نمی‌کند. آن سوال این است که موضعگیری دیگران نسبت به ما چگونه است، در جامعه ما چه نقشی ایفا می‌کنند و چه موضعی نسبت به مسأله تولا و تبرا دارند؟ مسأله ای که دشمنان اسلام از ما می‌خواهند در جهت مصالح انسانیت و گفتگوی ادیان آن را کنار بگذاریم.

آنها از ما انتظار دارند که آن‌ها را دوست بداریم و مانند مسلمانان در قلبمان جا داشته باشند. آیا تا حالا کسی از آن‌ها پرسیده که خوب شما نسبت به مسلمانان چگونه اید؟ آیا تا حالا در کتاب‌های تاریخ خوانده‌اند که اهل ذمه (همان دیگران در کشورهای اسلامی) با مسلمانان چه‌ها کرده‌اند؟ و یا آیا در کتاب‌های تاریخ خوانده‌اند که وقتی مسلمانان در

مقام اقلیت قرار گرفته و غیر مسلمین در کشوری اکثریت داشته‌اند، چگونه با اقلیت مسلمان رفتار کرده‌اند؟

در ادامه با هم صفحات تاریخ اسلام را ورق خواهیم زد تا وسعت جرم‌هایی که همان «دیگران» در حق مسلمانان و جوامع آن‌ها مرتکب شده‌اند ببینیم و مشاهده کنیم که آیا همان غیر مسلمانان ساکن در کشورهای اسلامی، احساس می‌کرده‌اند که آن کشور وطن آن‌هاست و وظایفی در برابر آن دارند؟ و باز خواهیم دید که موضع این اقلیت نسبت به مسأله تولا و تبرا چه بوده همان مسأله ای که دشمنان از ما می‌خواهند به خاطر حقوق «دیگران» و حاکمیت برادری و برابری و گفتگوی ادیان و صلح جهانی از آن دست برداریم. ادامه را بخوانید جواب این سوالات را خواهید گرفت.

«دیگران» (اقلیت‌ها) و نقش آن‌ها در سقوط اندلس

هنگامی که مسلمانان اندلس را فتح کردند ساکنان آن اکثراً مسیحی و اقلیتی یهودی بودند. مسلمانان فاتح مانند دیگر فاتحان تاریخ که جان و مال مردم ممالک مفتوحه را برای خود حلال می‌شمردند با آن‌ها برخورد نکردند و آن‌ها را به ترک دینشان و پذیرش اسلام مجبور نکردند بلکه از آزادی دینی برخوردار بودند. دولت اسلامی اندلس در عهد خلافت اموی قدرتمند و با شکوه بود مسیحیان ساکن قلمرو اسلامی (یعنی همان دیگران) به علت آنکه اکثر اهالی اندلس اسلام آوردند در اقلیت قرار گرفتند ولی البته در امنیت زندگی می‌کردند و نسبت به خانه و مال و جان و آبرو و عقیده خود در سایه حکومت اسلامی تأمین داشتند و در شهرهای بزرگ اندلس از قبیل قرطبه (کوردبا)، اشبیلیه (سویل)، طلیطله (تولدو)، بلنسیه (والنسیا)، سرقسطه (سارکوزا) زندگی می‌کردند و فرزندان عاقل و باهوش آن‌ها در کنف حمایت خلفا و پادشاهان اندلس قرار گرفته، از جوایز و عطایای آن‌ها برخوردار می‌شدند و بسیاری از آن‌ها به مناصب و مشاغل مهمی در دولت و حتی قصر پادشاهی می‌رسیدند (توجه داشته باشید که این کار خلفا و امرای

اندلس بر خلاف ضروریات عقیده تولا و تبرا می‌باشد و از این نهی شده است که برخلاف مسلمانان، غیر مسلمانان را به خود نزدیک کنند)

وقتی که خلافت اموی اندلس سقوط کرد و دوران حکومت امرای ملوک الطوائف در اندلس آغاز شد، وضعیت اهل ذمه اندلس هم به نحو محسوسی تغییر کرد (همان دیگران) و از آزادی بی‌حد و حصری برخوردار شدند. امرای اندلس به عنصر دیگران توجه زیادی نشان دادند و تلاش زیادی برای بدست آوردن توجه آن‌ها به خرج دادند تا جایی که به نظر می‌رسید امرای قرطبه و اشبیلیه و سرقسطه در توجه به عنصر دیگران با یکدیگر مسابقه می‌دهند. علل این امر واضح بود. در آن اوقات اسپانیای مسیحی بر خلاف اندلس اسلامی، به اوج قدرت رسیده بود و امرای اندلس سعی می‌کردند با بدست آوردن دل رعایای مسیحی خود توجه پادشاه اسپانیا را برای حمایت از خود برضد دیگر امرا جلب کنند. بنی‌عباد امرای قرطبه بیش از سایر امرا در برکشیدن مسیحیان قلمرو خود سهم داشتند. قلمرو آن‌ها مملو از سکنه مسیحی و یهودی بود و پس از آن‌ها سایر امرا قرار داشتند. چنانکه عبدالله بن بلقین، مسیحیان را به خدمت می‌گرفت و بر شهسواران مسیحی اعتماد می‌کرد و آن‌ها را برای جنگ بر ضد دیگر امرای مسلمان استخدام می‌کرد!! ابن‌هود که قلمرو وی در شمال شرق اندلس مصیبتی برای اسلام بود بیش از همه به «دیگران» توجه داشت. وی در تمام نقشه‌های خود بر ضد سایر مسلمانان اندلس در کنار «دیگران» قرار می‌گرفت و از آن‌ها مدد می‌جست.

همین ابن‌هود باعث برکشیدن و شهرت شهسوار معروف صلیبی «کمپادور» شد (یک راهزن که با دار و دسته خود زحمتها برای مسلمانان درست کرد و به یک قهرمان در تاریخ و ادبیات صلیبیان اسپانیا تبدیل شد)

بله این بود وضعیت عنصر «دیگران» در سایه حکومت مسلمانان در اندلس، در رفاه و امنیت و حفاظت و حمایت مسلمین قرار داشتند، به مقام وزارت می‌رسیدند، مقرب دربار می‌شدند. همه این‌ها می‌بایست اسباب دوستی آن‌ها را نسبت به جامعه اسلامی اندلس و

حکومت آن فراهم آورد. ولی آیا چنین شد؟ عکس العمل این اقلیت در برابر این همه بزرگواری (آن هم تا سرحد افراط) چه بود؟

علیرغم این همه بزرگواری که در حق آنها می‌شد هرگز خود را جزئی از جامعه مسلمانان احساس نکردند و هرگز احساس دوستی نسبت به حکومت مسلمانان نکردند. بلکه همیشه آن را بیگانه شمرده و با آن دشمنی می‌ورزیدند و همیشه مترصد فرصت بودند که بر علیه حکومت مسلمانان اقدام کنند و به هر وسیله ای که شده سعی می‌کردند در جنگ‌های پادشاهان اسپانیا با مسلمانان به آنها کمک برسانند و راه پیروزی آنها را هموار کنند. در این خصوص نمونه‌های بسیاری در کتب تاریخ وجود دارد.

الف) محاصره شهر قلمریه در سال ۴۵۶ هـ این شهر در شمال اندلس در تصرف مسلمانان بود ولی مسیحیان زیادی در آن منطقه تحت حمایت دولت اسلامی زندگی می‌کردند. در این سال سپاه پادشاه صلیبی اسپانیا این شهر را محاصره کرد و همین عنصر «دیگران» یعنی مسیحیان شهر کمک زیادی به سپاه اسپانیا کردند چنانکه راهبان دیر «لورفان» که در نزدیکی شهر بود نقاط ضعف دیوار دفاعی شهر را به دشمن لو دادند و به این ترتیب با این خیانت «دیگران» شهر به دست صلیبی‌ها افتاد.

ب) سقوط طلیطله در سال ۴۷۸ هـ از بزرگترین شهرهای مسلمانان در اسپانیا بود. در این سال آلفونسوی ششم شاه اسپانیا این شهر را به محاصره گرفت. مسیحیان یعنی همان عنصر «دیگران» در داخل شهر توطئه کرده و فتنه و آشوب به پا کردند و مرتباً اخبار داخل شهر و مدافعان آن را به اطلاع آلفونسو می‌رساندند و از سوی دیگر عده ای از مسلمانان ناآگاه را فریفته و بر ضد امیر طلیطله شوراندند و می‌کوشیدند که هر هسته مقاومتی را در نطفه خاموش کنند. خلاصه این عنصر «دیگران» نقش خود را تا سقوط شهر به بهترین وجه انجام دادند.

ج) جنگ بزرگ اندلس در سال ۵۱۹ هـ در این جنگ، اوج خیانت و نمک‌شناسی عنصر «دیگران» به ظهور رسید. در آن سال مسیحیان ذمی قلمرو مسلمین از آلفونسوی

آرگونی شاه آرگون که خطرناک ترین دشمن مسلمانان در آن موقع محسوب می‌شد، پیغام فرستاده و او را برای جنگ با مسلمانان دعوت کردند و به او وعده دادند که دهها هزار نفر از آن‌ها به سپاه او خواهند پیوست و نامهای خود را هم در نامه قید کردند تا ضمانت وعده آن‌ها باشد. و بلافاصله آلفونسو هم به قلمرو مسلمانان حمله ور شد و کشتار و غارت بسیار کرد و مسیحیان ذمی «همان دیگران» چنانکه وعده داده بودند به سپاه او پیوسته و او را در مسیرها و داخل شهرها راهنمایی می‌کردند ولی به فضل خداوند این حمله جسورانه شکست خورد. و آلفونسو، ناکام بازگشت متعاقب آن همان «دیگران» از ترس مجازات گریختند و بسیاری از آن‌ها به آلفونسو پناه بردند.

خلاصه اینکه عنصر «دیگران» یا همان اقلیت بر دولت و ملت اسلامی اندلس یک مصیبت و بلا بود. آن‌ها علیرغم همه کمک و حمایت و امنیت که در پناه حکومت اسلامی برخوردار بودند، همواره ستون پنجم دشمن به شمار می‌رفتند. خود مورخان صلیبی به این موضوع اقرار کرده‌اند. چنانکه استاد «پیدال» می‌گوید: ستاره اقبال اقلیت ساکن اندلس پس از فروپاشی نظام خلافت اموی اندلس باردیگر درخشش خود را آغاز کرد. زیرا امرای ملوک الطوائف بسیار ضعیف بودند و این اقلیت‌ها می‌توانستند خدمات شایانی به مسیحیت کرده و برای استرداد مجدد اندلس به مسیحیت کمک فراوانی می‌کردند. آن همه آزادی که به اقلیت داده شده بود به آن‌ها امکان داده بود که در سایه حکومت اسلامی زندگی کنند و بازهم به عقاید و مقدسات آن‌ها اهانت کنند. چنانکه شخصی بنام «ابن گرسیا» در سال ۴۵۰ هـ کتابی مشهور در فضیلت عجم بر عرب نوشته که سرشار از حمله به قوم عرب است. او در این کتاب عربها را نژادی حقیر دانسته و صفات زشتی به آن‌ها نسبت داده است. زندگانی عربها را تحقیر کرده و مدعی شده که عربها شهوت پرست و زنباره هستند. برعکس عجمها را دارای نژاد عالی و صفات و کمال والا معرفی کرده است. و مدعی شده که همه دانشها را عجمها اختراع کرده‌اند. انتشار این کتاب نتیجه سیاست تسامح و آسانگیری و نرمش حکومت با «دیگران» است.

قابل ذکر است که جرائم و خیانت‌های مکرر این اقلیت، فقهای اندلس را بر آن داشت که امرای اندلس را به تعقیب و مجازات آن‌ها برانگیزند چنانکه ابن رشد فقیه بزرگ اندلس در سال ۵۲۱ هـ در عهد امیرالمسلمین علی بن یوسف بن تاشفین بروجوب تبعید آن‌ها به بلاد مغرب فتوا داد.

عنصر «دیگران» و نقش آن‌ها در حمله مغولان به دمشق

همواره گفته می‌شود که علت هجوم مغولان به کشورهای اسلامی آن بود که سلطان محمد خوارزمشاه تعدادی از بازرگانانی که چنگیز خان برای تجارت به بلاد اسلامی فرستاده بود را کشت و به هشدارهای چنگیزخان هم برای تحویل عاملان آن کشتار هم توجهی نکرد لذا مغولان به سرزمینهای اسلامی حمله ور شدند. ولی بسیاری از مورخان محقق و باریک بین علت اصلی را چیز دیگری دانسته‌اند. آن‌ها می‌گویند که صلیبی‌ها پس از آنکه مغولان با بلاد اسلامی همسایه شدند، ترسیدند که مانند قبایل ترک هم نژاد مغول که در ازمنه قبل به علت مجاورت با مسلمانان به اسلام گرویده و خدمات شایانی به این دین کرده بودند مغولان هم اسلام بیاورند و به سبب آن مسلمانان به چنان قدرتی تبدیل شوند که هیچ کس جلو دار آن‌ها نخواهد بود. لهذا صلیبیان، فرستادگانی به دربار مغولان فرستادند و آن‌ها را برای هجوم به بلاد اسلامی تشویق کردند. و به آن‌ها گوشزد کردند که در بلاد اسلام چه ثروت‌های فراوانی وجود دارد. سلاح زنان نصرانی خیلی در مغولان اثر گذاشت. این زنان بعنوان روسپی گری و فاحشه گری به دربار مغولان می‌رفتند.

مغولان مانند ملخهایی که به مزارع حمله می‌کنند و هر تر و خشکی را می‌خورند و نابودمی‌کنند به جهان اسلام سرازیر شدند و چیز آبدی باقی نگذاشتند و حتی در سال ۶۵۶ هـ خلافت عباسی را بر انداخته و بغداد را ویران کردند. یورش مغولان در سال ۶۵۸ به شهر دمشق رسید و پس از تصرف شهر یک والی از طرف خود بنام «ابل سیان» بر شهر گماشتند. بیشتر این مغولان، دین مسیحی داشتند و این بدان معناست که از همان

آغاز کار مغولان، تحت تاثیر صلیبیان قرار گرفته بودند. آن والی مغول که بسیار ستمکار بود با کشیشیان و راهبان مسیحی دمشق (که آن زمان عنصر دیگران در دمشق بودند) هم دست شده و آن‌ها را به خود مقرب داشت و بدین سبب کار آن‌ها بالا گرفت و گروهی دیگر از نصاری سوریه به نزد هولاکو، ایلخان مغول ایران رفته و تحف و هدایای فراوان برای او بردند و از وی امان نامه دریافت کرده که آن‌ها را در کنف حمایت دولت مغول در آورده بود. این مسیحیان هم از این موقعیت سوء استفاده کرده و در بازگشت به دمشق صلیب بزرگی با خود حمل می‌کردند و شعار می‌دادند: «دین صحیح، دین مسیح، آشکار شد» و در خیابانهای شهر می‌گشتند و دین اسلام و پیروان آن را ناسزا می‌گفتند و ظرفهای شراب با خود داشتند که از در هر مسجدی گذر می‌کردند، مقدار روی در مسجد می‌ریختند از این شراب بر سر و صورت مسلمانان هم می‌پاشیدند و در کوچه‌ها و خیابانها به هر کس که می‌رسیدند او را مجبور می‌کردند بگویند که با صلیب شما هستم. بر در مغازه‌های بازار دمشق می‌ایستادند و سخنگوی آن‌ها، دین مسیحیت را مدح گفته و اسلام را ناسزا می‌گفت در نهایت وارد کلیسای مریم شدند و ناقوسها را به شدت به صدا در آوردند. اگر دوره استیلای مغول بر دمشق ادامه می‌یافت مسیحیان بیشتر مساجد را خراب می‌کردند. وقتی که مسلمانان به رفتار مسیحیان اعتراض کردند و شکایت به ابل بیان بردند ولی آن ستمکار، شاکیان بیچاره را قتل عام کرد.

«دیگران» و نقش آن‌ها در حمله فرانسه به مصر:

نقش «دیگران» اقلیت در مصر برضد اسلام و جامعه چنان بارز است که از عمق احساس بیگانگی آن‌ها نسبت به جامعه ای که قرن‌ها در سایه حمایت آن زندگی کرده‌اند پرده برمی‌دارد. برجسته ترین مظهر این خیانتها و پست ترین دوره در تاریخ خیانتهای آن‌ها در زمان اشغال مصر توسط فرانسه در سال ۱۲۱۳ ق. بروز یافت. در آن زمان ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه با انگیزه‌های اقتصادی و تجاری و سیاسی مصر را اشغال کرد ولی با مقاومت سرسختانه ملت مسلمان روبرو شد. لذا برای سرکوب مقاومت مسلمانان

تصمیم گرفتند که از وجود اقلیت ساکن مصر (دیگران) استفاده کنند. آن‌ها عقاید صلیبی اقلیت را در جهت منافع خود بکار گرفته و توانستند که آن‌ها را با خود همراه کنند. فرانسویان از میان قبطی‌هایی که صدها سال با امنیت و حفاظت در سرزمین مصر زندگی کرده بودند لشکری درست کردند. مظهر خیانت قبطی‌ها در آن هنگام شخصی بود به اسم معلم یعقوب حنا، این فرد برجسته ترین خائنان کشور مصر در دوره جدید محسوب می‌شود. این صلیبی خائن یک گروه شبه نظامی از مسیحیان مصر تشکیل داد و افسران فرانسوی هم آن‌ها را آموزش دادند و به اسلحه‌های جدید مجهز کردند تا برای سرکوب قیام مردم مصر از آن‌ها استفاده کنند. فرانسوی‌ها به یعقوب لقب ژنرال دادند و او را به فرماندهی کل گردانهای قبطی ارتش فرانسه منصوب کردند.

نیروهای فرانسوی به کمک شبه نظامیان یعقوب قبطی در سال ۱۲۱۳ ه. قیام اول قاهره و در سال ۱۲۱۴ ه. قیام دوم قاهره را سرکوب کردند. بعد از قیام دوم قاهره با چراغ سبزشگان فرانسوی این یعقوب چه جنایتها که در حق مردم قاهره مرتکب نشد! او خانه‌های مردم را به آتش کشید و اموال آن‌ها را غارت کرد، مساجد را ویران کرد و مردان و زنان زیادی را هتک حرمت کرد و آنقدر فساد و جنایت کرد که قلم از توصیف آن عاجز است. اعمال همین دیگران!! به سرکردگی یعقوب حنا بعنوان نخستین جنگ طائفی در مصر شناخته می‌شود. عجیب است که این یعقوب جنایتکار و خائن بعد از مرگش به یک قدیس تبدیل شده که هر ساله به یاد بود جهاد وی بر ضد مسلمانان!! در مصر جشن گرفته می‌شود. و باز عجیب تر این است که مسیحیان معاصر از اقدامات این خائن صلیبی تمجید می‌کنند. چنانکه نویسنده مشهور صلیبی دکتر لوئیس عوض که به دشمنی شدید با اسلام شهرت دارد، می‌گوید: «به خاطر نقشی که یعقوب حنا در کنار فرانسه بر ضد عثمانیان در مصر ایفا کرده شایسته است که مجسمه وی از طلا ساخته شده و در یکی از میدانهای بزرگ قاهره برپا شود و بر آن بنویسند که او در عصر جدید نخستین کسی است که شعار استقلال مصر را سر داده است.»

«دیگران» و نقش آن‌ها در براندازی خلافت عثمانی:

فجیح‌ترین و شنیع‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اقدام «دیگران» در حق جامعه اسلامی و حکومتی که قرن‌ها در سایه آن به امنیت زیسته و پرورش یافته و شکوفا شده بودند تلاش آن‌ها برای براندازی امپراطوری عثمانی بود. وقتی که عثمانی ضعیف شده بود اروپای صلیبی به طمع افتاد که از طریق ایجاد آشوب و فتنه‌های داخلی آن را نابود کند. مؤثرترین اسلحه اروپا در رسیدن به این هدف، یهودیان و مسیحیان ساکن عثمانی بودند. با وجود آنکه این اقلیت بسیار مورد تفقد و عنایت سلاطین عثمانی قرار گرفته بودند و حتی بسیاری از سلاطین با دخترانی از یهود و نصارا ازدواج کرده بودند با نمک‌شناسی با نقشه اروپا همراه شدند بویژه یهودی‌ها نقش بارزتری در براندازی خلافت عثمانی ایفا کردند. کشیشان مسیحی ساکن عثمانی همواره با دول مسیحی و بخصوص روسیه، دشمن شماره یک عثمانی در تماس بودند. چنانکه پتربارک گریگوریوس (زعیم مسیحیان ارتدوکس) نامه‌ای به سزار روسیه نوشته و در آن چگونگی تضعیف و براندازی عثمانی از داخل را توضیح داده است. در آن نامه متذکر شده که باید روح ایمانی و معنویت مسلمانان را نابود کنند و عقیده تولا و تبرا برای مسلمانان را تضعیف کنند.» در ادامه نقش هر کدام از این اقلیت‌ها را در براندازی امپراطوری عثمانی می‌آوریم:

اولا: نقش مسیحیان

دولت عثمانی به مسیحیان به عنوان یکی از اجزای مهم ملت عثمانی، توجه ویژه‌ای داشت، مناصب مهمی در حکومت به آن‌ها واگذار می‌کرد. در جنگ‌های خود با دشمنان از آن‌ها استفاده می‌کرد. و آن‌ها با خوشی و امنیت تمام در قلمرو عثمانی زندگی می‌کردند. پس از ایجاد تغییرات که افکار غربگرایی در دولت عثمانی نفوذ یافت و خاصه در دوران سلطان محمود دوم (متوفای سال ۱۸۳۹ م - ۱۲۵۵ هـ) عثمانی تمام درهای خود را به روی اروپا گشود و ضروریات عقیده تولا و تبرا به کلی کنار گذاشته شد. چنانکه

این سلطان در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گوید: «از امروز من نمی‌خواهم که هیچ فرقی بین مسلمانان و مسیحیان و یهودیان باشد و فقط همین قدر از یک دیگر شناخته شوند که مسلمان به مسجد برود و مسیحی به کلیسا و یهودی به کنیسه من می‌خواهم که همه این‌ها وقتی به ملاقات من می‌آیند در تمام حقوق با یکدیگر برابر باشند.»

به این ترتیب در عصر این سلطان نصارا از آزادی نامحدودی برخوردار شدند. پس از وی عبدالمجید اول (متوفای ۱۸۶۰ م - ۱۲۷۷ هـ) که جوانی ۱۶ ساله بود به سلطنت رسید که افراد غربزده را برکشید و به خود نزدیک کرده و امارت داد. در رأس این غربزدگان، مصطفی پاشارشید قرار داشت که باعث صدور فرمان معروف به «خط شریف گلخانه» شد. در این فرمان، غیر مسلمانان از همه حقوق و مزایای مسلمانان برخوردار شدند و پس از آن هم، فرمان معروف به «خط همایونی» اگر هم فاصله ای بین مسلمانان با دیگران باقی مانده به کلی از بین برد. این فرمان باقی مانده عقیده تولا و تبرا را هم به گور کرد. دولت عثمانی این همه امتیاز برای دیگران قائل شد، حال ببینیم که آن‌ها در برابر این همه بزرگواری چطور جواب دادند؟ آیا احساس کردند که عضوی از این وطن هستند؟ جواب: خیر، نصارا شورشهای فراوانی بر ضد عثمانی به راه انداختند. بارزترین آن‌ها شورش یونان در سال ۱۸۲۱ م - ۱۲۳۷ هـ در عهد سلطان محمود دوم!! بود. در این قیام مسیحیان از سراسر اروپا به کمک یونانی‌ها آمدند تا به آن‌ها بر ضد عثمانی کمک کنند. این انقلاب باعث تضعیف عثمانی شد. چنانکه ناچار شد در جبهه مقابل روسیه از بسیاری از مواضع خود عقب نشینی کند و امتیازات زیادی به آن‌ها بدهد. شام و مصر هم از دست عثمانی خارج شده و به دست محمد علی پاشا مزدور غربی‌ها افتاد. همچنین نصارا در ولایات ارمنستان و گرجستان هم که دائماً با عثمانی عداوت می‌ورزیدند، شورشهای زیادی علیه آن‌ها به راه انداختند.

از سوی دیگر نقش نصارا در تشکیل انجمنهای فراماسونری هم بسیار بارز است. این نوع انجمنها که مروج غربگرایی بودند با حمله فرانسه به مصر در سال ۱۲۱۳ ق. وارد

جهان اسلام شد. بیشتر اعضای این انجمنها از مسیحیان بودند و افکار سکولاریسم و ملی‌گرایی را در جهان اسلام رواج می‌دادند. چنانکه اندیشه قوم‌گرایی عربی که در برابر عقیده تولا و تبرا بین مسلمانان قرار دارد، نخستین بار در بیروت و به دست مسیحیانی مانند پطرس البستانی و ابراهیم یازجی و دیگران، نشأت گرفت.

نقش یهودیان در براندازی عثمانی

یهودیان بیشترین نقش را در این زمینه داشتند. مسیحیان بیشتر شورش می‌کردند و به مبارزه نظامی با عثمانیان می‌پرداختند ولی یهودیان مخفیانه کار می‌کردند، آن‌ها در پیکره امت نفوذ کرده و هرگاه احساس می‌کردند که جایی برای بیداری و اصلاحات تلاش می‌شود در مقابل آن کمین کرده و با دسیسه‌چینی مانع موفقیت آن می‌شدند. می‌کوشیدند که افکار غربی را در جهت براندازی حکومت عثمانی رواج دهند. با وجود اینکه عثمانی‌ها عنایات زیادی به یهودیان داشتند. از جمله در عهد سلطان سلیمان قانونی (متوفای ۹۷۴ هـ) یهودیان با محنت بزرگی در اسپانیا روبرو شدند. در آن زمان به امر اسقفهای مسیحی، یهودیان را به دادگاههای تفتیش عقاید برده و آن‌ها را طعمه آتش می‌ساختند. لذا یهودیان آواره گشتند و به خاطر سابقه بد و اشتهار یهودیان به فساد هیچ کشوری آن‌ها را نمی‌پذیرفت. سلطان سلیمان زنی یهودی داشت به اسم «روکسلان» که یک شیطان به تمام معنا بود. او دل سلطان را بدست آورد تا اجازه بدهد یهودیان در قلمرو وی سکنا گزینند. لذا او هم اجازه داد که یهودیان در ۸ منطقه از جمله آناتولی و خاصه در شهرهای ازمیر، سالنیک، ادرنه ساکن شوند. این یهودیان از استقلال عمل بسیاری برخوردار شدند و به مناصب حکومتی هم رسیدند و ثروت فراوان اندوختند و در آزادی و رفاه تمام زندگی می‌کردند. در برابر این همه لطف، جواب یهودیان چه بود؟ با جامعه و دولت عثمانی چه رفتاری کردند؟ این یهودیان یک انجمنی خاص خود تأسیس کردند که هدف آن تشویش عقاید مسلمانان و دعوت از تمام یهودیان جهان برای

تجمع در قدس و تشکیل دولت یهودی بود. این انجمن، «یهود دونمه» نام داشت و رهبرشان «شتبای زیفی» کسی بود که ادعای پیامبری کرد و گروههای زیادی از یهودیان از اروپا و شام و مصر به دور او جمع شدند. وقتی که دولت عثمانی او را دستگیر کرد، مدعی شد که مسلمان است و نام وی محمد بواب و از دولت اجازه خواست که یهودیان را به اسلام دعوت کند. ولی این فرد مکار در خفا برای حصول اهداف یهود دونمه می‌کوشید. او و انجمن وی برای رسیدن به اهداف خود اقدامات زیر را انجام دادند:

الف) می‌کوشیدند که ارزشهای اسلامی در جامعه مسلمان عثمانی را کم رنگ کنند و اندیشه‌های الحادی و غربگرایی را ترویج دهند، بی‌حجابی و اختلاط بین زنان و مردان بویژه در مدارس و دانشگاهها را تبلیغ می‌کردند.

ب) یهود دونمه نقش فعالی در یاری مخالفان سلطان عبدالحمید داشتند. آنها به جنبشی که از سلانیک برای خلع سلطان آغاز شده بود، کمک فراوان کردند و در ارتش عثمانی نفوذ کرده و افکار افسران جوان را مسموم ساختند.

ج) حزب اتحاد و ترقی که از ترکان جوان تشکیل شده بود، هدف بعدی یهودی‌ها بود که در آن نفوذ کرده و همسو با منافع خود به حرکت در آورند و با کمک این حزب توطئه شریانه خود برای عزل سلطان عبدالحمید را عملی و قانون اساسی سکولار را حاکم بر جامعه کردند.

د) در قلمرو عثمانی انجمنهای فراماسونری تأسیس کردند و کوشیدند با شعارهای فریبکارانه از قبیل آزادی و مبارزه با استبداد و ترویج دموکراسی، اندیشه‌های مسموم خود را در سطح جامعه رواج دهند.

این «شتبای زیفی» که در سال ۱۶۷۸ م - ۱۰۶۷ هـ به هلاکت رسید نخستین کسی است که اندیشه تشکیل دولت قومی برای یهودیان در فلسطین را ابداع کرد و مؤسس حقیقی صهیونیسم جهانی به شمار می‌رود. وی سه قرن قبل از تئودور هرتزل رهبر صهیونیستها چنین پیشنهادی داده مصطفی کمال آتاترک اولین رئیس جمهور ترکیه جدید

که امپراطوری عثمانی را برانداخت با این گروهک یهودی ارتباط داشت. اگر «دیگران» هیچ نقشی در سرنگونی خلافت عثمانی نداشته باشند، همین مورد کفایت می‌کند. بعلاوه «مؤز کوهن» یهودی بود که اندیشه قومگرایی تورانی را برای ترکها اختراع کرد و کتاب وی درباره اقوام تورانی، برای کسانی که خلافت عثمانی را نابود کردند یک کتاب مقدس به شمار می‌رود. نقش یهودیان در سقوط عثمانی زمانی برجسته تر می‌شود که مخالفان سلطان عبدالحمید، بیانیه عزل او از سلطنت را بوسیله یکی از بزرگان یهودی بنام ایمانوئل گراسو که از رهبران حزب «اتحاد و ترقی» بود، برای سلطان فرستادند این کار نوعی دهن کجی و انتقام از سلطان عبدالحمید بود که در خواست یهودیان را برای تشکیل دولت قومی یهود در فلسطین نپذیرفته بود.

آنچه خواندید نگاهی سریع بود به حوادث گذشته تاریخ امت اسلامی که متأسفانه بسیاری از مسلمانان از آن آگاهی ندارند. البته مسلمانان نسبت به همه تاریخ گذشته خودشان که می‌تواند نسبت به فهم مسأله مهم تولا و تبرا به آن‌ها کمک کند بی‌توجه هستند. این از گذشته و اما اکنون و تاریخ معاصر که مالا مال از خیانت و ستم «دیگران» در حق امت اسلامی می‌باشد. در این جا برای یادآوری گوشه ای از آن را فقط یادآور می‌شویم:

- جنایات دیگران (صربهای مسیحی) در حق مسلمانان بوسنی و هرزگوین
 - جنایات همین صربها در کوزوو و مقدونیه در حق مسلمانان
 - جنایات روسهای مسیحی در حق مسلمانان چچن
 - جنایات مسیحیان جنوب سودان و جنوب نیجریه و ساحل عاج و اتیوپی و اریتره
 - مظالم و ستمگریهای مسیحیان در لبنان و تشکیل گروهک شبه نظامی انتوان لحد
- برای قتل عام مسلمانان
- و همچنان شبانه روز خون مسلمانان در هر نقطه جهان بدست این دیگران که صدها سال با امنیت در سایه مسلمانان زیسته‌اند ریخته می‌شود.

نتیجه این گزارش مختصری که خواندید آن است که:

اولاً: دیگران یعنی یهودیان و نصارا در پناه حکومت اسلامی با برخوردار از امنیت و رفاه و برابری قرن‌ها زندگی کرده‌اند. جالب است که همین دو طایفه مذکور هیچ کدام در سایه حکومت دیگری با امنیت زندگی نکرده! (چنانکه قبلاً گفتیم حکومت اسپانیای مسیحی، یهودیان را اخراج کرد و حکومت مسلمان عثمانی آن‌ها را در سرزمین خود پذیرفت!) هیچ گاه در تاریخ دیده نشده که مسلمانان بی سبب نسبت به اقلیتها بدرفتاری کرده باشند بلکه برعکس همین خوش رفتاری مسلمانان با آن‌ها باعث اسلام آوردن عده کثیری از اقلیت‌ها شده است.

ثانیاً: علیرغم این رفتار خوب و آسانگیری که حتی گاهی اوقات نامحدود بود هیچ وقت اقلیت‌ها خود را جزئی از جامعه مسلمانان به حساب نیاورده‌اند بلکه همیشه خود را با همکیشان خود ملت واحده دانسته و در صدد خیانت به جامعه موطن خود بوده‌اند. چنانکه با پایان یافتن جنگ‌های صلیبی در سال ۶۸۰ هـ، مسیحیان شهر طرابلس شام، با خانواده‌های خود به همراه صلیبیان اروپا کوچ کردند. یا وقتی که در جنگ جهانی اول به سال ۱۹۱۷ م/ ۱۳۳۵ هـ. انگلیس، کشور عراق را اشغال کرد، و به بغداد رسید، مسیحیان و یهودیان بغداد برای استقبال از سربازان انگلیسی از شهر خارج شدند و به آن‌ها اعلام کردند که در خدمت آن‌ها هستند. و وقتی که مسلمانان عراق در سال ۱۳۳۸ هـ. اعلام کردند که خواهان یک دولت مستقل هستند که از شمال موصل تا خلیج فارس را در برگیرد، یهودیان و مسیحیان عراق رد کردند و اصرار داشتند که رعایای دولت انگلیس باشند.

ثالثاً: فقط همین نبوده که این اقلیت دیگران نسبت به جامعه اسلامی که قرن‌ها در آن زندگی کرده‌اند احساس بیگانگی کنند و به همین جا تمام بشود خیر، بلکه این‌ها همواره بعنوان ستون پنجم دشمن امت اسلامی عمل کرده‌اند. و اخبار جامعه اسلامی را به دشمنان منتقل می‌کرده‌اند. هر کس با هر دینی و عقیده ای که با مسلمانان کینه داشته و

خصومت می‌ورزیده این‌ها هوادار او بوده و برای وی جاسوسی می‌کرده‌اند. یک بار هم در تاریخ سراغ نداریم که این اقلیت ساکن جامعه اسلامی در برابر دشمنان و مهاجمان از جامعه موطن خود دفاع کرده باشد مگر اینکه در شرایطی قرار گرفته که ناچار شده و یا در واقع از خود و مالش دفاع کرده است.

رابعاً: دیگران تنها زمانی سر جنبانده و اظهار وجود کرده و برضد جامعه مسلمین توطئه چیده و یا با دشمنان اسلام همکاری کرده‌اند که عقیده تولا و تبرا در مسلمانان تضعیف شده و در برابر آن‌ها تساهل نشان داده و آن‌ها را در حقوق با مسلمانان برابر کرده‌اند. چنانکه در عهد سلطان محمود دوم عثمانی با صدور فرمان معروف به خط همایونی اتفاق افتاد و انجمن‌های فراماسونری و مدارس مبلغان مسیحی، توسعه یافت و افکار آزادی خواهی و سکولاریسم بروز و ظهور یافت. از نقش مسیحیان در براندازی حکومت اسلامی در اندلس هم قبلاً یاد کردیم. بر عکس هر وقت که دولت اسلامی به طور کامل پیرو شریعت بوده و قوانین اسلام اجرا می‌شده و مسلمانان روابط خود با دیگران را بر اساس اصل تولا و تبرا تنظیم می‌کرده‌اند در این دوره‌ها کشورهای اسلامی در اوج قدرت و عظمت بوده و دیگران حتی فکر این را هم نمی‌کرده‌اند که علیه جامعه اسلامی توطئه کنند چه رسد به اینکه عملاً وارد توطئه شوند.

خامساً: آلام و دردهایی که از ناحیه این اقلیت به امت اسلامی رسیده در صورتی که مسلمانان به دین و شریعت خود ملتزم می‌بودند آن حوادث اتفاق نمی‌افتاد. چهارده قرن پیش از این قرآن کریم یک اصل را برای تنظیم روابط ما با «دیگران» بیان کرده است و فرموده: «ولن ترضی عنک الیهود و لالنصاری حتی تتبع ملتهم» «یهود و نصارا هرگز از تو راضی نخواهند شد تا اینکه از دین آن‌ها پیروی کنی» تا هرگاه که مسلمانان در برابر خواسته‌های دیگران عقب نشینی کنند و در برابر آن‌ها سستی نشان بدهند باز هم دیگران از جامعه اسلامی راضی نخواهند شد و خود را جزئی از جامعه اسلامی به شمار نخواهند آورد. شاعر چقدر خوب گفته است:

همه دشمنی‌ها امید می‌رود که روزی به دوستی بدل شود، مگر کسی که دشمن دین تو است.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

سقوط سلسله قاجاریه در ایران

(آبان ماه ۱۳۰۴ هـ ش - ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ م.)

خانان قاجار از سال ۱۲۰۹ هـ ق به مدت ۱۵۳ سال بر ایران حکومت کردند. قاجارها در اصل یک قبیله ترکمن بودند که در شمال غرب ایران زندگی می‌کردند و یکی از هفت طایفه قزلباش بودند که حکومت صفویه را در ایران روی کار آوردند و به تدریج در شمال شرق ایران در دشت گرگان ساکن شدند. این قبیله شبیه سایر عشایر از یک نوع استقلال داخلی برخوردار بود. بعد از سقوط صفوی‌ها در سال ۱۱۳۵ هـ ق بوسیله افغانان، در پی هرج و مرج بوجود آمده، قاجارها هم برای دست یابی به حکومت تلاش کردند. اما آن‌ها هم مانند سایرین مغلوب نادرشاه افشار شدند و پس از درگذشت نادر نیز از کریم خان زند شکست خوردند و سیادت حکومت زندیه را پذیرفتند. اما با درگذشت کریم خان، آقا محمد خان قاجار کوشید حکومت ایران را بدست آورد. وی پس از شکست دادن سایر رقیبان و بازماندگان زند، در سال ۱۲۰۹ هـ ق در تهران تاج گذاری کرد.

از خانان قاجار هفت نفر از آقا محمد خان تا احمد شاه حکومت کردند. در این دوره انگلستان و روسیه نفوذ زیادی در ایران یافتند. خاصه در دوره ناصرالدین شاه ایران تحت نفوذ کامل آن‌ها قرار گرفت. در دوره قاجاریه، روسها در طی چند جنگ با قاجارها، مناطق زیادی از ایران را تصرف کرده و برای همیشه از ایران جدا کردند. در این

دوره هم مانند دوره‌های قبل جنگ و کشمکش بین ایران و عثمانی ادامه داشت. در دوره قاجار فتنه‌های «بابی گری» و «بهائی گری» (که دو دین جدید بودند) با حمایت روس و انگلیس در ایران پیدا شد.

خوشگذرانی‌ها و اسرافهای فراوان خاصه از عهد ناصرالدین شاه، ایران را از نظر اقتصادی به ورشکستگی کشاند و موجب دخالت بیش از پیش بیگانگان در امور ایران شد. این اوضاع، موجبات نارضایتی ملت و بویژه علمای شیعه را فراهم کرد. چنانکه در دوره ناصرالدین شاه در چند جریان رودرروی شاه قرار گرفتند. در این دوره کشمکش بین انگلیس و روسیه و فرانسه و آلمان بر سر ایران بالا گرفت تا جایی که ایران را به مناطقی تحت نفوذ خود تقسیم کردند گویا که هیچ حکومت و دولتی در ایران وجود نداشت. تداوم این وضعیت و هرج و مرج داخلی زمینه را برای درخشش ستاره اقبال یک افسر قزاق بنام «رضا خان پهلوی» فراهم کرد تا با کودتای اسفند سال ۱۲۹۹ هـ ش کنترل حکومت را بدست بگیرد. البته رضا خان، احمد شاه قاجار را از حکومت خلع نکرد بلکه تغییراتی در مناصب حکومتی داد. رضا خان نخست، وزیر دفاع شد اما چند ماه بعد مقام نخست وزیری را اشغال کرد و به تدریج همه رقبا و مخالفان خود را از سر راه برداشت و برای برانداختن سلسله قاجاریه و تاسیس سلسله پهلوی زمینه سازی کرد. تا اینکه در اوایل آبان ماه ۱۳۰۴ هـ ش مجلس وقت ایران، سلسله قاجاریه را منحل و در اوایل آذرماه همان سال حکومت ایران را به خاندان پهلوی سپرد. سلسله پهلوی آخرین سلسله پادشاهی در ایران بود که با انقلاب سال ۱۳۵۷ هـ ش سرنگون شد.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com

عزت اینگونه بدست می آید!!

دولت اسلامی اندلس - اسپانیا - در طول حیات خود دچار فراز و نشیب‌های فراوانی شد. تقوت و ضعف، اتحاد و تفرقه، عزت و ذلت هرکدام زمانی بر اندلس غلبه داشت. از جمله عهد حاجب منصور بن ابی عامر ۳۶۴-۳۹۲ هـ از شکوفاترین و باشکوه ترین دوره‌های اسلامی اندلس به شمار می‌رود. با عنایت به سیاستهای حکیمانه و مقتدرانه منصور رحمه الله که مسلمانان را به جهاد در راه خدا مشغول داشته و از اختلافات و کشمکشهای داخلی که اندلس اسلامی را در برابر اسپانیایی‌های دشمن آنها تضعیف می‌کرد، جلوگیری بعمل آورده لذا روز به روز بر عزت و شوکت مسلمانان افزوده می‌گشت. پیش از آن اختلافات و تعصبات قبیله‌ای عربها و بربرهای مسلمان اندلس زمینه را برای قدرت یابی اسپانیایی‌ها فراهم کرده و آنها از این فرصت برای برپایی دولتهایی در شمال اسپانیا از قبیل آراگون و کاستیل و لیون استفاده کردند. این دولتها همچون خاری در چشم دولت اسلامی خودنمایی می‌کردند تا اینکه دوره الحاجب المنصور آغاز شد و او جهاد علیه آنها را آغاز کرد.

المنصور بیش از پنجاه بار با اسپانیایی‌ها جنگید و در هیچ یک شکست نخورد، پیروزی‌های وی بر اسپانیایی‌ها خیره کننده بوده و آنها را درمانده و عاجز کرده بود. خود المنصور در راس سپاه خود برای جهاد بیرون می‌شد و شخصا در جنگ شمشیر می‌زد. به هر جهت که رخ سپاه او می‌شد، از مقابل او می‌گریختند و به کوهها پناه می‌بردند و ذلیلانه با دست خود به وی جزیه می‌دادند.

حاجب به این اکتفا نمی‌کرد بلکه شروط دیگری برای آنها تعیین می‌کرد که بیش از پیش خوار و خفیف گردند. شروط المنصور آنقدر تحقیر آمیز بود که هیچ انسان آزادی نمی‌توانست تحمل کند تا چه رسد به امرا و پادشاهان ولی المنصور برای اینکه شوکت

آن‌ها را در هم بشکنند و آرزوهای آن‌ها درباره بلاد اسلامی را نقش بر آب کند و از غلبه بر مسلمین ناامید گرداند این طور با آنان رفتار می‌کرد و در عوض دریافت جزیه، امنیت آن‌ها را تضمین می‌کرد.

در یکی از این صفحات عزت و کرامت و شوکت مسلمانان اندلس در آن عصر، به سال ۳۷۸ هـ المنصور در رأس سپاهی بزرگ به مملکت آراگون در شمال اسپانیا حمله کرد.

ولی صلیبیان در تنگه‌های کوههای برانس که امروزه اروپاییان آلبرت می‌نامند کمین کردند و در تاریکی شب بر سپاه مسلمانان شبیخون زدند و بارانی از تیرهای مرگبار بر سر مسلمانان ریختند. در اثر آن صفوف سربازان مسلمان از هم گسست و پریشان شدند و بسیاری فرار کردند ولی المنصور و پسرانش که مانند پدر بی‌باک و جسور بودند ثابت قدم ماندند. گارد سواره نظام حاجب که از غلامان سیسیلی تشکیل شده بود هم فرار نکردند. قاضی سپاه، ابن ذکوان هم در برابر دشمن ایستاد. وقتی که مسلمانان این استقامت رهبران سیاسی و دینی خود را مشاهده کردند، غیرت آن‌ها جنبید و برگشته و جنگ شدیدی آغاز شد. سرانجام خداوند مسلمانان را پیروز کرد.

بعد از این پیروزی قاطع، المنصور دشمن را به پرداخت جزیه مجبور کرد. بعلاوه از آن‌ها خواست که دختر فرمانروای خود (فرویلا چهارم) را هم بعنوان کنیز به وی تحویل دهند. این دختر از زیباترین دختران روزگار بود و از شریف‌ترین نجیب‌زادگان اسپانیا به شمار می‌رفت. بعضی گفته‌اند این نشانه ز نبارگی و علاقه شدید المنصور به زنان می‌باشد ولی در حقیقت چنین نیست و هدف او آن بود که دماغ کافران را به خاک بمالد و آن‌ها را از جنگ با مسلمانان ناامید کرده تا باردیگر خطری برای مسلمانان نباشند. آن صلیبیان هم از ترس المنصور و نظر به قدرت مسلمانان با شروط وی موافقت کردند. پدر آن دختر - فرمانروای آراگون - و بزرگان کشور وقتی که او را مشایعت می‌کردند به وی سفارش می‌کردند که همیشه برای ما نزد المنصور وساطت کن و چنان کن که روابط ما با

وی خوب باشد ولی جالب است آن دختر که از داناترین زنان مملکتش هم بود به آنها جواب داد ای بزدلان، عزت با رانهای زنان بدست نمی‌آید بلکه با تیرهای مردان بدست می‌آید!!

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

گوشه‌ای از زیبایی‌های تمدن اسلامی - نظام اقتصادی در تمدن اسلامی

دین اسلام آخرین دین الهی بوده و قرآن در حالی که کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق کرده ولی عمل به آنها را منسوخ داشته است. و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم آخرین نبی خدا بوده و به سوی همه انسانها به رسالت فرستاده شده است. بر این اساس جهانی بودن رسالت محمدی صلی الله علیه وسلم می‌طلبد که دینی جامع باشد یعنی هر چیزی را که به خیر دنیا و آخرت انسان باشد در برداشته باشد و دینی مانع باشد یعنی هر چیزی را که برای انسان ضرر دارد بیان کرده و از آن جلوگیری کند. لهذا دین اسلام یک دعوت دینی و حکومتی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فکری و فرهنگی محسوب می‌شود. این دین اساس عقیده صحیح را گذاشته و روابط انسانها را در همه سطوح تنظیم کرده تا در نهایت برای بشر یک جامعه مسلمان بسازد که در همه عرصه‌های عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و فکری و فرهنگی و تمدنی متمایز باشد.

از برجسته ترین خصوصیات تمدن اسلامی که مظهر تعامل تمام ارزشها و آموزه‌های اسلامی با جامعه بشری محسوب می‌شود و در واقع سیستمی است که تمدن اسلامی حول آن شکل گرفته است و همین بعد تمدن اسلامی است که امور حکومتداری و اداره

کشور و صلح و دوستی و اقتصاد و اجتماع و همه لوازم ساماندهی امور دولت اسلامی را در بردارد و بعلاوه آینه تمام نمای ارزشهای تمدن اسلامی محسوب می‌شود. بله! درست حدس زدید در این مقاله می‌خواهیم از نظام اقتصادی در تمدن اسلامی حرف بزنیم:

بیت المال: وزارت دارایی

تمدن اسلامی مبتکر و پرچمدار عرصه تنظیم امور دارایی و اقتصادی امت اسلامی محسوب می‌شود. بیت المال مسلمانان نخستین وزارت دارایی به شمار می‌رود که بشریت شناخته است. بیت المال درست به همان روشی سازماندهی و اداره می‌شده که اکنون در پیشرفته ترین کشورهای دنیا وزارت دارایی آن‌ها اداره می‌شود. امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه نخستین کسی است که بیت المال را تأسیس کرده است. زیرا پس از گسترش فتوحات اسلامی اموال و غنائم فراوانی بدست می‌آمد که همه به سوی مدینه سرازیر می‌شد. چنانکه ابن سعد در طبقات روایت کرده که روزی ابوهریره رضی الله عنه که والی بحرین بود به مدینه آمده و در وقت نماز عشاء به خدمت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه رسید و پس از سلام و احوال پرسی، امیرالمومنین از وی جویای احوال مردم بحرین شد. نگاه به ابوهریره فرمود: چه آورده‌ای؟ گفت: پانصد هزار درهم آورده‌ام، فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: صد هزار، صد هزار، صد هزار تا پنج بار این را گفت، پس امیرالمومنین فرمود: تو خسته و خواب آلودی برو به خانه و استراحت کن صبح دوباره نزد من بیا. ابوهریره می‌گوید: صبح به نزد وی رفتم، دوباره از من پرسید: چه آورده‌ای؟ گفتم: پانصد هزار درهم. فرمود: بسیار خوب و من گفتم: بله!! چیزی غیر از این نمی‌دانم. آنگاه عمر به مردم حاضر فرمود: او مال بسیاری نزد ما آورده اگر شما می‌خواهید برای شما می‌شمارم و اگر هم بخواهید برای شما کیل می‌کنم! از همان روز فکر تأسیس بیت المال بوجود آمد.

عمر رضی الله عنه در هر ولایت یک شعبه از بیت المال تأسیس کرد که درآمدهای آن از همان ولایت بود و در همان ولایت هم هزینه می‌شد و اگر از مصارف آن ولایت بیشتر

بود به بیت المال مرکزی در مدینه فرستاده می‌شد. امیرالمومنین برای بیت المال یک مسؤل گذاشته بود که از والی و قاضی آن شهر مستقل بود و آن‌ها حق دخالت در اختیارات و وظایف وی را نداشتند. همین موضوع در جهان امروز به عنوان «استقلال قوا از یکدیگر» شناخته می‌شود.

حال بیابید ببینیم که درآمدهای بیت المال چه بود و چگونه هزینه می‌شده است. همان بیت المال که نظام اقتصادی حکومت اسلامی به شمار می‌رفت، چیزی که عظمت و شکوه تمدن اسلامی را در عرصه اقتصادی و دیگر زمینه‌ها به وضوح نشان می‌دهد.

درآمدهای بیت المال

درآمدهای بیت المال در حکومت اسلامی براساس این قاعده اصولی تعیین می‌شود: (ان الاصل فی الاموال الحرمه و ما ابيح اخذه يكون بنص: (در خصوص اموال مردم اصل بر این است که تصاحب آن‌ها به هر شکلی حرام است تنها با وجود دلیلی از قرآن و سنت تصاحب آن جایز است) لازم به ذکر است که این قاعده اصولی از حدیث معروف پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که در خطبه حجه الوداع فرمودند گرفته شده است. در آنجا فرمودند: «خون شما، دارایی شما، آبروی شما بر یکدیگر حرام است.»

بر این اساس درآمدهای بیت المال از منابع گوناگون می‌باشد که در ادامه می‌آید:

اولاً: زکات:

زکات یکی از ارکان پنج‌گانه اسلام بوده که تا روز قیامت بر همه مسلمانان فرض می‌باشد. اقسامی که بر آن‌ها زکات فرض است و نیز مقدار زکات مشخص می‌باشد که باید ثروتمندان به مستمندان پرداخت کنند. زکات، کامل‌ترین نظام همکاری و همبستگی دسته جمعی محسوب می‌شود. نظیر این نظام در هیچ جامعه‌ای نه قبل و نه بعد از اسلام مشاهده نشده است. اموالی که زکات در آن‌ها فرض می‌باشد چهار قسم است: ۱- زکات اموال نقدی ۲- زکات چهار پایان ۳- زکات زراعت و میوه‌ها ۴- زکات معادن و دفینه‌ها

(گنج‌های پنهان در زمین)

این مورد از منابع در آمد بیت المال، راهها و موارد مصرف آن هم در نص آمده است چنانکه در آیه ۶۰ سوره توبه، افرادی که مستحق دریافت زکاتند مشخص شده است

ثانیا: خراج:

وقتی که مسلمانان سرزمین عراق را فتح و دولت ساسانیان را سرنگون کردند و هم شام و منطقه جزیره (شمال عراق و جنوب ترکیه امروزی) را فتح کردند و روم را از آن مناطق راندند سرزمینهای آباد بسیاری در اختیار دولت اسلامی قرار گرفت. امیرالمومنین عمر رضی الله عنه با صحابه مشورت کردند که با این زمینها چه معامله ای بکنند؟ بسیاری از بزرگان صحابه نظرشان آن بود که سرزمینهای مفتوحه بین فاتحان و مجاهدان تقسیم شود همانطور که اموال منقول از قبیل اسلحه و کالاهای دیگر بین آنها تقسیم می‌شود. ولی عمر رضی الله عنه نظر دیگری داشت. رأی ایشان آن بود که این سرزمینها متعلق به همه مسلمانان در طول تاریخ باشد و در این خصوص به آیات فیئ در سوره مبارکه حشر استناد کرد. طبق آن آیات اموال فیئ متعلق به همه مسلمانان حتی نسلهای آینده می‌باشد. هر چه صحابه اصرار کردند که باید مثل غنائم و اموال منقول، زمینها را هم بین فاتحان تقسیم کنند؛ امیرالمومنین نپذیرفت. اما حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از این نظر عمر حمایت کرد. صلاح و فلاح امت اسلامی در این روش بود که خداوند فکر عمر را به آن راهنمایی کرد و در آن به وی ثبات قدم داد. امیرالمومنین آن زمینها را در دست صاحبان آن باقی گذاشت اما معین کرد که سالانه مقدار مشخص مال به بیت المال مسلمین بپردازند که به آن خراج گفته می‌شد.

زمینهای خراجی دو گونه بود:

۱- زمینهایی که با جنگ گرفته شده بود و صاحبان آنها اسلام نیاورده بودند ولی زمینها همچنان در تصرف آنها گذاشته شده بود و در آن کشاورزی می کردند و خراج آن را می پرداختند و مابقی محصول، مال خود آنها بود.

۲- زمینهایی که با صلح بدست آمده بود و مسلمانان با صاحبان آنها توافق کرده بودند که در مقابل پرداخت خراج سالانه معینی در مالکیت خود آنها باقی بماند و تا زمانی که خراج آنها را می دادند به وارثان آنها هم به ارث برسد و هیچ کس حق نداشت، زمینها را از آنها بگیرد.

هرکدام از این نوع زمینها خراج سالانه معینی داشت که گاهی بصورت نقدی و گاهی هم از محصول همان زمین پرداخت می شد و بعد از درو کردن محصول برآورد می شد. چون آن زمینها از قبل بر مبنای سال شمسی کاشته و درو می شد، مسلمانان هم بر مبنای سال شمسی و با حساب ۴ فصل سال از آنها خراج گرفتند.

در اینجا یک نکته مهم شایسته یادآوری است اینکه خراج یکی از منابع مهم در آمد دولت اسلامی بوده و حتی اگر صاحبان آن مسلمان هم بشوند، خراج آن زمینها ساقط نمی شود. در این خصوص کتاب «الخراج» قاضی ابویوسف شاگرد ارشد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه از نخستین و بهترین کتبی است که در باره منابع درآمد بیت المال و موارد مصرف آن بویژه در خصوص خراج نوشته شده است. این کتاب به درخواست هارون الرشید، خلیفه عباسی که می خواست امور دارایی خلافت خود را سامان دهد، نوشته شده است. حال ببینیم عمر چگونه با اراضی خراج رفتار نمود؟

وقتی که امیرالمومنین مصمم شد که برای آن اراضی خراج معین کند، افراد خبره ای را برای مساحی اراضی سواد عراق فرستاد. مساحت زمینهای سواد عراق ۲۶ میلیون جریب (هر جریب ۱۲۰۰ متر بوده) برآورد شد. حضرت عمر برای هر جریب زمین بر حسب محصولی که داشت، چند درهم تعیین کرد. چنانکه خراج خرما و گندم و جو و پنبه و ...

هر کدام مقدار مشخصی داشت. یک سال قبل از وفات حضرت عمر رضی الله عنه ارزش خراج سواد عراق به یکصد میلیون درهم رسید. از دوره خلافت مامون عباسی یک سیاهه بسیار مهم خراج به دست ما رسیده که مقدار خراج تمام مناطق خلافت را مشخص می‌کند. ابن خلدون در مقدمه خود آن را آورده است.

سوم: عشر

همه اراضی کشور اسلامی از نوع اراضی خراجی نبوده، بلکه زمینهای دیگری هم بود که از آنها خراج گرفته نمی‌شد بلکه از محصول آن عشر (یک دهم) محصول وصول می‌شد به این اراضی، زمینهای عشری می‌گفتند و سه نوع بود:

۱- اراضی که صاحبان آنها با رضایت خود مسلمان شده بودند و به جنگ یا صلح گرفته نشده بود.

۲- زمینهایی که مالک مشخصی نداشت و لذا با اجازه خلیفه بین فاتحان تقسیم شده بود.

۳- زمینهای موات که مسلمانان آنها را فتح کرده و بعد از فتح آنها را آباد کرده بودند.

تبدیل اراضی عشری به خراجی و برعکس ممکن نبود.

چهارم - جزیه:

شریعت مقدس اسلام پذیرش دین را بر غیر مسلمانان بسیار آسان گرفته چنانکه هرگاه مسلمانان به غزای سرزمینی رفتند بر آنها واجب است که نخست مردم آن ناحیه را به اسلام دعوت کنند اگر اسلام را نپذیرفتند پس جزیه بدهند تا در مقابل، مسلمانها هم از آنها دفاع کنند و جلوی تجاوز به سرزمین آنها را بگیرند و هم از همه آزادی‌ها برخوردار شوند. جزیه مانند زکات است که بر مسلمانان فرض است. عظمت و

آسانگیری این دین مبین از آنجا معلوم می‌شود که جزیه فقط از مردان بالغ گرفته می‌شود و از زنان و کودکان و مساکین و نابینا و فلج دردمند و راهبان و پیران که از کارکردن ناتوانند و از بیماران زمین گیر جزیه گرفته نمی‌شود.

در اموال اهل ذمه زکات واجب نیست. همچنین یک قانون دیگر در مورد جزیه وجود دارد که بار دیگر عظمت دین اسلام را به رخ همگان می‌کشد چنانکه مقدار جزیه بر حسب وضع مالی افراد فرق می‌کند. چنانکه ابویوسف رحمه الله در کتاب الخراج سه نرخ برای جزیه تعیین کرده است. الف) برای افراد ثروتمند و متمکن: سالانه ۵۸ درهم ب) افراد گرفتار: سالانه ۲۴ درهم ج) کارگران: سالانه ۱۲ درهم گفتنی است اگر فرد ذمی مسلمان شود برخلاف خراج جزیه از گردن او ساقط می‌شود.

جزیه از مسائلی نیست که اسلام آن را بوجود آورده باشد بلکه قبل از اسلام هم سابقه دارد چنانکه یونانیان باستان از ساکنان سواحل آسیای صغیر در قرن پنجم قبل از میلاد یک نوع مالیاتی می‌گرفتند که شبیه جزیه بوده است. یونانی‌ها در مقابل آن مالیات از آن‌ها در مقابل تهاجمات فینیقی‌ها دفاع می‌کردند. رومی‌ها و ایرانی‌ها هم از ملل تابعه خود مالیاتی شبیه جزیه می‌گرفتند. جزیه در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از یهود و نصارا گرفته می‌شد و در عهد حضرت عمر رضی الله عنه علاوه بر آن‌ها از زرتشتیان هم گرفته شد و باز در دوره مامون عباسی صابئین هم به سه گروه قبلی اضافه شدند.

پنجم: غنائم

غنیمت مالی است که مسلمانان در جهاد با کفار و مشرکان بدست می‌آورند و خداوند این نوع مال را برای مسلمانان حلال کرده است. زیرا در اوایل دشمنان زیاد بودند و مسلمانان ضعیف و غنایم فقط برای این امت حلال شمرده شده و برای هیچ پیامبر و امتی قبل از اسلام حلال نبوده است. غنائم شامل کالاها و سلاح و اسب و اموال منقول از

قبیل طلا و نقره می‌شود فقط زمین طبق رأی حضرت عمر جزو غنائم نمی‌باشد. چنانکه گفتیم زمینها خراج محسوب می‌شد.

غنائم پس از جنگ، یک پنجم آن جدا شده و ما بقی بین مجاهدان تقسیم می‌شود و آن یک پنجم به بیت المال داده می‌شود. مصارف خمس غنائم هم در آیه ۴۱ سوره انفال آمده است: ۱- یک سهم مال پیامبر صلی الله علیه وسلم که برای خود و خانواده شان و نیز در امور عام المنفعه هزینه می‌کردند. بعد از وفات پیامبر به دستور حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سهم پیامبر قطع شد. ۲- سهم ذوی القربی یعنی خویشاوندان پیامبر از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب که حضرت ابوبکر این سهم را هم قطع نمود ۳- سهم یتیمان ۴- سهم مساکین ۵ سهم در راه ماندگان لازم به ذکر است وقتی که حضرت عمر رضی الله عنه خلیفه شدند به اتفاق آراء صحابه، سهم پیامبر و خویشاوندان ایشان را برای تهیه سلاح و اسب و شتر برای مجاهدان و امور عام المنفعه هزینه کردند. قول راجح فقها در مورد سهم پیامبر و خویشاوندان ایشان پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم همین است.

ششم: عشر تجارت

درباره عشر تجارت چیزی در قرآن مجید نیامده است ولی در دوره حضرت عمر رضی الله عنه از درآمد تجارت نیز عشر گرفته می‌شد. سبب آن بود که ابوموسی اشعری رضی الله عنه که والی بصره بود برای حضرت عمر نوشت که تاجران مسلمان که برای تجارت به سرزمینهای کفار می‌روند در آنجا از آن‌ها عشر می‌گیرند. عمر در جواب نوشت: شما هم از تاجران کفار که به کشور اسلامی می‌آیند عشر بگیرید. در این خصوص در روایت دیگری آمده که اهالی شهر «مبنگ» که مسیحی بودند و شهر آن‌ها در شمال جزیره در ترکیه امروزی واقع بود در نامه ای برای حضرت عمر نوشتند که شما اجازه بدهید برای تجارت به سرزمین شما بیاییم و در مقابل به شما عشر پردازیم.

امیرالمومنین با صحابه مشورت کرد که با این کار موافقت کردند. لذا این نوع عشر یک رسم معمول شد. بر این اساس اگر مسلمانی از تجارت خارج می‌آمد از وی سوال می‌کردند که زکات این مال التجاره را داده یا نه؟ و اگر او قسم می‌خورد که پرداخته، قسم او را می‌پذیرفتند. جالب توجه است که اگر به سیاهه‌هایی که در مورد عشر تجارت از گذشته باقی مانده نظر کنیم می‌بینیم دقیقاً مانند حقوق گمرکی است که امروزه از کالاهای وارداتی گرفته می‌شود. فرق نمی‌کند که تاجر مسلمان باشد یا غیر مسلمان

هزینه‌های بیت المال:

اولاً: حقوق والیان و قاضیان و کارمندان دولت و کلیه اشخاصی که برای مصالح عمومی جامعه کار می‌کنند مانند خود خلیفه

ثانیاً: حقوق سربازان و لشکریان. در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم حقوق مشخصی برای لشکریان وجود نداشت زیرا یک ارتش دائمی وجود نداشت و هر وقت نیاز بود همه صحابه مسلح می‌شدند و در جنگ از غنائم سهم خود را می‌گرفتند. در عهد حضرت ابوبکر رضی الله عنه عایدات حکومت بین همه مسلمانان به نسبت مساوی تقسیم می‌شد و در عهد حضرت فاروق رضی الله عنه به نسبت سابقه افراد در اسلام از عایدات بیت المال دریافت می‌کردند چنانکه ازواج مطهرات پیامبر صلی الله علیه وسلم و عموی ایشان حضرت عباس ۱۲۰۰۰ درهم / مجاهدان بدر بعلاوه حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما ۵۰۰۰۰ درهم / کسانی که سابقه اسلام آن‌ها مانند مجاهدان بدر بوده ولی در بدر حضور نداشته بعلاوه اسامه بن زید رضی الله عنه ۴۰۰۰۰ درهم / عبدالله بن عمر رضی الله عنه و تعدادی دیگر از فرزندان مهاجرین و انصار مانند عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه ۳۰۰۰۰ درهم / سایر فرزندان مهاجرین و انصار ۲۰۰۰۰ درهم / مردم مکه ۸۰۰۰۰ درهم / سایر مردم از ۳۰۰ تا ۴۰۰ درهم / زنان مهاجرین و انصار از ۲۰۰ تا ۶۰۰ درهم / فرماندهان لشکری و قاریان ۹۰۰۰۰ درهم داده می‌شد. وقتی که تعداد مردم بیش از نیاز ارتش شد و

برای کارهای عمرانی و خدماتی هم نیاز پیدا شد، بسیاری از مسلمانان به کارهای صنعتی روی آوردند. که متعاقب آن دولت ناچار شد یک ارتش دائمی ایجاد کند از این رو برای نگهداری صورت اسامی لشکریان و پرداخت حقوق آنها به دیوانی خاص آنها نیاز پیدا شد.

ثالثا: برای تجهیز ارتش و تهیه لوازم قتال از قبیل سلاح و اسب و مواد غذایی رابعا: ساختن مکانهای عمومی از قبیل پل و سد و راهسازی و ساختمانهای عمومی از استراحتگاه و مسجد.

خامسا: ساختن موسسات اجتماعی مانند بیمارستان و زندان سادسا: کمک به یتیمان و فقیران و نیازمندان و هر شخصی که خانواده ای ندارد دولت اسلامی باید از او نگره داری نموده و هزینه زندگی او را بپردازد.

از آنچه گفته شد روشن می شود که نظام اقتصادی دقیقی که تمدن اسلامی طراح آن بوده، در قبل و بعد از اسلام سابقه نداشته است. بر این اساس تمدن اسلامی نخستین تمدنی است که به طور دقیق موارد در آمد دولت و مصارف آن را تعیین کرده است نکته مهم دیگر این است که اگر یک حادثه ناگوار مانند زلزله یا قحطی و خشک سالی و... اتفاق افتاد در این شرایط ثروتمندان باید تشویق شوند که اموال بیشتری برای عموم مردم صدقه کنند البته برای این کار مجبور نمی شوند چنانکه یک قحطی شدیدی در ایام حضرت عمر رضی الله عنه اتفاق افتاد. به درخواست ایشان حضرت عثمان رضی الله عنه اموال فراوانی برای عموم مردم صدقه کردند. نمونه این در تاریخ اسلام فراوان به چشم می خورد. چنین رویه ای، روند ورود اموال به بیت المال را تضمین می کند بدون آنکه زور و اجبار و مصادره اموال در کار باشد.

لهذا می بینیم که نظام اقتصادی یک مشخصه بارز تمدن اسلامی به شمار می رود. این نظام، استقلال تمدن و دولت اسلامی و توسعه و انتشار و دوام آن را تضمین می کند. و نیز باعث شفافیت روابط و فعالیت های آن و آزادی دولت در اتخاذ تصمیمات آن می شود.

زیرا اگر دولت به کمک‌های خارجی وابسته گردد، استقلال خود را از دست داده و ناچار خواهد شد در راستای منافع دیگران حرکت کند. متأسفانه امروزه همین اتفاق برای بسیاری از کشورهای اسلامی افتاده است. این کشورها علیرغم این میراث گرانسنگ و تجربه با ارزشی که از نظام اقتصادی در تمدن اسلامی دارند، به اجانب وابسته شده‌اند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نوآر اسلام

IslamTape.Com

مختصر تاریخ اسلام در شبه قاره هند

در حال حاضر شبه قاره هند، کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش و نپال و بوتان و سریلانکا و مالدیو را شامل می‌شود. اسلام در دوران امیرالمومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بواسطه بازرگانان و داعیان اسلام به آن سرزمین راه یافت. همین وضعیت تا دوره بنی امیه ادامه یافت تا اینکه در زمانی حکمرانی حجاج بن یوسف در عراق وی برادر زاده خود، محمد بن قاسم ثقفی را که فرماندهی لایق و بی‌نظیر بود برای گشودن بلاد سند که اکنون یکی از ایالات پاکستان است به سوی هند فرستاد. سرزمین سند برای سالها صحنه جنگ بین محمد بن قاسم و پادشاه هندوها بنام داهر بود. سرانجام در جنگی بزرگ در نزدیک شهر «دابھیل» کنونی مسلمانان به پیروزی رسیدند و محمد بن قاسم سراسر سند را فتح کرد. وی هرگاه شهری را فتح می‌کرد، بتها و معابد آن را ویران و شعائر اسلام را اجرا می‌کرد. طولی نکشید که بسیاری از اهالی سند مسلمان شدند ولی به زودی با مرگ حجاج بن یوسف ادامه فتوحات محمد بن قاسم متوقف شد. زیرا پس از مرگ حجاج عموی محمد بن قاسم، وی قربانی تسویه حسابهای جانشین حجاج شده و از فرماندهی برکنار شد. بدین ترتیب حیات این فرمانده بزرگ که بواسطه او اسلام به سند راه یافته بود در زندان شهر واسط در ایام خلافت سلیمان بن عبدالملک به پایان

رسید. در حالی که خداوند در قرآن خود فرموده: «هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد». با مرگ محمد بن قاسم فرمانروایان هندی فرصت یافته و به تختگاه خود باز گشتند. البته این بار خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز آن‌ها را راضی کرد که اگر اسلام بیاورند بر حکومت خود باقی خواهند ماند. آن‌ها هم اسلام آورده و اسامی عربی برای خود انتخاب کردند. بدین ترتیب سند یک سرزمین اسلامی شد و تا آخر بنی امیه بر همین حال باقی ماند. در دوره عباسی، فرمانده هشام بن عمرو تغلبی بار دیگر به سند لشکر کشید و ملتان و کشمیر را فتح کرد ولی با تضعیف دولت عباسی، بعضی از سرکشان، پاره‌هایی از خلافت عباسی را جدا کرده و مستقل کردند. از جمله بلاد سند به چند امارت کوچک تقسیم شد. امارت منصوره (شهری جدید که مسلمانان در ایام محمد بن قاسم بنا کردند) امارت ملتان و امارت باطنیان اسماعیلی از جمله این امارات بودند. بواسطه این امارات، عقائد منحرف و فرهنگ‌های ایرانی و بت پرستی هندی به این مناطق راه یافت و این منطقه مأوای قرامطه (که یکی از منحرف ترین فرقه‌های اسماعیلی بودند) قرار گرفت. با این اوصاف این امارات خود به خطری جدی برای حیات همه مسلمانان تبدیل شدند.

مرحله دوم ورود اسلام: دوره غزنوی

پس از آشکار شدن ضعف خلافت عباسی، چندین دولت مستقل در اطراف سرزمین‌های اسلامی برپا شد که ظاهراً به خلیفه عباسی اظهار ارادت و اطاعت می‌کردند. ولی در واقع فرمانروایان این دولتها مستقل بودند و کاری به خلیفه نداشتند. یکی از این دولتها، دولت غزنوی بود که در شهر غزنین افغانستان کنونی تشکیل شده بود. ظاهراً از این دوره به بعد است که به سبب فتوحات عظیم سلطان محمود غزنوی در هند، هندوها کینه مسلمانان را به دل می‌گیرند. سلطان محمود اقدامات بزرگی انجام داده از جمله:

۱- در عرصه داخلی، همه مفسدان و مبتدعان و منحرفان بخصوص پیروان فرقه باطنیه را تعقیب و دستگیر و نابود کرد. آل بویه را که رافضی بوده و بیشتر خاک

ایران را در سلطه خود داشتند و در نظر داشته دین زرتشتی و دوران ساسانی را احیا کنند محدود و تضعیف کرد.

۲- اسلام صحیح را در افغانستان و سند، نشر داد و همه افکار و عقاید مخالف اهل سنت را برانداخت. در این راستا وی همه اندیشه‌ها و افکار تشیع و معتزلی و قرمطی و جهمی و اشعری را ریشه کن کرد و روز جمعه در منابر به نام القادر بالله خلیفه عباسی خطبه خواند، داعی بزرگ فاطمیان را دستگیر و به قتل رساند. شاعران خلیفه فاطمی را که به دربار محمود گسیل کرده بود اخراج و هدایای او را سوزانید.

۳- سلطان محمود پس از آنکه اوضاع داخلی را سامان داد و از اتحاد صفوف مسلمین در داخل کشور مطمئن شد با تمام نیروهایش متوجه فتح بلاد هند شد. از سال ۳۹۲ق تا سال ۴۱۸ بیش از ۲۵ سال پیوسته در حال جهاد با امراء کافر هند بود. اولین برخورد وی با گوپال بزرگترین فرمانروای هند در سال ۳۹۰ ق اتفاق افتاد که محمود پیروزی بزرگی بدست آورد و گوپال اسیر شد و محمود او را آزاد کرد. ولی او خود را زنده در آتش سوخت و به دنبال آن محمود ایالت پنجاب را فتح کرد و در آن منطقه گروههای قرمطی به رهبری زندیقی بنام ابوالفتوح داود را در هم شکست و اسلام صحیح را در مناطق سند و پنجاب گسترش داد.

پیروزی محمود بر گوپال منجر به اتفاق بزرگی در هند شد. متعاقب آن پیروزی، امرای ولایات شمالی هند که خود را راجپوت می‌خواندند برضد محمود هم پیمان شدند. این هم پیمانان عدم حضور محمود در هند را مغتنم شمرده و مناطقی را که او فتح کرده بود باز پس گرفتند. خبر که به محمود رسید، سپاهی انبوه تدارک دیده و در سال ۳۹۸ هـ بر نیروهای متحد هندی یورش برده و آنها را به سختی شکست داد. و باقی مانده کشمیر را هم فتح کرد و اهالی کشمیر گروه گروه اسلام آوردند. محمود به فتوحات خود در هند

ادامه داد و دهها شهر را فتح کرد و هزاران معبد هندویی را ویران کرد و بتهای آنها را در هم شکست. بعلاوه محمود شوکت پوشالی بر همانان (روحانیون مذهبی هندوها) را بر باد داد. همین موضوع باعث افزایش کینه برهمنان از محمود شد.

مهمترین علت کینه و عداوت هندوها و بویژه در غرب هند نسبت به مسلمانان، ویرانی بزرگترین معبد هندوها موسوم به سومنات در ایالت گجرات به سال ۴۱۶ ق. بود. علت تخریب معبد سومنات آن بود که هرگاه محمود شهری را فتح می‌کرد، هندوها شایعه می‌کردند که خدای بزرگ (به اعتقاد آنها سومنات) از آن شهر راضی نبوده بنابراین آنها را بر ضد مسلمانان یاری نکرده است!! وقتی که محمود از این موضوع آگاه شد، تصمیم گرفت که آن منطقه را فتح و بتخانه سومنات را ویران کند. تا بر آنها ثابت شود که هیچ خدایی جز ذات خدای یگانه وجود ندارد. غازیان و دلاوران و فرماندهان سپاه تصمیم محمود را تایید نموده و عزم سومنات کردند. جمعیت انبوهی از هندوها برای دفاع از بتکده دور آن جمع شده بودند. هر هندو پس از تعظیم در برابر بت برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفت. جنگ بسیار شدید بود چنانکه قبل از آن سپاه محمود با چنین نبردی روبرو نشده بودند بیش از پنجاه هزار هندو کشته شدند و سرانجام معبد به تصرف نیروهای سلطان محمود در آمد. کاهنان معبد دست به دامن محمود شدند و از وی خواستند که در برابر گنجهای فراوان طلا و جواهرات گرانبها از شکستن بت سومنات خود داری کند. ولی محمود نپذیرفت و بر شکستن بت اصرار کرد. بت را شکست و معبد را خراب کرد و سنگهای آن را به شهر غزنه انتقال داد و با آنها مسجدی در غزنه ساخت.

محمود آنقدر فتوحات کرد که گفته شده، فتوحات وی از نظر مساحت با فتوحات عصر فاروقی رضی الله عنه برابری می‌کند و وی به شدت پایبند نشر اسلام در هند و نابود کردن بت پرستی بود. لیکن چنان که ابن کثیر گفته شرف و منزلت و یادگار وی در اسلام تا بدانجا نرسیده که فتوحات وی رسیده (به عبارت دیگر قدر و منزلت وی در

اسلام با فتوحات وی برابری نمی‌کند) سلطان محمود رحمه الله در سال ۴۲۱ ه.ق درگذشت و دولت وی نظر به وسعت فتوحات در غرب و شمال هندو کشمیر از بزرگترین دولتها در تاریخ اسلام به شمار می‌رود.

مرحله سوم: دولت غوری

غوریان وارث قلمرو غزنویان شدند. پس از آنکه ضعف و سستی به ارکان دولت غزنوی راه یافت در زمان جانشینان سلطان محمود، بار دیگر امرای محلی هندی سر به شورش برداشته و علم طغیان برافراشتند و قرمطیان بار دیگر مجال ظهور و بروز یافته و بر شهر ملتان مسلط شدند. در چنین اوضاعی خداوند بار دیگر یکی از قهرمانان بزرگ اسلام را بر گماشت تا به اوضاع سر و سامان دهد. این قهرمان تازه، سلطان شهاب الدین غوری بود. ولایت غور در کوهستانهای بین غزنه و هرات افغانستان قرار دارد کلمه غوربه ارتفاعات ممتد بین هرات و غزنه گفته می‌شده است. چنانکه کلمه نجد در عربستان یعنی زمینهای مرتفع در هر صورت شهاب الدین حاکم آن منطقه بود که پس از مشاهده اوضاع نابسامان مملکت به مناطق تحت سلطه غزنویان لشکر کشیده و آنها را برانداخت مانند محمود، قرامطه را سرکوب کرد و اوضاع داخلی مملکت را سامان داد و همه شورشهای داخلی را سرکوب کرد و سلطه خود را بر ایالات سند و پنجاب و شمال هند تا خلیج بنگال تثبیت کرد. شرایط جدید باعث ایجاد یک هم پیمانی تازه ای بین امرای مناطق دهلی، اجمیر، گجرات، راجپوتانها شد. در سال ۵۹۶ هـ ق جنگ سختی بین مسلمانان به فرماندهی سلطان شهاب الدین غوری و اتحادیه هندوها درگرفت که به علت فرار بعضی از فرماندهان به شکست سپاه مسلمانان انجامید. سلطان شهاب الدین آنقدر مقاومت کرد که زخمی شد و چیزی نمانده بود که کشته شود اما بعضی از فرماندهان وی را نجات داده و به لاهور بردند. چند سال بعد با سپاهی مرکب از یکصد و بیست هزار جنگجو برای جبران شکست خود بازگشت و این بار سپاه هم پیمانان هندی را که بیش از سیصد هزار جنگجو داشتند به سختی درهم شکست و فرمانده سپاه هندوها را اسیر کرده و

کشتند. این پیروزی، طلوعه سقوط دولتهای محلی راجپوتانها در ایالات شمالی هند و آغاز تسلط واقعی اسلام بر سرزمین هندوستان (منطقه تحت تسلط راجپوتها را هندوستان می‌گفتند) به شمار می‌رود. سلطان شهاب الدین همانند سلطان محمود غزنوی همه معابد شهرهای مفتوحه راویران و بتهای آنها را می‌شکست و سنگهای آنها را برای بنای مساجد بکار می‌برد. شهاب الدین در ادامه فتوحات خود، فرمانده سپاهش بنام قطب الدین ایبک را برای فتح مناطق بنارس، گوالیار، بنگال که بزرگترین مناطق بودایی در هند بود، اعزام داشت و آن مناطق نیز فتح شد. قطب الدین ایبک فرمانروای راجپوتانها را در جنگ گندوار نابود کرد. سلطان شهاب الدین شهر دهلی را به عنوان پایتخت خود در هند انتخاب کرد. از این سبب غوریان به عنوان تثبیت‌کنندگان جای پای اسلام در هند شناخته می‌شوند. زیرا آنها بر عکس غزنویان برای همیشه در هند ماندگار شدند. هندوها که کینه شهاب الدین را به دل گرفته بودند سرانجام وی را در اثنای سفر وی برای جهاد در راه خدا در حالی که در نماز و در حالت سجده بود به سال ۶۰۲ هـ ق ترور کردند. رحمت‌های واسعه خداوند نثار او باد. قابل ذکر است که اخیراً پاکستان یک موشک هسته‌ای دور برد ساخته که نام غوری را به یاد بود آن قهرمان بزرگ بر آن موشک گذاشته است.

مرحله چهارم: عصر هند اسلامی تا یورش تیمور لنگ به هند

این مرحله از سال ۶۰۲ تا سال ۸۰۱ هـ ق ادامه یافت و در آن مرحله دو دولت یکی خلجی‌ها که غلامان ترک سلطان شهاب الدین بودند و بزرگترین آنها قطب الدین ایبک بود و پس از آنها آل تغلق که از خلجی‌ها بیشتر به اسلام پایبند بودند روی کار آمدند. سلاطین آل تغلق توجه زیادی به آبادانی داشته و برای نشر اسلام بسیار اهتمام می‌ورزیدند و یکی از پادشاهان این سلسله یعنی ملک فیروز اطاعت خلیفه عباسی قاهره را در سال ۷۵۲ ق به گردن گرفت و به نام او در نماز جمعه خطبه خواند. ولی بعد از وفات فیروز سعادت از مسلمانان هند رخت برپست و در سال ۸۰۱ ق یک طاغوت

مدعی اسلام یعنی تیمور لنگ به هند یورش آورد و دهلی پایتخت مسلمانان را به صورتی شنیع ویران کرد و بیشتر از یکصد هزار مسلمان را قتل عام کرد. از این زمان دولت اسلام در هند وارد مرحله جدیدی شد که به دوران ملوک الطوائف مشهور است. این وضعیت شبیه وضعیت اندلس اسلامی بعد از سقوط دولت خلافت در قرن پنجم بود. در این دوره، چندین دولت کوچک مسلمان در گوشه و کنار هند بوجود آمد. از جمله دولت ملوه و بنگال و گجرات و دکن و لودهی که از میان آنها خاندان لودهی در نشر اسلام و جنگ با هندوها بسیار فعال بودند. این خاندان، شکوه از دست رفته مسلمانان و اسلام را در هند تجدید کرد. ولی این امارات به دلیل تفرقه و اختلاف و جنگ‌های مستمر بین آنها مدت زیادی دوام نیاوردند.

مرحله پنجم: عصر دولت مغولان هند (گورکانیان)

سلطان ظهیر الدین محمد بابر این سلسله را در ۱۵ شعبان سال ۹۳۲ ق تأسیس کرد و امارات پراکنده مسلمان نشین هند را تحت فرمان خود متحد کرد. وی جنگ با امرای هندو را از سرگرفت و در ۱۳ جمادی آخر سال ۹۳۳ ق در جنگی سرنوشت ساز اتحادیه امرای راجپوت را شکست داد و برای همیشه آنها را از صحنه رقابت خارج کرد. و معابد آنها را ویران کرد. همین بابر بود که مسجد معروف بابری را در ولایت گجرات بنا کرد. این مسجد در این اواخر عامل جنگ و کشتار بین هندوها و مسلمانان در هند گشت. چنانکه هندوها معتقد بودند که این مسجد بر خرابه یک معبد معروف آنها بنا شده بنابراین باید ویران شود و مجدداً به جای آن معبد ساخته شود. از این رو در سال ۱۴۱۳ ق این پرستش کنندگان گاو، هزاران مسلمانی که برای دفاع از مسجد دور آن گرد آمده بودند را قتل عام کردند. سلطان محمد بابر بعد از سلطان محمود و سلطان شهاب الدین از بزرگترین سلاطین فاتح هند به شمار می‌رود.

مدتی بعد از بابر نوه‌اش جلال الدین اکبر شاه به سلطنت رسید که در زمان وی قلمرو دولت اسلام به نهایت وسعت خود رسید ولی فرمانروایی او برای اسلام و مسلمین یک

نکبت و فاجعه بود زیرا اکبر شاه تحت تأثیر و زیر رافضی خود، بیرم خان قرار داشت از سوی او می‌خواست که هندوها را به خود نزدیک کند لذا مناسب مهمی را به آن‌ها داد بعلاوه یک شیطان مکار به اسم گور او را فریفته و دین جدیدی برای او اختراع کرد. بر این اساس وی دینی مرکب از عقاید اسلامی و هندوئی و بودائی و زرتشتی ایجاد کرد در دین جدید ازدواج مشرکان بازنان مسلمان روا شمرده شده بود، ذبح گاو به خاطر احترامی که برای هندوها داشت حرام شمرده شد. شهر فتح پور، مرکز این دین ساختگی جدید قرار گرفت. این دین جدید، دین سیک بود که در برابر هندوئیسم بوجود آمده بود وی این گمان را در میان پیروانش رواج داد که گویا به مکه رفته و حج انجام داده و قرآن را خوانده و به این باور رسیده که او خودش یک خداست. و سلطان اکبر شاه قطعه زمینی را به وی بخشیده که وی در آنجا شهر «امریتسر» را بنا کند. اکنون تعداد پیروان این فرقه در هند به بیش از ده میلیون نفر می‌رسد که بیشتر آن‌ها در ایالت پنجاب هند متمرکز هستند.

سلطان اکبر شاه در عین اینکه در زمان وی حدود قلمرو دولت اسلامی به آخرین حد وسعت خود رسید ولی چنانکه گفتیم او نکبتی برای مسلمانان بود و با هلاکت وی هم دوران انحطاط مغولان هند آغاز و هند وارد عصر استعمار شد.

مرحله ششم: ورود استعمارگران اروپایی به هند

هند به خاطر ثروت فراوان از مدتها پیش مورد طمع غارتگران اروپایی قرار داشت. پرتغالی‌ها نخستین استعمارگرانی بودند که به فرماندهی دریانورد مشهور پرتغالی واسکودوگاما در سال ۹۰۴ ه.ق به سواحل غربی هند رسیدند. و بعضی از مناطق ساحلی گجرات را اشغال کردند اما به علت کثرت جمعیت مناطق داخلی هند و وجود دولتهای قدرتمند نتوانستند به مرکز هند نفوذ کنند. امرای مسلمان هند برای بیرون راندن پرتغالی‌ها نخست از ممالیک، فرمانروایان مصر کمک خواستند ولی کشتی‌هایی که آن‌ها برای کمک به امرای هندی فرستادند شکست خوردند. پس از آن از عثمانی‌ها تقاضای کمک کردند،

کشتی‌های کمکی عثمانی، ناوگان پرتغالی را شکست داد. اما مدتی بعد، امرای مسلمان هندی ترسیدند که عثمانی‌ها خود جای پرتغالیان را بگیرند لذا دوباره از آنها تقاضای کمک نکردند. چنین شد که پرتغالیان برای یکصد سال در سواحل هند ماندند. جزیره سریلانکا را هم اشغال کردند که بر اثر آن مسلمانان آنجا را قتل عام کردند. قتل عام ماتار در سال ۱۰۵۳ ق از همه بدتر بود. پس از آنها، هلندی که بوی ثروت هند به مشام آنها هم رسیده بود وارد عرصه رقابت بر سر اشغال هند شدند. و چند نقطه ساحلی را اشغال کردند. سپس فرانسوی‌ها آمدند و همه این‌ها به بهانه تجارت به هند می‌آمدند ولی هدف آنها استعمار هند و غارت منابع آن سرزمین بود. سرانجام نوبت رسید به بزرگترین دشمن اسلام و مسلمین یعنی انگلیس که وارد کشمکش بر سر تصاحب هند شود. انگلیسی‌ها نخست سایر رقبا یعنی پرتغالی‌ها و هلندی‌ها و فرانسوی‌ها را از گردونه رقابت خارج و سپس تلاش کردند به سلاطین مغول هند نزدیک شوند. بر این اساس به سلطان محی‌الدین عالمگیر اورنگ زیب در جنگ‌هایش بر ضد هندوها و سیک‌ها و اجپوتها کمک کردند تا بر آنها پیروز شد متعاقب آن عالمگیر یک سری امتیازات تجاری به انگلیسی‌ها اعطا کرد و تسهیلاتی برای آنها قائل شد. این سلطان اورنگ زیب از بزرگان علمای حنفی زمان خود بود. یک دوره کتاب فتاوی‌ای فقه حنفی تحت نظرویی تدوین شد که تاکنون در مدارس مذهب حنفی تدریس می‌شود.

انگلیسی‌ها از فرصتی که عالمگیر در اختیار آنها قرار داده بود استفاده کرده و به مناطق داخلی هند نفوذ کردند و متأسفانه جانشینان عالمگیر مانند او قدرتمند نبودند که در برابر نفوذ بیگانگان مقاومت کنند. به زودی همه شاهان مغول و سایر امرای مسلمان هندی زیر سلطه انگلیس در آمدند و انگلیسی‌ها هر نوع مقاومت و قیام مسلمانان را با خشونت سرکوب کردند. در ادامه هندوها را به خود نزدیک ساخته و آنها را بر ضد مسلمانان بر می‌انگیختند و تلاش می‌کردند که مقام هندوها را در برابر مسلمانان ارتقا دهند. از این رو آنها را آموزش داده و به مدارس عالی و دانشگاه می‌فرستادند و آنها را

به مناصب مهم حکومتی تعیین می‌کردند و از سوی دیگر فقر و جهل را بین فرزندان مسلمین گسترش می‌دادند. سرانجام انگلیسی‌ها علی‌رغم اینکه دیگر از حکومت مغولان هند جز اسم چیزی باقی نمانده بود تصمیم گرفتند که همان حکومت پوشالی را هم سرنگون کنند لذا در ۱۳ شعبان سال ۱۲۷۴ ق آخرین سلطان مغول بهادر شاه رابه برمه تبعید کردند. قبل از آن پسرانش را در مقابل چشمانش کشتند و از گوشت آن‌ها غذایی پخته و او را مجبور کردند که از آن بخورد!! به این ترتیب بزرگترین حکومت مسلمان هند به پایان کار خود رسید.

مرحله هفتم: تقسیم هند

انگلیسی‌ها پس از ساقط کردن حکومت گورکانیان، همه فرقه‌های غیر مسلمان را به خود نزدیک کرده و مسلمانان را از خود دور کرده و خوار و ذلیل کردند و بیش از پیش مسلمانان را در فقر و جهل نگه داشتند و در همان حال سعی کردند که عقاید مسلمانان را فاسد کنند. از این رو کوشش کردند که عقاید انحرافی عصر اکبر شاه را دوباره احیا کنند. بر این اساس آن‌ها گم شده خود را در یک زندیق بنام میرزا غلام احمد قادیانی دیدند. این مرتد ادعای نبوت کرده و فرقه جدیدی بنام قادیانیت یا احمدیه تاسیس کرد. این فرقه تاکنون در هند و سایر نقاط جهان بویژه منطقه شرق آفریقا فعالیت می‌کند. و عقاید انحرافی و باطله خود را نشر می‌دهد. بزرگترین مراکز دعوت این فرقه گمراه در تل آویو پایتخت اسرائیل و لندن پایتخت انگلیس قرار دارند و این تعجیبی ندارد زیرا این شهرها مرکز بزرگترین دشمنان اسلام به شمار می‌رود.

لازم به ذکر است که علی‌رغم وحشی‌گری و ظلم انگلیسی‌ها در حق مسلمانان هند، آن‌ها در حوادث مهم عالم اسلام از خود واکنش نشان می‌دادند و نقش فعالی ایفا می‌کردند. چنانکه هنگام سقوط خلافت اسلامی عثمانی در سال ۱۳۳۷ ق. تظاهراتی گسترده ای در سراسر هند تحت عنوان جنبش خلافت در حمایت از عثمانی به راه

انداختند و نسبت به نقش انگلیس در سقوط عثمانی اعتراض کردند. هم چنین تشکیل دولت یهودی در فلسطین را نپذیرفته و به آن اعتراض کردند.

با وجود آنکه انگلیسی‌ها به هندوها بیشتر از بقیه توجه می‌کردند و مناسب حکومتی را به آن‌ها می‌دادند ولی به هر حال هندوها هم اشغال کشورشان را نمی‌پذیرفتند لذا هم هندوها و هم مسلمانان بر ضد انگلیسی‌ها دست به قیام زدند. هندوها یک حزب بنام کنگره به رهبری گاندی برای مبارزه با استعمار انگلیس تشکیل داده که مسلمانان هم نخست عضو آن بودند اما بعداً حزبی مسلمان بنام مسلم لیگ به رهبری محمد علی جناح تأسیس کردند رهبران مسلمانان اعتقاد داشتند که نمی‌توانند با هندوها که خطرناک‌ترین دشمنان آن‌ها در هند هستند در یک کشور زندگی کنند. متعاقب آن اعلام کردند که مسلمانان باید از خود یک کشور مستقل داشته باشند بر این اساس پس از گفتگوهای طولانی و مشاجرات و کشمکش‌های بسیار، انگلیس، هند را به دو کشور تقسیم کرد قرار شد که مناطق با اکثریت مسلمان، کشور پاکستان را تشکیل دهند و مناطق با اکثریت هندو، کشور هندوستان را تشکیل دهند. ولی در این تقسیم در حق مسلمانان اجحاف شد زیرا زمانی که قرار بود مناطقی مثل بنگال و پنجاب که اکثریت با مسلمانان بود به کشور پاکستان تعلق گیرد ولی این ایالات به دو بخش تقسیم شده و بخشی به هند و بخشی به پاکستان داده شد. وقتی که دو کشور بوجود آمد و مسلمانانی که در مناطق اکثریت هندو زندگی می‌کردند می‌خواستند به کشور پاکستان مهاجرت کنند، هندوها در اقدامی وحشیانه، مسلمانان را قتل عام کردند و اموال آن‌ها را غارت کردند و قطارهایی که مسلمانان را به پاکستان می‌برد آتش زدند و زنده زنده مسلمانان را سوختند!!

بعد از این مقدمه طولانی درباره تاریخ اسلام در هند چند نکته هم در این باره عرض کنیم که علل ضعف کنونی و این حال نابسامان و وخیم مسلمانان در هند چیست؟ علیرغم اینکه بیش از هزار سال از ورود اسلام به هند می‌گذرد؟ ما چند علت می‌توانیم برای وضعیت کنونی بیابیم:

- ۱- بیشتر مسلمانانی که بر هند حکومت کردند، تازه اسلام آورده بودند و به مقدار کافی تعلیم و تربیت اسلامی ندیده بودند و بیشتر اهتمام آن‌ها متوجه توسعه قلمرو آن‌ها بود.
- ۲- فرزندان مسلمین هند با زبان عربی که زبان قرآن است، آشنایی نداشتند و این بر جهل آن‌ها نسبت به دین اسلام می‌افزود و لذا بسیاری از احکام شریعت اسلام متروک می‌ماند.
- ۳- بعضی از فرمانروایان مسلمین سعی می‌کردند که دوستی غیر مسلمین را جلب کنند لذا به آن‌ها برای برگزاری مراسم دینی آن‌ها آزادی کامل می‌دادند که متعاقب آن بسیاری از آداب و رسوم آن‌ها مثل رسم ساتی (سوختن بیوه زنان به همراه شوهر مرده آن‌ها) و ازدواج مشرکین با زنان مسلمان و تحریم گوشت گاو ادامه می‌یافت و در کنار این‌ها اختراع عقاید جدید با هدف متحد کردن همه مردم و ثبات اوضاع کشور بود که خودش منجر به پیدایش ادیان فراوان و بت پرستی‌های جدید می‌انجامید.
- ۴- استعمار انگلیس بر مسلمانان ستم روا داشته و شوکت آن‌ها را در هند تضعیف کرده و جهل و فقر و عقاید ضاله در میان آن‌ها گسترش دادند. بعد از استقلال پاکستان هم در میان دو قسمت پاکستان غربی و پاکستان شرقی (بنگلادش) اختلاف انداخته و بالاخره بنگلادش را از پاکستان جدا کردند و دست آخر اینکه نزاع و کشمکش را بر سر یک منطقه حساس و جنجال برانگیز یعنی کشمیر برای همیشه بین هند و پاکستان باقی گذاشتند.

مترجم: ابو یحیی

مصدر: سایت نواراسلام

IslamTape.Com